اقبال نامه جهانگیري

تصنیف

معتمد خان بخشي جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

که آنرا اشیاتک سوسیتي بنگاله

بتصحیح

مولوي عبد الحيّ و مولوي احمد علي صاحبان

باهتمام

کپتان ولیم ناسولیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکته سنه ۱۸۶۵ ع

فهرست

صفحه

ذکر جلوس جهانگیر بادشاه برتخت سلطنت ۲
ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور .. ۷
آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیري و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود درتعاقب او ۸
آغاز سال دوم ازجلوس اشرف و نهضت رایات عالیات بجانب کابل ۲۱
ذکر احوال شیرافگن خان ۲۲
مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور ۲۷
معاودت لواي آسمان ساي از لاهور به مستقر خلافت .. ۳۲
آغاز سال سوم از جلوس مسعود .. .. ایضا
آغاز سال چهارم از جلوس اقدس ۳۶

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ۳۹

آغاز سال ششم از جلوس مقدس ۴۹

رقیمة الوداد شاه والا جاه سلطان عباس .. .. .. ایضا

خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله ۵۴

آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهي ۵۹

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس ۶۸

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر .. ۷۱

آغاز سال نهم از جلوس معلی ۷۴

آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی ۷۹

آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیري ۸۷

دستوری یافتن شاهزادهٔ عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن

و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهي ۹۰

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک ۱۰۰

توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات ۱۰۶

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون ۱۱۱

مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد ۱۱۷

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهي ۱۲۵

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر ۱۲۷

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس ۱۳۷

معاودت موکب منصور بصوب لاهور ۱۶۹

دستوري یافتن شاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان به تنبیه حکام دکن

نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهي بدارالخلافت آگره ۱۷۵

آغاز سال شانزدهم ازجلوس اشرف ۱۷۸
شرح بیماری حضرت شاهنشاهي و امتداد آن . .. ۱۸۴
ارتفاع رایات جهان‌کشا بسوی کشمیر بار دوم ۱۸۶
آغاز سال هفدهم از جلوس معلی ۱۹۱
نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور .. ۱۹۴
ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره ۱۹۸
آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس ۲۰۱
رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو .. ۲۰۴
متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر .. ۲۱۳
آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع ۲۱۵
نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور ۲۲۹
متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز
سال بیستم از جلوس معلی ۲۴۰
نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب
دار السلطنت لاهور ۲۴۶
نهضت موکب مسعود بصوب بلدهٔ فاخرهٔ کابل ۲۴۹
آغاز سال بیست و یکم ازجلوس معلی ۲۵۲
نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان ۲۷۳
نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر ۲۹۰
آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی .. .. .. ایضا
معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی ازکشمیر بجانب لاهور و در
اثنای راه توجه فرمودن ازجهان فاني بقدسي سرای جاودانی ۲۹۲

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی ۳۰۶

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه .. .. ایضا

ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند ۳۰۸

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند .. .. .. ایضا

ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند .. .. .. ایضا

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند .. .. ایضا

نغمه سرایان هند ۳۰۹



بسم الله الرحمن الرحيم

اقبال نامهٔ جهانگيري

شايستهٔ سرير سلطنت و فرمان روائی و زيبندهٔ افسر خلافت و كشور كشائی بلند اقبالی تواند بود كه نهال مرادش از جويبار رحمت ايزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش درگلشن عدالت سر بركشد و شمع مرادش بفروغ انوار مكارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تيغ همتش زنگ زدای ظلمت كفر گردد و رشحات سحاب مكرمتش افسردگيهای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد و چشمه‌سار دين و دولت به آبياری مرحمتش تشنه لبان باديهٔ ناكامي را سيراب اميد سازد و از فيض فضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و بدستياری سياستش خاربن فتنهٔ وآشوب از بيخ و بن بركنده آيد و نظام كارخانهٔ ايجاد و انتظام سلسلهٔ كون و فساد بكف كافي و رای صافي او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق اين

کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهي ظل الهی ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود *

14-10-1606

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثاني سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره و الآفات تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبهٔ جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز گشت سکهٔ دولت و اقبال باسم همایون چهرهٔ مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل بر گرفتند و آرزو مندان جیب نیاز را گوهر آمود ساختند و زرهای مسکوک بتازه روئی چهرهٔ مراد افروخت خطاب خجسته القاب ابو المظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که در صوبجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم میرسانیدند در خورشایستگی خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند جبین اخلاص بندها بسجود شکر این موهبت عظمی نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که پدر بزرگوار خاقان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد ازین درین کتاب اقبالنامه هرجاکه عرش آشیانی نوشته آید مراد ازان حضرت خواهد بود - اسامي جمعی که روز جلوس به مناصب

والا سر بلندی یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه
عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
برهانپور بجهت نصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت
شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان
گشته و در هنگامی که آن حضرت برهنمونی دولت و بدرقهٔ توفیق
متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیدهٔ
خویش بشعاب جبال دهرنیده پناه برده از اثر هواهای مخالف
و آب های مسموم نیم جانی بیش نداشت از استماع این نوید
جان بخش گرم‌گیرا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان
نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر
وکالت سر رفعت بفلك سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی
آراسته بدست مبارک خود پیرایهٔ گردن عزت او ساختند ـ ومیرزا
جان‌بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک
اختصاص‌بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
نمودند ـ ومیرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدي بود بخطاب
اعتماد الدوله و هزار و پانصدي منصب سرفرازی یافت ـ وشیخ
فرید بخاري رابمنصب پنجهزاري ذات وسوار بلند مرتبه گردانیده
بوالا پایهٔ میر بخشی سرفرازي بخشیدند شیخ از سادات موسویست
و در صغرسن بخدمت حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه پیوسته
بمیامن تربیت آن حضرت ترقي وتصاعد نموده بمنصب میر بخشي
فرق عزت بر افراخت اگرچه سمت بخشي داشت لیکن بخشيِ بود
وزیر نشان و چند سال دفترتن را که لازمهٔ خدمت دیواني ست

از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب تنخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر روی خلق باز کرده هرکه باو رسیدی چهرهٔ ناکامی در آئینهٔ خیال ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت * راجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را بانواع عواطف و اقسام نوازش سرفراز ساخته درملازمت اشرف نگاه داشتند - و زمانه بیک پسر غفور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت - و شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزادهٔ شیخ سلیم فتح پوری که کوکلتاش آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت - و شیخ حسین پسر شیخ مینا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت و میرزا جعفر مخاطب بآصف خان از صوبهٔ بهار آمده دولت آستان بوس دریافت وی پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملاّ مشهور است در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بوسیلهٔ عم خویش میرزا غیاث الدین علی آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت عرش آستانی منصب بیستی داخلی بآصفخان لطف فرمودند او راضی نشده ترک خدمت وآمد ورفت درگاه نمود این بیت هرچند از گفتهای او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد * بیت *

من وداخلی آنگهی بیستی * که مادر مبیدادم این نیستی *
بالجمله استعفای او بر خاطراقدس گران آمد بحال تباه رخصت بنگاله
فرمودند چون بدار الخلافت اکبرآباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی
شتافت مولانا پرسید که ای جوان توکیستی و ازکجا می آئي وبکجا
میروي میرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت و گفت
که بحکم اشرف روانهٔ بنگاله شده امقضا را دران ایام آب و هوای بنگاله
بغایت مسموم بود کسی راکه گناه کار میکردند به بنگاله میفرستادند
و اغلب ظن این بود که زنده بر نگردد ملا قاسم گفت که تو نغزک
جوانی حیفم مي آید که بنگاله بروي گفت اختیار من نیست
توکل بخدا کرده میروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار
بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کربلا جگر گوشهای
پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبعانه کرد
جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود
بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجاي او
منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باغي شدن قاقشالان بمیان
آمد ومظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیك و خواجه
شمس الدین محمد خاني و اکثري از بندهای درگاه بمخالفان
موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل
سلامت کشیده درفتحپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص
نوراني ساختند ازینکه او را بخواری و ناکامي از درگاه رانده بودند
او برهنموني سعادت و بدرقهٔ توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید
بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتي بخطاب

آصفخاني و منصب مير بخشي ترقي و تصاعد فرمودہ بوالا پایۀ
وزارت بلندي گراي شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب
کرد نفس الامر آنکه آصفخان جواني بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد
و فطرت بلند داشت اینحرف ازوست که هرچه دربدیهه نفهمم یقین
که تزریق وبی معني است شعرخوب میگفت و نثر را پسندیده می
نوشت تاریخ دان بود مثنوي در بحر خسرو شیرین گفته شعر هاي
خوب دارد و این چند بیت (۲) از انجا نوشته میشود * مثنوی *
زنوشین جام شب درچشم ساقي * اثر ازمي چو مي درشیشه باقی
سلاح جنگ در دستش چنان چست
که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست
زشوق انچه انجا دید فرهاد * مرا اینجا قلم از دست افتاد
دوکس رادر بیابان خطر ناک * زبی آبی فتاد اندر جگر چاک
چو دست سعی کوته شد زچاره * نفسها اوفتاد اندر شماره
مسیح بحر و مصاح بیابان * امانت دار گنج آب حیوان
لبالب کوزۀ صافی زهر درد * بنزدیک لب هریک چو آورد
سوي آن یار دیگرکرد اشارت * چنین تا زندگي شان شد بغارت

(۲ ن) این چند بیت از واردات طبع اوست * شعر *
شهرگنجایش غمهای دل ماچونداشت * آفریدند برای دل ما صحرارا
رسید و مضطربم کرد و آنقدر ننشست * که آشنای دل خودکنم تسلی را
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند
* شعر * ز نوشین جام الخ

ببالین گاه شان خضر ایستاده * بعد همرهی انصاف داده
بمرگ از زندگی صد بار خوشتر * خجل از کردهٔ خود با سکندر
نهاد آئینهٔ دل در برابر * ازونسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور مشغول بود بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت شاهزادهٔ ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب آله باس عطف عنان نمودند و استیصال آن وخیم العاقبت در عقدهٔ توقف بماند بعد ازانکه تخت خلافت بجلوس جهان افروز آراستگی یافت افتتاح این عقدهٔ دشوار را برجمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده پرویز را با لشکر گران و توپخانهٔ عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و آصف خان به اتالیقی شاهزاده سربلندي یافت لیکن در دیوان قضا برآمد این کار و کشایش این عقدهٔ دشوار بکلید همت صاحب قران شاهجهان پادشاه غازي رقمزدهٔ کلک تقدیر بود درین مرتبه نیز کاري از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عنان نموده بدار السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجاي خود نگاشتهٔ کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این حال محمد قلیچ خان بحکومت صوبهٔ گجرات فرق عزت بر افراخت - و دلاور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت

فرمودند - و زیر خان بدیوانی ولایت بنگاله و تنقیح جمع آنصوبه دستوری یافت *

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعده سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم 10 - March 1606 به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد و افسرده دلان خاک نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت * * رباعی *

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط

ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را باقمشهٔ گران بها و انواع ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز شرف هرروز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر والاقدر - وتفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای سلطنت موهوم وژاژخائی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و سراسیمه گشت و این ماخولیای درمغز خاطرش جا گرفت همواره ازخدمت

پدر رمیده و متوحش میبود هرچند آنحضرت بنوش داروي شفقت
والتفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوهم ومتردد می زیست
تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذي الحجه بعداز انقضاي یکساعت
نجومي با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار
الخلافت اکبراباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی
امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را
معروض داشت نخست راي جهان آرای چنین تقاضا فرمود که
پادشاهزادهٔ جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشتهٔ بادیهٔ
ضلالت رخصت فرمایند امیرالامرا التماس نمودکه صلاح دولت درین
استکه بنده باین خدمت دستوري یابد حکم شدکه چنین باشد درآخر
ملهم غیبي بخاطر قدسی مظاهر پرتو افگند که شاهزادهٔ عالمیان را
بجای خود سریر آراي دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت
ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزي بتعاقب او
شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرید میربخشي را با اکثري از
امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا
بطریق منقلا رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهاي
شب خود رایت فتح و فیروزي بر افراشتند ودر سواد شهر (صبح مراد
دمیده جهانرا بفروغ اقبال روشني بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ادبار راه را گم
کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در
زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال
بقراولی و خبرگیري مقرر گشت در نواحی متهره حسن بیگ

بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخسرو خسران زده دو چار میشود و بمضمون او از راه رفته آوارهٔ بادیهٔ ضلالت میگردد و در مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار او حواله مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود ازین طلب استشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت بدخشیان بفتنه و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی او میدهد و با سیصد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغي و کفران نعمت پیش میگیرد در ابتدای راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان سوداگري وطوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیادها را سوار ساخته همراه میگرفت قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود درمقام پانی پت خبر آمدن خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت و او توفیق نداشت که فرزندان خود را از آب گذرانیده خود با دلاورخان موافقت و مرافقت نماید بالجمله دلاور خان به تیزروي بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو اورا ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در

دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصومتی که با شیخ داشتند حرفهای مخل معروض داشتند و اورا بنادولتخواهی متهم می ساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او نمیکند و الّا هرگاه خواهد خود را باو میرساند وکارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا ازجا در نیامده در خور اخلاص و قرارداد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرایط تحصن همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بلاهور پیوست چون در دولت را برروی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائرهٔ قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوي پشت دارد ودرین زودي تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هرچند بنصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انعطاف ارزاني داشته صبح پگاه که در حقیقت شام ادبار او بود

خود نیز از پی او شتافت قضا را دران شب باران عظیم شد و جمعی از اوباش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی درآمده از تطاول و تعدي زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقهٔ ارباب زوال ونکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید درکنار آب بیاه خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتي و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار اینمقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از میر نا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نائرهٔ قتال و جدال اشتعال پذیرفت وسادات بارهه که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلادت داده بسیاري از مخالفان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند وخود زخمهای کاري بر داشتند ازانجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستان سرخ روی دین و دولت شدند دریندوقت سید کمال بخاري که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته اداي حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار نیز تومن شهامت بر انگیخته بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش بر داشتند و اکثری ازانها دست بکار نه برده راه فرار

پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخشان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار برفرار داده آوارهٔ بادیهٔ ناکامی و زشت نامی گشت انتظام بحسن سلسلهٔ خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزي بر افراشته کوس شادي در عرصهٔ مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچهٔ جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت با سکهپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال بر انگیخته متوجه عرصهٔ کارزار شدند و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت فرستادند که هر جا ازان سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت آگاهی یابد گرم وگیرا شتافته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از ناوردگاه فرود آمده بود و دو سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعسکر دولت پیوست شیخ از خیمهٔ خود بر آمده مردمک دیده را بسم بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیلهٔ او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمهٔ شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از ناوردگاه بر آمده سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند

گفتند که میان دوآب و پرگناتی را که دران سمت واقع ست تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبر آباد باید شتافت اگر کاري از پیش رفت فبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن آنست که از راجه مانسنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین سیر و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیک گفت این کنکاش غلط است شمارا بجانب کابل باید شتافت چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانهٔ من در قلعهٔ رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پی شما بیایند ما جنگ را آماده‌ایم و اگر اینحدود را بشما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتهاز فرصت و قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانهٔ تقدیر چهره کشا گردد فردوس مکانی بابر شاه و جنت آشیاني همایون پادشاه بیاوری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهذا ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجح داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهتاس رساند چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشتهای جاگیرداران و کروریان و غیره

ازحدود متعلقهٔ خویش خبردار بوده هرجا ازو اثری ظاهر شود سعی درگرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سودهره رفتند چون شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بیملاح بدست آوردند و کشتي دیگر پر هیمه و کاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتي سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتي را درمیان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خود ها در آب جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سودهره گفتند اتفاقا چودهری پرگنه سودهره ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنهٔ گجرات بود آگاه ساختند مقارن (۲) اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنهٔ گجرات

(۲ ن) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ

بردند و یراق ازو گرفته نظربند داشتند - روز دوشنبه سلخ شهر محرم الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بدستور چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو درمیان هردو ایستاده میلرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی وژاژخائی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض او به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افگند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده واژ گون بر دراز گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر میگردانیدند از غایت بی آزرمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه و بازار از قسم خیار وغیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد و چون در پرگنهٔ بهیروں و ال شیخ نتح کرده بود حسب التماس شیخ دران مقام پرگنهٔ آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده بشیخ عنایت

کردند و شیخ بخطاب مرتضی خانی سربلندی یافت و بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دار ها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بردار کشند در اوراق سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصهٔ شهامت به‌تسخیر ملک رانا تعین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دار الخلافت اکبرآباد گردد و درینوقت که بیمامن اقبال بی زوال اطفاء نائرهٔ خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شود - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکي داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ خان باعتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشرده بالای ارک جائي بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده مینماید (و در[2]) مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه

(۲ ن) دریک نسخه

پیالهٔ دو آتشه میخورد و کله گوشهٔ نخوت کج نهاده غنیم را موجود تصور نمیکنند) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیگ کابلی مخاطب بسردار خان ازانجمله بودند بسرداری میرزا غازي ولد میرزا جاني ترخان بکومک شاه بیگخان تعین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن میران سرحد را برسر قندهار ومحاصره نمودن قلعهٔ مذکور شنیده رقمی بنام آنها مصحوب حسین بیگ نامی فرستاده که دست از قلعه باز داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود که حسین بیگ لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت برود و مراسلهٔ که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذراند باالجمله پیش ازانکه افواج جهانگیري بقندهار برسد لشکر قزلباش بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت بر افراخت و شاه بیگخان روانهٔ درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند (وبیمن[۲] مرحمت آنحضرت هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه روزگار بسر می برد) درین تاریخ شاهزاده پرویز ازمهم رانا آمده باکومکیان

(۲ ن) در یک نسخه

سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید و مقرب‌خان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزادهٔ دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزادهٔ مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث (۵) دوم بایسنغر (۶) سوم هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمدهٔ خانخانان عبدالرحیم بود و در آخر شاهزادهٔ دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسرش ظاهر میکردند و در محاورت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزادهٔ مرحوم حسب الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس در یافت و منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند (و همدرین (۷) سال مرتضی خان بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت) و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسپ قبچاق با زین مرصع مرحمت فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک روپیه بصیغهٔ مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیهٔ شاهزاده سلطان مراد برادر خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب سوانح ظاهر شدن کنایت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان

(۵ ن) طیمورث (۶ ن) بانسغر (۷ ن) در یک نسخه

(حاکم[۲] ولایت خاندیس در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمکن که بفرزندان صلبی نداشته باشند اما چون طینت آن حق ناشناس بخبث و نفاق سرشته شده بود دربدی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که براجه علیخان) نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روي کاغذ بلکه روي دل را سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامي متهم ساخته بعیوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتي و سگ نفسي است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعهٔ اسیر در اموال راجه علیخان برآمد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی درآورد و آنحضرت درمیان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشتهٔ او را بدستش دادند که بخواند آن بی آزرم دیدها را سخت کرده بیمحابا خواند ایستادهای پایهٔ سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زبان آوردند هرچند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بفریاد او رسید

(۲ ن) دریک نسخه

وجاگیرش تغییر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ زدای دلهای خاص و عام گشت وبعد از فراغ جشن طوی خاطر فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجهاک و نندانه که از شکار گاههای مقرر صوبهٔ پنجابست نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یك جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو شکار شد بزکوهیٔ که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر برآمد که بیست و یکمن بوزن خراسان باشد وقچکار کوهی دومن و سه آثار برآمد که هفده من خراسانی باشد و نیله گاو چهارده من که یکصد و دوازده من خراسانی باشد و گورخر نه من و شانزده سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد درخلال اینحال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمدهٔ آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ صحرای عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف ونهضت رایات عالیات بجانب کابل

11- March 1607

روز چهار شنبه بیست ودوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری آفتاب جهانتاب بخانهٔ شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود

و سال دوم از جلوس اقدس بخوبی و خرمی آغاز شد. جشن نو روز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده علم ونقاره وتومان و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت مسعود و زمان محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید ظاهرا ازین سبب کوه بیدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصفخان بوالا منصب وکالت فرق عزت بر افراخت خلعت خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند او لعلی که بچهل هزار روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به همراهی خود التماس نموده که سررشتهٔ دفتر و کاغذ با او باشد - روز پنجشنبه هژدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آرای کابل محل نزول رایات اجلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باغ شهرآرای باغی طرح افگنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید درمیان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهیان صوبهٔ بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرافگن اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت اورا نیز بندهای پادشاهی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند - و تفصیل این
اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچي شاه اسمعیل پسر شاه غفران
پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار
بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تهته شده بود
پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت
و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان
مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود حسب التماس او بمنصب
لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیهٔ میرزا غیاث بیگ را نامزد
او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه
از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولي عهد باستیصال رانا
دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت
التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافگن اختصاص بخشیدند
و بعد از جلوس جاگیر او در صوبهٔ بنگاله لطف نموده بدانصوب فرستادند
چون بعرض رسید که طبیعتش بفتنه جوئی و شورش طلبی مجبول
و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود
که اگر بر جادهٔ صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارد و الا
روانهٔ درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هرچند
بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهاي
فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا
عرض داشت نمود فرمان صادر شد که اورا روانهٔ درگاه سازد و اگر
از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام

رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی تامل و توقف جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که به تیول شیر افگن مقرر بود می بود و از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب گفت که این چه روش توزک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافگن از چهرهٔ حال نقش غدر استنباط نموده پیش ازانکه دیگری دست بکار برد گرم و کیرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدینخان زخم کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان (۵) کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت اسپ را بر انگیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیر افگن شمشیر سیخکی به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و چون قطب الدینخان نسبت گوکلتاشی داشت و از امرای عظیم الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان صاحب صوبهٔ بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

(۵ ن) ربیه خان - دایبه خان

مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بکلانی
خرچنگی بود، گلوی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می
فشارد لحظهٔ توقف فرموده تماشا میکردند تا مارجان داد چون مکرر
بعرض رسید که درضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده
دران کوه سمچی ساخته اند ومدفن خواجه تابوت نام عزیزیست و مدت
هفتصد و هشتصد سال ازتاریخ فوت او نشان میدهند واعضایش ازهم
فریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است
برگردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا
همان پنبه را بالای زخم ننهند خون نمی ایستد چون اینحرف
غرابت تمام داشت براقم اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا
رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت
تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند وبجهت دیدن
زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت
نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی ازسادات
سبزوار درانجا توطن گزیده‌اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه
تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم
از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردم تا او دست دیگران
گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم (درون[۲] دالان سه ذرع درطول و یک
و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر) و
درون آن در خانهٔ مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن وسقف و

(۲ ن) دریك نسخه

دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و درمیان خانه قبري کنده و دری یك لخت بران نهاده و چون پردهٔ آن در برداشته شد تابوتي بنظر در آمد بعد ازانکه تخته از بالای تابوت برگرفتند میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرپاس هم بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و ازهم ریخته و آنچه از زمین جدا است درست مانده خاک تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بیني درست وچشمها برهم و از (۷) میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری از پایان و گوشتي که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و یقینهٔ زخم غلط بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکي بر استخوان کشیده و خط پرگاري درمیان کمر بنوعي که انگشت وسطی درمیان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر ازان که بعد از تفحص وتحقیق پیري را از دیهي آوردند خالي از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت ازو پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیزخان و سلطان جلال الدین منکبرني این مرد شهید شده و العلم عند الله درینولا ارسلان نام اوزبکي حاکم کهمرد آمده

(۷ ن) دو دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان گوشتی که الخ

سعادت زمین بوس دریافت و سرکار ملیوسنان را به تیول او مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهادند بعد ازان میرزا سلطان که درخدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس ازو میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هرکدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند ٭

مراجعت موکب همایون ازکابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکي از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحي خبردار باشد - و از سوانح بد اندیشی هوا داران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت خویش وبقصاص رسیدن -وتفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزي چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند در روز نوبت آصفخان نور الدین محمد پسرعم او با جمعي از نوکران او پاسباني مینمود و در جائیکه خسرو مي بود نور الدین تنها میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد به ترتیب اسباب شورش پرداخته او را ازقید برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیر الامرا

بجهت بیماری در لاهور توقف کرده و آصفخان را از تغییر اعتماد الدوله و وزیر الملک بمنصب وزارت و وکالت بلند پایگي بخشیدند خسرو را حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا نمودند درینوقت آنحضرت بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بي لطف شدند میان نورالدین محمد و حکیم فتح الله رابطهٔ دوستي قوي بود هر دو بخاطر آوردند که خسرو را از قید وحبس بر آورده بسلطنت بر دارند محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد وهندوي اعتبار خان را که صاحب اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودندکه هرکس را که به تبعیت خود در آورند هندوي مذکور درخلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشاني بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس در زمرهٔ فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازینمقدمه آگاهي نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که دراثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکي ازانها بتقریبي از رفقاي خویش رنجیده برهنموني توفیق خواجه ویسي دیوان شاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان خرم را ازینمقدمه آگاه ساخت و او گرم وگیرا بخدمت شاهزادهٔ عالمیان شتافته عرض این ماجرا نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدروالا قدر رفته حقیقت را معروضداشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خبر یافته بمنزل صلابتخان رفته و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

بعرض شاهنشاهي رسانيد آنحضرت از محل بر آمده صلابتخان را
طلبيدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت كورنش دريافت
بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنيده بودند بيان فرمودند صلابتخان
معروضداشت كه لحظهٔ پيش ازين آصفخان بمنزل من آمده اين
حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهي بر سرير فرمان
روائي تمكن جسته حكم باحضار آن خون گرفتها فرمودند يكي
ازانها ميرزا محمد اوزبك بود و ديگري بداغ تركمان كه درين
نزديكي از عراق آمده نوكر شاهزاده پرويز شده بود صلابتخان عرض
كرد كه تا يكي ازينها بنويد جان بخشي مطمئن خاطر نشود ممكن
نيست كه حقيقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حكم اقدس شد
كه ميرزا محمد را قول داده باز پرس نمايند او بعد از اطمينان
قلب حقيقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت
نورالدين محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شريف پسر اعتماد الدوله
و هندوي اعتبار خان و بداغ تركمان را بر دار كشيدند و صلابتخان
التماس نمود كه اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس درآيند
كار بدشواري ميكشد صواب آنست كه آن نوشتهٔ هندوي اعتبار خان
بنظر در نيايد و بنده بحكم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پردهٔ
ناموس بندگان دريده نگردد آنحضرت التماس اورا قبول داشته
موافق مدعاي او حكم فرمودند و اينمعني سبب حيات و نجات
خلقي شد ازينجمله اگر آصفخان دران روز بصلابتخان نرسيدي
اينحرف سربسته ماندي غالب ظن آنكه او نيز سر دار را رنگين
ساختي و درباب حكيم فتح الله حكم شد كه تشهير كرده بر خر واژگون

هموار عازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آوردند باشند - از غرایب آنکه قاسم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی سرفرازی داشت و با حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی اورا بنادولتخواهی منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم کرده آوارهٔ دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت درین است که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد محل نزول رایات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگند و در یکروز سیصد جاندار از قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیاني است انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالي و مراتب بلند ترقي و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دوراني و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت آنصوب فرمودند پیر خان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه هزاری و خطاب صلابتخاني عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و در ازدهم ماه شعبان بدار السلطنت

ظهور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولي که سلسلهٔ آنها از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان ببزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده جاگیر معمورة تنخواه فرمودند عجالة الوقت دوازده هزار روپیه برسم مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او تشریف ارزاني فرموده پایهٔ قدرش افزودند موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشهٔ نفیس و چینیهای فغفوری و خطائیی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقهٔ آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ و خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل پسند افتاد والحق تاحال مثل این تحفه بنظر درنیامده و لعل دیگر قطبي شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت خوبي و لطافت قیمت هرکدام بیست و پنجهزار روپیه شد مقارن اینحال فرستادهٔ شریف مکه مکتوب محبت طراز و پردهٔ در خانهٔ مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستادهٔ شریف لطف فرمودند بمتصدیان بیوتات عالي حکم نمودند که موازی یک لک روپیه را از هرجنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف روانه سازند ۞

معاودت لواي آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت

روز یک شنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار الخلافت آگره اتفاق افتاد قلیج خان بحکومت دار السلطنت لاهور و میر قوام الدین خوافي بدیواني صوبهٔ مذکور مقرر گردیدند - روز پنجشنبه هژدهم ذیقعده دار الملک دهلي محل نزول رایات اجلال گشت و در منزل سلیم گده که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق سر منزل بکیفیت دل نشین ست چون ساعت در آمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلي بکشتي نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مانسنگه از قلعهٔ رهتاس آمده دولت باریافت یکصد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید •

آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزاني فرمود سال سوم از جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکته که در پنج کروهی از دار الخلافت اکبرآباد واقع است جشن نو روزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد خواجه جهان خوافي به خدمت بخشیگري ممتاز گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز تویغون پیشکش کرد در جمیع جاندار از انسان و حیوان تویغون خوب میشود لیکن در

حیوانات خوش‌نما است و بر قدرش می افزاید و در انسان ناطق
بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه
و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنهٔ و طاؤس و آهو
و چکاره تویغون دیده شد - از غرائب وقائع آنکه جلال الدین مسعود
پسر میر گیسو در حیات پدر و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی
در حالت احتضار فرزند دلبند افیون از دست او خورده بعد از
فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان
کلاونت از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط
بوی داشتند اورا کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر میساخت
و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعلخان افیون خورده
رفیق راه عدم شد - در هندوستان رسمیست مستمر که زنان هندوان
بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده جان فدای محبت می
سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش
در آمده خود را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت
بفرزند شنیده نشده * درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیهٔ قاسم
خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده بپادشاه محل
مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید
اسلام خانرا بجای او صاحب صوبهٔ بنگاله و اتالیق شاهزادهٔ
جهاندار گردانیده حکومت صوبهٔ بهار و پتنه را با فضلخان پسر شیخ
ابو الفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت
از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت
عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلند اقبال خود حضرت

شاهنشاهي مرحمت نمودند صاحب نفس قوی هیکل بود و کارهای عمده ازو متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت دریغولا مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت واسپ وفیل و کمرخنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا که بکومک او تعین شده بودند هرکدام را در خور پایه و مرتبه اسپ وفیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران کار دیده بکومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدي و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجنال وغیره و شصت زنجیر فیل و بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدرین تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هرجنس بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوري یافت که بوطن خویش رفته سامان یورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که در عرض دو سال اینخدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای لشکري که دران صوبه تعین ست دو ازده هزار سوار دیگر با ده لک

روپیه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودي سامان
نموده روانه سازند دریفولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیاني
انار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه
مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امراي عظام و ارکان دولت و
سائر ملازمان عتبهٔ خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند
بعد ازفراغ زیارت عمارت روضهٔ مقدس را بتعمق نظر دیده وسنجیده
تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهاي کلی
برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضهٔ آن
حضرت پانزده لک روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
پنج لک خانی رایج توران به نرخیکه امروز شایع ست خرج شد -
از غرائب آنکه حکیم علي نقي در خانهٔ خود حوضي ساخته و
در کنج حوض خانهٔ در زیر آب پرداخته بود در غایت روشني و دران
خانه بقچه رختی و چند کتابي نهاده و هوا نمیگذاشت که یکقطرهٔ
آب بآنخانه درآید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران
کنج سري به آب فرو می برد زینه چند پیش می آمد دو سه
زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود
را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه
جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند
آنحضرت بقصد تماشاي حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته خود بآب
درآمده تفرج خانهٔ مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری
سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت فرمودند - درین تاریخ خانخانان
بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

اسپ و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکی و مستغاثی بودند اورا بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آنملک پردا زد *

آغاز سال چهارم ازجلوس اقدس

10 - March - 1609

شب پنجشنبه چهار دهم ذیحجه هزار و هفده هجري نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا برخوردار خلف عبدالرحمن دولدي بخطاب خانعالم فرق عزت بر افراخت از زمان حضرت صاحب قراني تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد کلان اومیر شاه ملک از اعظم امراي صاحب قراني بود و تا بود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشتهٔ کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دو سه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمشي نشده اورا بخدمت حضور طلب داشته عبد الله خان را بجاي او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبهٔ دکن دستوري یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایهٔ اتالیقی

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند
در ینولا قلندری شیری پیشکش کرد بغایت تناور و قوي و عظیم
جثه در خردي بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام
نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزي بحضور طلب
فرمودند که با گاو جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده
بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند
شیر بجانب جوگیان دویده یکی ازانها را که برهنه بود گرفت و
بطریق ملاعبت نه ازروی غضب چنانچه بمادهٔ خود جفت میشود
بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و
آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند
که در فضاي جهروکه طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه
چهار شیربان کلته چوبها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا
مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشاي شیر و نگاه
داشتن آن توجه فرمود شیر بچهٔ بسیار برسم پیشکش آوردند ودرفضاي
طرف دریا بي زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شیري دو شیربان
موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تناور بهم رسید
یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر
اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در
مستي و زور جواني چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیری با
یکي ازانها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن
رسیدند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت
جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدي و عصري نبوده که

شیر بي بند و زنجیر درمیان مردم بگردد چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضاي جهروکه طرف دریا میگشتند و شیر بانان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیهٔ مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سواي جنس برسم ساچق ارسالداشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکري که همراه شاهزادهٔ پرویز تعین یافته متمشي نمیشود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم آورده باعتضاد عنبر بد اختر پای ضلالت و ادبار افشرده قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزنند خانخانان را باده دوازده هزار سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب برادرزادهٔ مبارک عرب که حاکم جویزه و سفول باشد ازانجمله بودند بکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده بدین آستان روي امید نهاد و بشومیٔ شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه و تومان وطوغ بخانجهان عنایت نمودند و براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جملهٔ دوازده هزار

سوار که باستیصال رانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهان رسانیده معاودت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پرگنهٔ باري نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ومبارک

10 March - 1610

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتي افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزي آغاز شد جشن نو روز در شکار گاه پرگنهٔ باری آراستگی یافت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر الخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل بمسامع اجلال رسید که ولي محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان روای ایران التجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون ولي محمد خان را تخت دولت میسرشد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بامداد داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمگاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر از امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل

دوستم ارغون و حاجی بی قوشچی و علی بیك بی منقبت دیوان بیگی و شاه کوچک بی دیوان بیگی که خود تربیت نموده بمرتبهٔ امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه ببرادر زادهای او امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریک چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملك او بتصرف در آوردند ولي محمد خان هرچند دست و پا زد بجائی نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هرچه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون دانست که روز بر گشته و فلك ستیزه کاری پیش گرفته نا گزیر دل از ملك و دولت برکنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه برد که مگر بامداد و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم اورا گرامی داشته خود باستقبال بر آمد و از کرم خوئی و دلجوئی بافراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقهٔ فرو گذاشت ننموده و مجلسهای عالي ترتیب فرموده خوش وقت میداشت شنیده[۲] شد که روزی درباغ خود مجلس عالي آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقا جوی آبی درمیان مجلس جاري بود اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقا شاه دست

(۲ ن) بیك نسخه

ولي محمد خانرا گرفته سير ميفرمود و خواست كه از جوى بگذرد و در اثناى گذشتن ولي محمد خان كه كيف سرشار داشت درميان جوي افتاد شاه نيز موافقت نموده خود را در آب انداخت كه مبادا خان غريق شود و دست خانرا گرفته از آب برآورد) بالجمله ولي محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانيده از شاه دستوري خواست و چون اوزبكان پى درپى نوشتجات فرستاده اورا طلبيده بودند و قزلباش را منافي و مخل ميدانست بكومك و مدد مقيد نشده جريده عطف عنان نمود بعد از آنكه بسرحد خود رسيد به تهيۀ سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم وگيرا بتخت ملك درآمد و با امام قليخان بجنگ درآمده در نواحى سمرقند شكست خورد و امير سرپنجۀ تقدير گشته بقتل رسيد و مدت سلطنت او شش سال كشيده - از غرائب اتفاقات كه در مجلس بهشت آئين بظهور آمد واقعۀ فوت ملا مير علي احمد مهركن است او در صنعت مهر كنى از يكتايان روزگار بوده وآنچه او بر فولاد ميكند مگر ملا مير علي بر كاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسين نيز مهركن بود و نقشى تخلص مى داشت مرد درويش نهاد مبارك نفس بود و در مكتب خانۀ حضرت شاهنشاهى راه داشت و تكرار سبق بايشان مينمود و باين نسبت آنحضرت ملا علي احمد را خليفه ميفرمودند - شرح اين سانحۀ غريب برسبيل ايجاز و اختصار آنكه شب پنجشنبه جمعى از قوالان سرود ميگفتند و شيادى برسم تقليد سماع ميكرد برين بيت امير خسرو كه * بيت *

هرقوم راست راهى ديني و قبله گاهى

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروضداشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشهٔ سر کج نهاده برلب آب جون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی و این مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میر بی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام شد ـ از عجائب امور که درینولا سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتنه ـ وشرح اینواقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبهٔ بهار بجانب گورکهپور که مجددا بجاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت است متوجه گردید و درپتنه شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی از منصبداران گذاشت اتفاقا قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان و زیّ ایشان بولایت اوجینیه که در نواحی پتنه واقع است رسید و بآن مفسدان واقعه طلب رابطهٔ آشنائی و یکجهتی بهمرسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قید زندان گریخته

بایمدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمائید
بعد از انکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت
خواهید بود آن مفسدان ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه
برده باخود متفق ساخت و متیقن آنها شد که ابن خسرو است
و جمعی کثیر ازسوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه
تمامتر خود را به پتنه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ
بنارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نپرداخت
پرداخت و مخذولان از دروازهٔ قلعه بدرون در آمدند او با غیاث بیگ
ازراه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده
نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و
خزانهٔ پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند وبسیاری
از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر
در گورگهپور بافضل خان رسید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ
بخشی نیز خود را بافضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و
دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعتضاد
اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه وخیم العاقبت شد وچون
خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود
سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش
نهاده در کنار آب پن پن عرصهٔ مبارزت آراست ازانجا که اقبال روز
افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار ست
باندک زد و خوردی سالک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر
بار قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه کوب بدرون قلعه در آمد و او سراسیمه بدرون خانهٔ افضلخان رفته در را محکم بست تا سه پهر درانجا زد و خوردی نموده تخمینا سی کس را بزخم تیر ضایع ساخت وبعد ازانکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند ازانخانه برآمده افضلخان را دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرهٔ فساد فی الفور او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید فرمان شد که شیخ حسام بخارمی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژگون بر خر نشانیده روانهٔ درگاه سازند و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سائر نا مردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد الخلافة الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبهٔ ملتان بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند دریغولا او را بحوالی دار الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن به برهانپور درهنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهگری وکاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران ببالاگهات برآورد و از بی اتفاقیٔ سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای

ناصواب سررشتهٔ تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بیموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لاغری و زبونی دم خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالفان تیره بخت صلح گونهٔ که لائق سگان این درگاه نبود کرده تباه حال ببرهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر بحال تباه به برهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشتهٔ خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید فرمود وسی هزار سوار موجود خوش اسپه بکومک این فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیم ست مستخلص ساخته و قلعها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید بلکه ولایت بیجاپور را که در تصرف عادلخان است ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد و اگر اینخدمت را در مدت مذکور نسق شایسته ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بندهای درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانانرا بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزادهٔ بلند

اقبال سلطان خرم با صبیهٔ مظفر حسین میرزا صفوی آراستگی یافت
وحضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزادهٔ
عالی مقدار تشریف برده مجلس درخور این جشن ترتیب فرمودند
به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی
امرا و نفاق خانخانان در عقدهٔ توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه
به برهانپور معاودت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب
رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد
حسین خان تکریه و علی خان نیاري و باز بهادر قلماق و دیگر
منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر شد وسوای
این دو هزار سوار احدی که مجموعه دوازده هزار سوار باشد بهمراهی
او تعین گشت و سي لک روپیه خزانه با چند حلقهٔ فیل همراه
ساختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه
و پنج لک روپیه بصیغهٔ مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از
فراغ مهم سازي خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف
بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی در اثنای شکار انوپرای که
از خدمتکاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
درخت گاوی نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیری
در غایت کلاني و تناوری غضب آلود از میان پتهٔ چند که در آن
حوالی بود بر خاسته روانه شد با آنکه از دو گهری روز بیش نمانده
بود چون ذوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است
خود با چندي که همراه داشت شیر را فیل بند کرده کس بجهت خبر

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رسید
جلو ریز متوجه آنصوب گردیدند دران وقت شاهزادهٔ والا قدر و
رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و دو سه کس دیگر که در موکب
اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایهٔ درختی نشسته
بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسپ بندوق اندازند چون اسپ
شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را
سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر
شکاري را که شاهین بدست در برابر او ایستاده بود زخم زده بجای
خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پرکرده بر سه پایه نهادند
انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتکه
چوبي در دست داشت شاهزادهٔ عالمیان سلطان خرم بجانب چپ
آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و
رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آلود
برخاست حضرت شاهنشاهي فی الفور ماشه را زبر کردند و تیر
و تفنگ از محازي دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش
افروز سبب صولت و غضب او شد جمعي که نزدیک ایستاده بودند
تاب حملهٔ او نیاورده بر هم خوردند و آنحضرت از صدمهٔ پشت و
پهلوي مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه
کس ازانها پا بر سینهٔ من نهاده گذشتند و بمدد اعتماد راي و
کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند دریندوقت شیر بمردمي
که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوپرای سه پایه را گذاشته

بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی
که در دست داشت دو بار دو دسته برسر شیر فرو کوفت و شیر اورا
بر زمین انداخته هردو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد
لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که
دستهای او از کار برود و انوپرای درمیان هردو دست شیر بپشت
افتاده بود و یکدست بالای پایش حمایل کرده درین وقت شاهزاده
شیردل شیرشکار شمشیر از غلاف برآورده خواست که برکمر شیر
فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان درآمد و
احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند رامداس هم
زخمی رسانید و حیاتخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای
بپهلو غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینهٔ انوپرای نیز بآسیب
ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر
اورا گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده برسر او زد
و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هردو
چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود
بربالای چشمهای او افتاده دریفوقت صالح نام چراغچی مضطربانه
آمد چون شب تاریک شده بود از کورکی بشیر بر خورد شیر بیک
طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم
رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب انیرای سکهدلن
و اضافهٔ منصب سرافرازي یافت - مقارن اینحال یکی از شیران
خانه زاد که در شکارگاهها همراه میدارند مست و قوي هیکل
بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را برو بستند

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک فیله گاو دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست برخاست بعد ازان حکم کردند که چون راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صبیهٔ قدسیه بوجود آمده حضرت شاهنشاهی اورا پرهیز بانو بیگم نام کردند *

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید براورنگ حمل برآمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران که به پرسش و تعزیت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتیکه شاه عباس فرستاده بود از اسپان قبچاق و اقمشهٔ نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه مرقوم میگردد *

رقیمهٔ الوداد شاه والا جاه

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی

و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورکشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهرهٔ دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعهٔ کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت آفریدگار بادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت آلهی و چشمه سار مرحمت نامتناهي سرسبز بوده ساحت قدسی مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست * ع *

قلم را آن زبان نبود که راز عشق بر گوید

اگرچه ازراه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبهٔ مقصود گردیده اما قبلهٔ همت والا نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی است للّه الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آیینهٔ خاطر خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسایم عنبر شمائم

محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوست است * بیت *

هم نشینم بخیال تو و آسوده دلم
کین وصالیست که دربی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمرهٔ مراد بار ور شده و شاهد مقصودیکه سالها در پردهٔ خفا مستور بود و بتضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوهٔ گری آن مسالت میشد باحسن وجهی از حجلهٔ غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانگشای خلافت و شهرياري و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده کشاي دانش و فرهنگ ظلّ معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت را بر همگنان مبارک و میمون فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف داراد آئین وداد و روش اتحاد که بین الآبا و اجداد انعقاد یافته و بتازگي میانهٔ این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژدهٔ جلوس آن جا نشین مسند گورگانی و وارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حریم

عزت بر سبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن
چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان درمیان بود تا خاطر
مهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی‌شد مراجعت در مستقر
سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیري واقع شد
هرچند رسوم و آداب ظاهري نزد ارباب دانش و بینش چندان
اعتباري ندارد اما طیّ آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که
مطمح نظر ایشان جز امور ظاهري نیست طیّ مراتب دوستي
است لاجرم درین ایام خجسته نرجام که بیمن توجه خدام ملائک
احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا
صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت
اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل
الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباً
عن جد از زمرهٔ بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این
دودمانست روانهٔ درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش
و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم
پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار
سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج
بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو آنکه پیوسته
دوحهٔ محبت و وداد موروثي و مکتسبی وحدیقهٔ خلت واتحاد صوری
و معنوي را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات
غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل
و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسلهٔ یگانگي و رافع

غایلهٔ بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلالهٔ خاندان جاه جلال و خلاصهٔ دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید داراد - از وقایع ناملایم که درینولا سانح گشت تاختن احداد بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سپاه در تمن نیکنهار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداد بد سگال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک باندازهٔ قوت و قدرت خویش شهر را کوچه‌بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشرده از پشت بام و سرای خویش آن مخذولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس عاف تیغ انتقام شده با دویست اسپ گیرا شده ازان مهلکه جان بتک پا بیرون بردند ناد علی میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت هرچه تمامتر طیّ مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نمود مقارن اینحال قلیج خان از لاهور آمده سعادت

زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعین فرموده صوبهٔ پنجاب را به تیول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی و غیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشهٔ آنها را بر اندازد *

خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افگند خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها باید پرداخت نا گزیر مجملی از کار نامهای آسمانی و نیرنگیهای فلک بر صفحهٔ روزگار یادگار میگذارد - میرزا (۲) غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه طهماسپ صفوی پیوست و شاه وزارت خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیهٔ میرزا علاء الدوله پسر آقاملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیهٔ دیگر حق تعالی ارزانی داشت درفتحپور

(۲ ن) در یک نسخه

بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت وجوهر رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کارگذار بود تتبع شعر قدما بسیار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصهٔ اوقات صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت بمرتبهٔ بود که هیچ صاحب غرضی بخانهٔ او نرفت که آزرده گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علي قلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثاني بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافگن و منصب مناسب ترقي و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبهٔ بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق گذشته بجاي خود رقم پذیر گشته و چون شیر افگن بجزاي عمل خویش گرفتار شده آوارهٔ بادیهٔ عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبهٔ بنگاله صبیهٔ میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب اعتماد الدوله سربلندي یافت روانهٔ درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

نشسته بود برقیهٔ سلطان بیگم والدهٔ سببی خویش بخشیدند مدتی
در خدمت ایشان بناکامی گذرانید چون هنگام طلوع کوکب بخت
و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتافت طالع از گران
خواب بیدار شد سعادت روي آورد دولت حجله آراست زمانه
بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو
هجوم آورد درهاي بسته را کلید آمد دلهاي خسته را دوا شد
بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نو روز جهان افروز
بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سراي
خلافت انتظام یافت و اناً فآناً پایهٔ عزت وقبول ارتقا و اعتلا پذیرفت
نخست نور محل نام کردند و پس از روزي چند خطاب نور جهان
بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و نوازش
اختصاص یافتند نسبت خویشي و کامراني خویشان موقوف غلامان
و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب
ترخانی گرفتند پیر کنیزدائي دلارام نام که بیگم را شیر داده بود
بجاي حاجي کوکه صدر اناث شد و مدد معاشي که بعورات
مرحمت میگشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت * بیت *

کنند خویش و تبار تو ناز و میزیبد
بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائي بود همه بفعل
آمد یکچندي در جهروکه نشست و جمیع بکورنش آمده گوش
بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود * بیت *
بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نورجهان بادشاه بیگم زر *

طغراي فرامين چنين نقش بست - حكم عليهٔ عاليهٔ مهد عليا نورجهان بادشاه بيگم- رفته رفته كار بجائي كشيد كه از بادشاهی بجز نامی نماند مكرر ميفرمودند كه من سلطنت را بنور جهان بيگم ارزاني داشتم بجز يک سير شراب و نيم سير گوشت مرا هيچ در نمی بايد از خوبی و نيكذاتیء بيگم چه نويسم هرجا كار افتادهٔ را عقدهٔ پيش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از كارش كشوده كامياب مراد ساخت و هركس بدرگاه او پناه برد از آسيب ظلم و ستم محفوظ ماند و هرجا دختری بود يتيم و بيكس بقصد ثواب عروس كرده در خور حالت او جهاز لطف فرمود و يمكن كه درعهد دولت خويش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس كرده باشد) - درينولاعبد الله خان بصاحب صوبگي ولايت گجرات فرق عزت برافراخت وچهارلك روپيه بجهت سامان سپاه وتهيهٔ لشكری كه بكومك اوتعين شده عنايت نمودند وبجاي او راجه باسوبمهررانا دستوری يافت درين تاريخ يكي از غلامان بادشاهی كه در فن خاتم بندي ونجاری بي همتا است كار نامهٔ از صنعت خويش بنظر همايون در آورد كه چشم جهان بين اهل دانش و بينش مثل آن در هيچ ازمنه مشاهده نكرده و هيچ گوشی مانند آن و نزديك بآن نشنيده بالجمله در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشيده ترتيب داده - مجلس اول از كشتی گيرانست كه دو كس با هم كشتی ميگيرند و يكی نيزه بدست گرفته ايستاده ديگری سنگ و رسني در دست دارد و ديگری دستها بر زمين نهاده نشسته است و در پيش او چوبی و كماني و ظرفی تعبيه كرده است - مجلس دوم تختی ساخته و

بر بالای آن شامیانهٔ ترتیب داده و صاحبدولتی بر تخت نشسته
یکپای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نمایان
و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی
بر آن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامهٔ ریسمان بازیست چوبی
ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای
آن پای راست خود را از پس سر خود بدست چپ گرفته و بر بازي
ایستاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته
می نوازد و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس
دیگر ایستاده تماشا می بینند وازان پنج کس یکی چوب در دست
دارد - مجلس چهارم درختیست و درته آن درخت صورت حضرت
عیسی ساخته و شخصي سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی
با آنحضرت در سخن است و چهارکس دیگر ایستاده اند مقارن این حال
فرمان شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده
براه ناسک و ترنبك بولایت دکن در آید و رامداس کچهواهه را که
از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و
عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومك
خان مذکور دستوري فرمودند که از تهور و جلادت بوقت خبردار
باشد و قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع هندوستان است بمشار الیه
مرحمت شد پنج چهار لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که
همراه عبد الله خان تعین کرده بودند مصحوب روپ خواص وشیخ
انبیا نزد خلف مظفر لوا مرسول گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان
صوب تعین شد درینولا موضع سموکر که از شکارگاه حوالی اکبرآباد

است حکم قمرغه شد وفضای وسیعی را سراپردها کشیده آهوها رانده بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوشوقت بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد راس بفتحپور فرستادند که درمیدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار باشند قریب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته درهمان صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند بامرا و سائر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت ندارد بعمل می آورند فرمان شد که بعد ازین پیرامون اموری که درضمن فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه نه نشینند و بندهای بادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن نقاره نغوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان بادشاهی و نوکران خود بدهند جلو وخنبک بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را پیادهٔ در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند *

آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

9 March 1612

روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجري تحویل

حمل شد دریں جشن خسرو اوزبک که در اوزبکیه بخسرو قرقچی اشتهار دارد و از عمدهای آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان مشتمل برقتل عثمان (٥) و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث افغان رسید - اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رقمزدهٔ کلک بیان ساخته برسر مدعا میرود بنگاله ملکیست وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کروه و جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار فیل و چهار پانچهزار کشتي از نوارهٔ جنگی و توپخانه و غیره داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمانخان کرانی در تصرف داشت (٦) و چون تخت سلطنت و جهانباني بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آنملک تعین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستاصل ساختند (و (٧) از عهد حضرت عرش آشیاني ولایت بنگاله در تصرف اولیای ابد قرین است) لیکن جمعي از افغانان تیره بخت در

(٥ ن) عثمان بوهاني که در سرحد بنگاله غنیم زبردست و متغلب بود و پاک شدن آن الخ (٦ ن) و بعد ازان داؤد پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ (٧ ن) بدیگ نسخه

سرحدهای آن ملک مانده بودند عمدهٔ آنها عثمان بود در زمان آنحضرت اورا مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهاي نمایان کرد و استیصال او میسر نشد بالجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازي یافت فوجی بسرداری شجاعتخان ترتیب داده بر سر عثمان خان تعیین فرمودند اکثر امرای نامي که در آنصوبه بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اجهه و معتمدخان (٢) و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و بعد ازانکه در حدود متعلقهٔ او رسیدند نخست رسول زباندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پسند رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور درکاخ دماغش جا گرفته بود و زندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب. پیش نهاد ساخته خویش را بیهوده رنجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار نالهٔ که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصهٔ نبرد آراست دولتخواهان از استماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آمادهٔ قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم دوست چیقلشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بافوج مقابل خود گرم وگیرا بمجادله و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول

(٢ ن) معتقد خان

تاخت و سید آدم بارهه و شیخ اجهه بمدافعهٔ ارباب ضلالت پای همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج برانغار نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایهٔ شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت و چون بسیار فربه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز برچهه بر فیل زد بعد ازان دست بقبضهٔ شمشیر برده زخم پی در پی بر چهرهٔ فیل رسانید آنگاه جمدهر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلاوری غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد و آن شیردل فیل افکن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام جهانگیر بادشاه بر زبان آورده راست ایستاد دریذوقت جلودار او شمشیر دودستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم بزانو در آمد و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز فیل بزیر کشیده و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

فریاد کنان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعت‌خان
بی آسیب و آزار بر خاست شجاعت خان سوار شد مقارن اینحال
مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دوانیدند و علمدار
را با اسپ زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار
ساخت وگفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
درپیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند وشجاعت‌خان درپای علم
ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درینوقت
تنگ که‌اکثری ازسران سپاه جان‌نثار شدند و بقیة السیف بزخمهای
منکر دست از کار باز داشته- منتظر لطیفهٔ غیبی بودند که اقبال
بادشاه جوان بخت بجلوه درآمد و تفنگی از غیب بر پیشانی
آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست
که بود لیکن عثمان دریافت که ازین زخم‌جان بری نیست مع هذا
تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود چون
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکرمنصوره
تا لشکر گاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دو پهر از شب
سپری* شد عثمان درگذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختند و بنگاه را برجا مانده در دل
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را بر داشته بمحکمهٔ
خود شتافتند قراولان لشکرفیروزی اثر ازین‌سانحه‌آگاهی یافته‌شجاعت
خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن

بجهت تردد و ماندگي و تجهيز و تكفين شهدا و تيمار مجروحان
دران روز تعاقب در عقدهٔ توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمدخان (۲)
كه در آخر بخطاب لشكر خاني سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم
خان و ديگر بندها با سيصد سوار و چهار صد سوار توپچي تازه زور
دريفوقت رسيدند و شجاعتخان اين مردم را همراه كرده بتعاقب آن
گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزيمت شجاعت خان آگاهی
يافت نجات خود را منحصر در باز گشت يافته كس نزد دولتخواهان
فرستاده پيغام گذارد كه عثمان كه باعث اين همه شورش و آشوب وفتنه
و فساد بود از گرانیء وجود سبكبار گشت و حق تعالی شر او را از ما
كفايت كرد ما همه بنده فرمان پذيريم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامیء
وبندگي درگاه راسرمايهٔ سعادت جاودانی دانسته روی اميد بقدسی آستان
نهاده فيلان عثمان را برسم پيشكش ميگذرانيم شجاعت خان ومعتمد خان
و ديگر بندها دلاسای آنها نموده قول دادند روز ديگر ولی برادر عثمان
و ممريز پسر او با ديگر برادران و خويشان آمده شجاعت خان را
ديدند چهل و نه زنجير فيل برسم پيشكش آوردند و شجاعت خان
نام بردها را همراه گرفته در جهانگير نگر باسلام خان پيوست و چون
در اكبر آباد نويد اين فتح بمسامع اقبال رسيد اسلامخان را بمنصب
شش هزاري ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و ساير بندها را كه
دراستيصال عثمان مصدر ترددات پسنديده شده بودند باضافهٔ منصب
سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

(۲ ن) معتقد خان

یافت - از سوانح رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن او شرح این مجمل آنکه راي جهانکشای چنین اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از گریوه گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد خوش اسپه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت وقدرت خویش کرده گرم وگیرا باستیصال مخالفان شتافت وچون عنبر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر دور لشکر گشته برکي گیري میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هرچنداین لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی درپی کومك میفرستاد چون اثري از فوج دوم پدید نیامد و هر روز غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت بدین عزیمت از حوالي دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده مي آمد و هر فوج بافوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان خان بهادر قرار بر گشتن خود داده بافوج مقابل خویش مبارزت

نموده داد مردي و دلاوري داده بزخمهای منکر بر زمین آمده اسیر پنجهٔ تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر به اختر بردند و عنبر اورا در قلعهٔ دولت آباد محبوس داشت و جراح بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت حیات سپرد و این حرف ازو مشهور است که شخصی بتقریبی گفته که فتح آسماني است بهادر جواب داده که الحق فتح آسمانیست اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ نیزبان خورده جان نثار شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از سرحد خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه برار می آمدند اینخبر موحش استماع نموده آنها نیز برگشته در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر آنکه اگر این در دوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت مي بست هیچ شك نبود (۲) از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابتر ساخته خود را مطعون کردند) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

(۲ ن) و احوال میرزا جاني در احوال حضرت عرش آشیانی بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغای آنجا هوای جاگیر در انعام بخشیدند وتا در قندهار بود سلوک الخ

جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرائید و انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینحروف تاریخ فوت اورا * صد حیف ز آصفخان * بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده افتاد (آصفخان (٥) حرم خانهٔ عالي داشت و در مباشرت مولع وحریص بود آخر جان در سر این کار کرد) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود (٦) نقش طالع او درین کارگاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضافات و تته با توابع ولواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید حیات بود سلوک با متردّدین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامي علم ساخت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفتهٔ شراب گشته جان خود را برسر آن باخت و با اهل سخن و مردم صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر میگفت وقاری تخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی (٦) اوزبک بخطاب بهادر خاني و حکومت قندهار فرق عزت بر افراخت درینولا جشن طوي شاهزادهٔ والا شکوه سلطان خرم باصبیهٔ قدسیهٔ اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزادهٔ جوان بخت مجلس بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانید و بجهت بیگمان و پردگیان سرادق عفت زیورهای لایق چنانچه

(٥ ن) بیک نسخه (٦ ن) ابولهبي - ابو النبي

رسم همت کشیده و بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوي را بحکومت ملك تته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاري ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموري محال معموره تته را از قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسي مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والدهٔ ایشان گلرخ بیگم صبیهٔ قدسیهٔ فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که به‌پیرایهٔ عصمت زیبد آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالي بودند گاهی مصراعي و احیانا بیتي میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است * بیت *

کاکلت را من زمستی رشتهٔ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرفي پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیاني به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از شنقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیاني بعقد ازدواج خویش در آوردند بي اغراق خوب بیگمی بود خدایش بیامرزد

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

دو هجري كيخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمود و سال هشتم از جلوس همايون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمين بوس سرفراز گرديد و جمعي از مردم مكهه كه در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظرگذرانيد ملک اينها پيگو و رخنگ است حيواني چند بصورت آدمي جلوه كرده از حيوانات بري و بحري هرچه بدست مي افتد ميخورند و هيچ جانداري از دست آنها خلاصي ندارد و خواهر خود را كه از مادر ديگر باشد ميگيرند و تصرف ميكنند چهره اينها بقراقلماق شبيه است لهجهٔ اينها بزبان اهل تبت نزديک است بترکي نمي ماند دين و آئين درست ندارند ازدين اسلام وكيش سنيّه مهجور اند (روز عيد شرف مجلس عالي ترتيب يافته بود بحاضران بساط قرب (٢) پياله در كچه عنايت فرمودند يكمهر هزار توله كه دوهزار و پانصد مثقال باشد بيادگار علي سلطان ايلچي داراي ايران لطف شد) از غرايب امور جفت شدن يوز است با ماده و بچه آوردن در معمورهٔ حضرت عرش آشياني انار الله برهانه در عنفوان جواني و دولت بيوز و شكار آن توجه مفرط داشتند قريب نه هزار يوز در سركار آنحضرت فراهم آمد و بسيار خواهان آن بودند كه باهم جفت شده بچه بيارند هرچند توجه فرمودند ميسر نشد چندين يوز نر و ماده را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند كه بطور خود سير و شكار كنند و جفت شوند صورت نه بست درينوقت يوز نري قلاده گسيخته خود

(٢ ن) بيک نسخه

را بیوز مادهٔ رسانید وجفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند و ازین غریب تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلي بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود وچون حکما گفته اندکه شیرشیر بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعي بسیار کردند که از پستان او قطره شیري بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیلای قهر و غضب او باشد - همدرین ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شبي سگ دیوانهٔ در جائي که فیل خاصهٔ بادشاهي بسته بودند در آمده پای ماده فیل را گزید او فریادهای غیرمتعارف کردن گرفت چندانکه فیلبانان خبردار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزقوم زاري که دران حوالی بود پناه برده بعداز زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست اورا گزید وفیل اورا در زیردست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بي اختیار کرد و تمام اعضایش برعشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت بر خاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعداز یکماه فیل کلان نیز روزي که ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستي بر زمین افتاد و تمام

اعضایش برعشه در آمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد حقتعالی همه دردها را دوا آفریده است سواي کفچه مار و سگ دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای آن افسوني و دوائي یافته نشد (دریتولا[۲] یادگار علی سلطان ایلچي شاه عباس بعنایت اسپ بازین مرصع وکمر شمشیرمرصع و چارقب طلا دوزي و کلکی مرصع وسی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران نامزد فرمود؛ خلعت خاصه و کپسو با تیول کناره گران بها که علاقه مروارید داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوري یافت) *

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکة اجمیر

چون همواره عساکر فیروزي مآثر بقصد استیصال راناي مقهور از پیشگاه سرادقات جلال تعین شده و ازین که کارها درگرو وقت است آن مهم انتظام شایسته ونسق پسندیده نپذیرفت رای جهان کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست وچهارم شهر یور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون دار البرکة اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت

(۲ ن) در یک نسخه

روضهٔ منورهٔ معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانبانی و کشور ستانی بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مکلل بگلهای مرصع که مروارید بر دور گلها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طرهٔ مروارید و فوطهٔ زر بفت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی وترکی وفتح گنج نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع با تیول کناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش اسپه که آن قرة العین خلافت خود انتخاب فرمودند درملازمت ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان قبچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق عزت بر افراختند فدائیخان بخدمت بخشیگری این لشکرشرف اختصاص یافت درینولا خبرفوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید وقاسمخان برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابو الحسن بوالا منصب بخشیء کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح وسداد از دست داده بخدمت شاهزادهٔ والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنجه میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبی بر بیم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصهٔ مقال آنکه

وقتي که او در برهانپور بود اینخدمت را بآرزو التماس کرده پیوسته در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح این کار درخواست نمود از کومک و مدد و توپخانه سر انجام یافت و بعد ازانکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال افتتاح این عقدهٔ دشوار و متعذر مینماید چون نزول موکب اقبال بدارالبرکة اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی‌داشتند و مدار این مهم بعهدهٔ کاردانيِ آن رکن السلطنه حواله شد و منظور نظر مبارک آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقهٔ صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زدهٔ نیت خویش خواهد بود چون خواجهٔ موميِ الیه تبلیغ رسالت نمود از فرط خود رائي و زیان کاري خویش را آشنای این سخن نساخت و بنابر نسبتی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن اورا در انصوب صلاح دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته اورا از اودیپور بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور شتافته فرزندان و متعلقان اورا باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانارا بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که درشعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز بزودی گرفتار گردد ٭

آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت بر افراخت و اعتماد الدوله بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم خان را که هفتصدی وسیصد سوار بوده بمنصب یکهزار و پانصدی و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیگری عز اختصاص بخشیدند این مناصب و مراحم درجنب نسبت نور جهان بیگم چه نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفسی نماند که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیا است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حوالهٔ آصفخان نماید که در قلعهٔ گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو را بالحاح و زاری والدهٔ و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد در بدایت این سال همایون فال در شبستان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان

خرم از صبیهٔ قدسیهٔ آصفخان مولودی زهره جبین قدم بعالم وجود نهاد حضرت شاهنشاهی آن نو بارهٔ حدیقهٔ قدس را بجهان آرا بیگم موسوم ساختند - و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوي است که بحکومت و حراست تته کلاه گوشهٔ نخوت کج نهاده بغي شده بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازي ترخان فوت کرد خاقان ستوده خصال آن عالي تبار را بوالا خدمت پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار بلند پایگي بخشیده دو لک روپیه بصیغهٔ مدد خرج لطف نموده گوش سعادت او را بنصائح خرد پسند گرانبار دانش ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی پیش گرفت که بر خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم و تعدي او بستوه آمدند و زبانها بشکوهٔ او گویا شد و عزل او از حکومت آنملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدي او داد خواه آمدند و بازخواست آن بمقتضای شریعت وعدالت ناگزیر شد لاجرم حوالهٔ انیرای سنگهه دلن فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغیثان نه نماید بدریافت سعادت ملازمت راه ندهند و همدرین سال نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بااولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب

خان درعلم حدیث وسیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحهٔ او که در زمان مکتخانی بودند در دو قالب متصل بهم واقعه شده انا لله و انا الیه راجعون دریندولا میرزا رستم را که حوالهٔ دلن سنگهه انیدرای بود بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدائیخان بخشیء لشکر شاهزادهٔ گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری آن لشکر فرق عزت بر افراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگه است در سلک دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت شاهزادهٔ بلند اقبال جهانبانی گیتی ستانی در اودیپور که جای حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال برافراشته تهانجات مقرر فرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان آوارهٔ بادیهٔ ادبار می یافتند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم وآبهای جانگداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده اساس عزیمت را قوی‌تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار بعسرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که

ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهه کرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر عمدهٔ او بود بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را شفیع ساخته بندگی وفرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده با نیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش کرد و از جائی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات و سجدات می نمود چون بتخت دولت جبین سای اخلاص گشت شاهزادهٔ والا قدر بدو دست سر اورا از زمین برگرفته بمحاذي سینهٔ مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش ودلجوئی راحت بخش خاطر رمیدهٔ و دل وحشت گزیدهٔ او گشتند بعد از تقدیم مراسم تسلیمات وسجدات ولوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع واسپ قبچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقرهٔ و پنجاه راس اسپ و یکصد و بیست سر و پا بمردم عمدهٔ او مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزاني داشتند چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید کرن نام پسر جا نشین خود را بخدمت فرستاد او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراشته باقسام نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد که بسیچ سفر کرده در خدمت آن حضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و ازتاریخیکه سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت نکرده وسلاطین دهلی را نیز این ارادهٔ دور از کار

پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصورهٔ حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند چون افتتاح این عقدهٔ دشوار به تیغ جهان کشای شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان رقمزدهٔ کلک تقدیر بود ازان کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نکشود چون هنگام جلوهٔ شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزادهٔ والا قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هرکدام در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزادهٔ فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالیقدر و سائر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو پهر و دو گهري از روز مذکور شاهزادهٔ بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت

گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده ناصیهٔ اخلاص اورا بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شدکه تناق داران بارگاه عزت وتواچیان بهرام صولت اورا بر جهروکه دست چپ مقدم ایستاده سازند آنگاه بشاهزادهٔ بلند اقبال خلعت خاص مشتملبر چارقب مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسپ قبچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس ازان کرن بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سر افرازي یافت امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای پسندیدهٔ خدمت هریک در خور پایهٔ خویش از مراحم و نوازش کام دل بر گرفتند چون صید خاطر وحشی نزادان صحرا نورد از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کرن را هر روز بعنایت تازه از اسپان قبچاق و رهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز می فرمودند بی اغراق از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که باو مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم ازجلوس اشرف واعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجري تحویل آفتاب جهان تاب ببرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاري ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد و حکم فرمودند که در پاي تخت نقاره مینواخته باشند و این

عنایتی بود مخصوص بار (زبان[۵] قلم از اعتلای نور جهان بیگم و ارتقای او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کار نامهٔ بدیع دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت من کی باین شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش عالی کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد ملازمت مبادرت ننموده و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان پذیر نبوده ایزد جل شانه غریب توفیقی نصیب شاهزادهٔ بلند اقبال نموده و منشی دار الملک قضا طغرای غرای این فتح بنام نامی و القاب گرامی شاهزادهٔ جوان بخت خرم بر صفحهٔ جهانگیری رقمزدهٔ کلک تقدیر ساخته * ع * این‌ها تو کنی واز تو آید * (و[۶] درین تاریخ از دختر بلند آختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منهیان صوبهٔ کشمیر غریب واقعهٔ بمسامع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحهٔ هوش

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه

امذا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از
خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوي بود دو سال پیش ازانکه
ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون
زمان ارتحال در رسد در گوشهٔ این خانقاه مرا مدفون سازند وآنها
بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپري شد و هنگام
رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند
روز امانتی که نزد من است سپرده سبک بار متوجه سفر بازپسین
میشوم آنگاه بیکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی
زادهای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد
تنکه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی
کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی
گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشنایان قسمت نموده
آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت
نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در
حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او ازخادم
استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود
کشاده نگردد جست وجوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی
توقف نمود تا در حجره وا شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که
مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا
الیه راجعون - دران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع
و شریف و آشنا وُ بیگانه کسی نماند که در پای جنازهٔ آن بزرگوار
حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینولا سانح گشت کشته شدن

کشن سنگه و گوبنداس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیرهٔ راوما لدیو مشهور است و حضرت شاهزادهٔ عالمیان سلطان خرم از همشیرهٔ ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوپال داس نام برادر زادهٔ راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه بانتقام برادر زادهٔ خود گوبنداس را از هم گذراند چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه برو بود ازین باز خواست غافل افتاد وکشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینهٔ برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتهاز فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام برادر زادهٔ خود ودیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که راجهٔ وملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان آزمودهٔ خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبنداس که متصل منزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت و محارست بر اطراف خانهٔ گوبنداس بیدار بودند درته شمشیر کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوبنداس بیدار شده بی سابقهٔ خبرو آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف
گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب
او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه
از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود
از اسپ پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبنداس درآمد
هرچند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها ننمود
دریوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه بر آمده بردر
حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را
براجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابلهٔ جمعی که پیاده
شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب
کمیت فزونی داشتند هریک ازانها ده کس و بیست کس در زیر
تیغ گرفتند مجملا کشن سنگه و کرن سنگه برادر زادهٔ او دران کثرت
بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت
و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود
را باسپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز
بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهروکهٔ پادشاهی
رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین
بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از
جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعاظم وقائع که درین سال پرتو
ظهور افگند مقتول گشتن صفي میرزا ست مهین فرزند شاه عباس
صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان - و بیان این سانحه برسم ایجاز و
اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بد گمان و متوهم بود

تا آنکه در معمورهٔ رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتیکه میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی کارش بانجام رسانید و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زادهٔ برلب جوئی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را باردبیل که مدفن آباؤ اجداد ایشان است فرستاد (درهمین[۲] ایام میر میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مژدهٔ فتح و فیروزی شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیوکانتهه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

(۲ ب) بیک نسخه

آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی به‌آنها کرده بهریک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسپ و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی بر افراشت و پیش از رسیدن بعنبر محلدار خان و دلاور خان و آتش خان و چندي دیگر از سرداران عمدهٔ نظام الملکیّه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر عنبر شتافت و نام بردها بحال تباه و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونئ توپخانه و فیلان مست جنگي مغرور بوده بمرافقت و موافقت فوج عادلخانیّه و قطب الملکیّه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیدهٔ رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضهٔ اختیار او سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که نالهٔ آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارندال بود و جمعی از جوانان تیر انداز مو شگاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت افشرده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آوارهٔ عدم سازند روز دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ اندازي شد بعد ازانکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (۲) لشکر

(۲ ن) یک نسخه

حبش و خورد سالهای عنبر که همه بر اسپان طویلهٔ او سوار بودند) از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بودند جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد ازینطرف جوانان اقچی بباران تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیری که باسپ میرسید چون اکثر کچهی و تازی بودند چراغپای شده سوار خود را بر زمین می انداختند بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر باران بر خاک فنا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال داراب‌خان با بهادران فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینهٔ کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشهٔ همت و هزبران عرصهٔ جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند وافواج را پراگنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج غول پای ادبار افشرده بود زمان ممتد آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چپقلشی کردند که دیدهٔ نظارگی از مشاهدهٔ آن خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جانبر نبودی مع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نماند بقیة السیف باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

توپخانهٔ عظیم با سیصد شتربان و فیلان مست و جنگي و اسپان تازي و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر ازان منزل کوچ کرده بجانب کرکي که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری ازان تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزي چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضي امور که تفصیل آن درینمقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از گریوهٔ روهنکره فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارابخان و دیگر امرای رفیع الشان فزوده بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند ●

آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال‌الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضهٔ مرغ و دیگر تما م یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ

بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقوّمان پنجاه هزار روپیه قیمت
نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاري ذات ودوهزار سوار سرافرازي
داشت باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره
سر افتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایهٔ خویش
باضافهای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزادهٔ
عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند درغایت
صفا و لطافت مقوّمان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز
عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاري خاصه و هشت هزار
سوار بود بیست هزاري و ده هزار سوار مقررگشت میر جمال الدین
حسین انجو بخطاب عضد الدوله سر افرازي یافت در ماه
ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی
خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم
جمادی الاول سنهٔ مذکور واهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم
از صبیهٔ قدسیهٔ آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت
شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند) درین سال
در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفته رفته شدت
عظیم کرد آغاز این بلیّه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت
نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه
بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاري
از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

(۲ ن) نسخه

که از سوراخ بر آمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده میمرد اگر فی الفور از آنخانه بر آمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصحرای عدم میکشیدند (فرضا[۲] اگر کسی دست به آن میت یا باموال آن رساندی جان بر نبردی) و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود در خانهاي لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میمرد و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها پر از میت مقفل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیگشتند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید که عزیزی فوت کرد و درویشی او را برروی کاه غسل داد روز دوم آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند برجا ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال ممتد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دائر بود - درینولا محمد رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گري آمده ملازمت نمود روزی ازوي بتقریبات حرفهای مي پرسیدند سلسلهٔ سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد محتیمست که این عقده درخاطر گره بسته محمد رضا عرض کرده چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

(۲ ن) بیک نسخه

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد وزندگانی شاه بصعوبت و تنگي کشید چنانچه درشبی دوجا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزادهٔ عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن وتوجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزادهٔ پرویزمتمشی نشد باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانهٔ بی شمار و وفور مصالح ملک گیري و امتداد فرصت افتتاح این عقده بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزادهٔ جوان بخت جهانگشای سلطان خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتي ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری ذات ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی بازین مرصع ودوم ترکي با ساز طلا وفیل خاصهٔ با ماده فیل و شمیر و خنجر مرصع با پردله گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند وحکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید بر گزینند بنابر استرضای خاطر

اشرف یکعقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روز های جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی و زمرد های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا فرموده روز دو شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی وفیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص یافته در خدمت شاهزادهٔ والا قدر تعین شدند راقم اقبال نامه بخدمت بخشیگری و منصب هزاری و خلعت و فیل سر افرازي یافت و حکم شد که مهابتخان سزاولی نموده شاهزاده پرویز را از برهانپور روانهٔ اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در همان صوبه تنخواه نمایند روز شنبه غرهٔ ذیقعده سنه هزار و بیست و پنج هجري مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس جهانگیري نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی درین راه غریب سانحهٔ مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی دوبچهٔ سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانهٔ پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرا هردو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن بچها بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچها نهادند و بچها را درمیان

گرفته ببال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانهٔ خود شدند - از
موانست و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها
جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی
حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که
روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایهٔ درختی نشسته خواستم
که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون
ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا ازو حرکتی پدید نیامد هر چند
پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار
است بعد ازان که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم
بنوعی سبك بود که گویا که یکمثقال گوشت در تمام اعضای او
نیست در سه قدم لنگ لنگان بر داشته انداد و جانداد چون نیک
ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتحلیل رفته
بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتم که
در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر
سینه گرفته نشسته بوده و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام
است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری
که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی
تهانیسر یکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته
آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچهٔ گنجشک را
در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هردم بصحرا
میرفت و دانهٔ چند بدهان گرفته میگردید و باین بچه میخورانید
و باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت روز دیگرکه کوچ شد مادرش

پروازکنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچهٔ خود را چاره میرسانید چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد کنان آمده بر گرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا بچهار منزل بهمراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان اورا همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی کشور ستانی بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقهٔ رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت مندی شتافته در منزل او توله باستلام عتبهٔ خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط بندگی و مراسم زمین بوسی مستسعد گشت و پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش معروضداشت سه اسپ برگزیده تتمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع واسپ عراقی وترکی و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را باعمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیرهٔ او با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان گیری عبور موکب اقبال از کهاتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت کدهه تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنهٔ چندیری

تا پرگنهٔ ندربار دویست و سي کروه شرقي ولایت باندهو که باولاد راجه را همچنین مشهور متعلق است و شمالي قلعهٔ نرور و جنوبي ولایت بگلانه و غربي ملک گجرات است و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاري بسیار دارد و هوایش باعتدال نزدیک است و در قصبهٔ دهار راجه بهوج قلعهٔ از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچهٔ سنگ تراشیده اند درسالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکي در اول حوت دوم در ابتدای اسد امادر حوت شیرین تر میشود بیست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار میداشته اند قلعهٔ ماندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاري که تا حال برجا است ظاهر میشود دوم اسفندارمذ ماه بلدهٔ اوجین محل نزول رایات اجلال گشت چون متواتر ازصادر و وارد تعریف سنّاسي مرتاض بعرض رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد روپ اشرم است نزدیک معمورهٔ اوجین درگوشهٔ صحرائی از آبادانی دور پشتهٔ واقعه شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و مامن اوست دهن سوراخ که راه درآمد و برآمد اوست طول پنج ونیم گره و عرضش سه ونیم گره پیموده شد حیرت می افزاید که باوجود ضعف جثه چسان درآید و برآید اول دو دست خود را دراز کرده بدرون در می آید وآنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود را بدرون می اندازد و در وقت برآمدن نیز بهمین دستور بالجمله حیرت افزای نظارگیان است نه بوریائی و نه کاهی که در زمستان

و هوای سرد بزیر اندازد و پارچهٔ کرباسي دارد تخمینا نیم ذرع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه درتابستان باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزنداند و اعتقاد درویشي و قناعت بآنها دارد اختیار کرده در روزي یکمرتبه بمعمورهٔ اوجین در آمده بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از انچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند برکف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطیکه دران خانه طوئي و مصیبتی و ولادتي واقع نشده باشد و زن حائض درآنخانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکهٔ عالی دارد و مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست

* مثنوي *

داشت لقمان یکي کریچی تنگ * چون گلو گاه و نای و سینهٔ چنگ
بو الفضولی سوال کرد از وي * چیست این خانه یك بدست وسه پی
بادم سرد و چشم گریان پر * گفت هذا لمن یموت کثر

راقم این فرهنگ بدایع بیتي چند از حقیقت او درسلک نظم کشیده

* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته
نه ازو بر دل زمین باري * نه دلش را ز چرخ آزاری
دارد از بهر این دو روزه درنگ * خانهٔ چون دوات تیره و تنگ

درش از حلقهٔ تنگ تر بینی * وز درون عالمی دگر بینی
عالمی آرمیده از شر و شور * کرده جا در درون خانهٔ مور
در بهار و تموز و صیف و شتا * سر و تن فارغ از کلاه و قبا
پوستینش ز پرتو خورشید * پیرهن از حریر سایهٔ بید
نه پسندد درین جهان دژم * خرقهٔ و لقمه بار پشت و شکم

حضرت شاهنشاهی بخرابهٔ او که معمور از حقیقت بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب اینمقام را سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفندار قلعهٔ ماندو مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده مجددا نشیمنهای خوش و عمارات دلکش ازجهروکه وغسلخانه ترتیب داده بود پسندیده ومستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده باشد قلعهٔ ماندو بر فراز کوهی واقعه شده دور آن ده کروه بمساحت درآمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالامال خصوصا گل حنای منت بی مشاطهٔ بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد شبها در قلب الاسد بمرتبهٔ سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی درماندو بسیار است از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه است ومیناری ازسنگ درغایت اندام وموزونی متصل گنبد خان جهان

که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید و شجاع و مشهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته خود سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد حدود متعلقهٔ خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح وفیروزی بر افراخت و بر کلبرگه متصرف گشته یکچندی درانجا بسر برد و چون محمود پیکره والیِ گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی از جای برفت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عنان معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر برسر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والیِ گجرات جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماندو مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بملتان کشیده آن ملک را تاخت و تاراج نموده بعمارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی همت مصروف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جا نشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده ارادهٔ ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیهٔ عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتملبر جمیع طوائف از اقسام و اصناف حاکم و قاضي وکوتوال و اهل حرفه وآنچه بجهت نظام شهر ها درکار است از اناث مقرر نموده هرجا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پا نه نشستی و فنون صنائع بکنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت وآهو خانهٔ عالي ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت می بود القصه در مدت سي و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمي سواري نکرد و هیچکس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود بار سوم کاسهٔ شربتی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید نخست زهر مهره از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک سوده برزبان راند که عمرم بهشتاد رسیده درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوئی در خاطر گره نه بست اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن ننمائی آنگاه کاسه را از دست آن نا خلف وخیم العاقبت گرفته جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بحدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی‌شود حکم شد که قبر نصیرالدین پدر کش را ازانجا بر آوردند و استخوانهای او را در دریای نربده بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبهٔ دکن بودند باستلام عتبهٔ اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه پنجم‌شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزادهٔ جوان بخت شاه خرم در بلدهٔ طیبهٔ برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی فهامی افضلخان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان هفت کروه باستقبال فرمان گیتي مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر آمده آداب تسلیم و زمین بوسي بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیري نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقهٔ اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان نموده نام بردها روانهٔ درگاه والا سازد و در مصحوب همان دو سه روز مردم سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده - در خلال اینحال که شاهزادهٔ جوان بخت بلدهٔ اقبال برهانپور را بنزول

موکب همایون رشك نگار خانهٔ چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیهٔ کریمهٔ شاه نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقدهٔ ازدواج خویش درآورده آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند و مجددا آن عمدهٔ دودمان خلافت جوانیء دولت از سر گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مسند آرای هفت اورنگ به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلدهٔ طیبهٔ ماندو نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوطنین ماندو و مواضع اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه سید عبد الله بارهه با عرضداشت شاهزادهٔ ظفر لوا مشتملبر اخبار فتح از برهانپور رسید و باستلام عتبهٔ خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ربقهٔ اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقهٔ پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعهٔ احمد نگر حوالهٔ وکلای درگاه والا نمودند چون اینخبر بوسیلهٔ نورجهان بیگم بمسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی پرگنهٔ توده که دو لک روپیه حاصل داشت

بجلدوی این مژده به بیگم عنایت فرمودند و سید عبد الله را بخطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ وفیل وخنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه بود یتمنّا بشاهزادهٔ گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و به التماس آن برگزیدهٔ دین و دولت عادلخان بخطاب مستطاب فرزندی کله گوشهٔ فخر و مباهات بر فلک سود و حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را پیرایهٔ عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت فرمودند * * بیت *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندیّ ما مشهور عالم

بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادلخان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عراقی و عربي و یك لك و پنجاه هزار هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که قیمت مجموعه پانزده لك روپیه میشد با وکلای خود مصحوب افضلخان و راجه بکرماجیت زوانهٔ درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لك روپیه بافضلخان و دو لك روپیه براجه بکرماجیت تکلیف نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعهٔ مذکور را با سایر پرگنات بالا گهات که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانسپار خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه

قدسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که در بندر کوده لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبهٔ اقبال با دیگر نفائس و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر مکی که بخطاب معتقد خانی سرفراز است و جادو داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قبچاق که قیمت مجموعهٔ آن نیز پانزده لک روپیه میشد روانهٔ درگاه جهجاه گردیدند و بهر یکی از نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گلکنده را با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبهٔ دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه و ضبط ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبهٔ دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعهٔ شاه آباد ماندو ورود

موکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای خود بر خاسته دو سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازینجانب در آداب و فروتني مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق و صندوقچهٔ مملو از جواهر نفیس عجالة الوقت معروض داشته فیل بیرناک را که سر حلقهٔ فیلان پیشکش عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیان عظام اشارت شد که امرائی که در خدمت شاهزادهٔ ممالک ستان سعادت پذیر اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پارهٔ از جواهر و مرصع آلات بصیغهٔ پیشکش معروضداشت سپس عبد الله خان (۲) (سعادت سجود دریافته صد روپیه گذرانید) بعد ازان مهابتخان بدولت آستان بوس چهرهٔ سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدري از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد ازانجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان وشجاعت خان عرب

(۲ ن) بیک نسخه

و دیانت خان و (معتمد خان بخشی)[۲] مولف این اقبال نامه و شهباز خان افغان و اودیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا ببیست هزاری ذات و ده هزار سوار بنواب قدسی القاب شاهزادهٔ بلند اقبال مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمهٔ سائر مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحب قران تا حال درین سلسلهٔ علیّه رسم نبوده و خلعت با چارقب زر بفت و دور گریبان و سر آستین و حاشیهٔ دامن مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت گشت و خود از جهروکه پایان آمده خوانچهٔ از جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدان سای آن درّة التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده فزونی عمر و جاه آن بر گزیدهٔ دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیلهٔ آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

(۲ ن) بیک نسخه

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از جانتا که مجموعه نود زنجیر و سه لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر والا قدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها با نادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طرهٔ مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان بخت گذرانیدند و همچنین بشاهزادهای والا شکوه و اهل حرم تغورهای اقمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در کوده بدو لک روپیه ابتیاع شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه قیمت داشت و دیگری سي هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال و پانزده سرخ و دیگري شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت مجموعهٔ پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض مکرر رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ

و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست صوبهٔ تته در عهدهٔ خانهوران باشد *

توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت مریم زمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانهٔ اکبرآباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهي موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود دریفولا از روز نامچهٔ وقائع کشمیر بعرض رسید که درخانهٔ ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هردو با کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقع است دولتخانهٔ ترتیب یافته متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار تال کاکریه که در سواد شهر

واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنجم متوجه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بدرون روضه در آمده فاتحه خواندند یمکن که یک لک روپیه صرف عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد سلسلهٔ ایشان بمخدوم جهانیان منتهي میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده بعد ازانکه پدرش ازینمعني آگاهی یافت مانع آمده که تصرف درخانهٔ الهی خلاف شرط بندگیست (سید[2] محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روز گار است و از سید جلال پسر سید محمد چه نویسم که هرکه بدیدهٔ انصاف بنگرد از مشاهدهٔ جمال او بي دلیل و برهان اقرار بفرزندی پیغمبر میکند * مصراع *

بلي چنان پدری را چنین بود پوري

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم جاودانی شتافته اند بالجمله روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور بمبارکی وفیروزي داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رستهٔ بازار را عریض و وسیع گرفته اند لیکن دکانها درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزادهٔ کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تاکنبایت یکصد و بیست و چهار

---

(۲) ن نسخه

کروه مسافت است و از کنبایت تا باحمد آباد بیست و یک کروه باني شهر احمدآباد سلطان احمد نبیرهٔ ظفر خانست ومسجدی درمیان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتملبر سه در و درپیش هر دري بازاری و در مقابل دري که برسمت مشرق واقع شده مقبرهٔ سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد ومحمد پسراو وقطب الدین نبیرهٔ او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پاو فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و مقصوره مشتملبر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصورهٔ هفتاد و پنج درعه و عرض سي و هفت درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و هردو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشي و نگاری کرده اند و بر یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده از میان ستونها بتختهٔ سنگ پوشیده اند و دور آنرا تاسقف پنجرهٔ سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفاي محمد غوث اند لیکن خلیفهٔ که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتي

است لامع بر علو شان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل صوري و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بوده اند یکی از فضلای وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امي اختیار کرده اید درجواب فرموده که منت خدایرا عزّوجل که پیرمن نیز مثل پیغمبر امي بودند پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر برمسند ارشاد تمکن جسته بغایت درویش مرتاض بود و با کمال شکستگي نهایت درستی داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدي پیوست فرزندش شیخ اسد الله جا نشین شده همدران زودي مسافر ملک بقا گشت و بعد ازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و آثار صلاح از ناصیهٔ حالش ظاهر بعد از روزي چند بزیارت روضهٔ شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبهٔ است از سرکار ناگور مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد باني گجرات باحمد آباد تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هرشب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه برسر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبرهٔ

سلاطین گجرات بر کنار تال درطرف پای شیخ واقع است و درون گنبد سلطان محمود بیگره وسلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبرهٔ شیخ مقامی است پر فیض از روی قیاس پنج لك روپیه صرف این عمارات شده باشد والعلم عند الله روز دوشنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه از احمد آباد بجانب مالوه اتفاق نهضت افتاد دریتوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبهٔ داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی زمین داران سورتهه جام بوسیلهٔ شاهزادهٔ عالم و عالمیان شاهجهان سعادت زمین بوس دریافته پنجاه راس کچهی برسم پیشکش معروضداشت نام او جساست و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام گویند و این از زمینداران عمدهٔ گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد دروقت کار ده دو ازده هزار سوار سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دویست هون که چهار هزار و پنجهزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و درهمین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید - از غرائب آنکه بهاؤ الدین برق انداز بچهٔ لنگوری با بزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچهٔ خود را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

از توبچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته برشاخي گذاشت و خود بر زمین افتاد و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خورانیدن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته که گویا از شکم او بر آمده است حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد و بچهٔ لنگور نیز بی طاقتي نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را برحال او رقت آمد الفت بچهٔ لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلبستگی بز بآن بچه غرابت تمام دارد *

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار شنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجري تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت آصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیهٔ سعادت بر افروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از طویلهٔ خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروز گردید - اکنون مجملی از احوال او رقمزدهٔ کلک وقائع نگار میکردد میر از اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میر رضي را

شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیهٔ خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباه از عراق بر آمده نزد محمد قلي قطب الملک شتافت و بوسیلهٔ میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکي بقبضهٔ اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی درحیات بود حلّ و عقد امور بکار آگهي میر واگذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگراني فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد برادر زادهٔ او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و درانجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضي عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید درخدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالي باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفائسي که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبهٔ خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتملبر اظهار خواهش ملازمت و آرزوي خدمت

ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتي پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران شد دوازده راس اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتري یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل یك و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز دو شنبه سیزدهم ماه بامعدودي از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختي بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیرشکار ترتیب داده بر درختهاي اطراف آن بر بالارها برای نشستن و تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر فیلبان از قوم جهربه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها بروجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسلهٔ انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهرطرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر

و ماده در حضور اشرف شکار شد ازینجمله دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد درینولا دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگخان کابلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که این مصرع ازانست * مصرع *

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

* بیت *

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابر بسیارست می بسیار مي باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدار الخلافة اکبرآباد روزگار بصعوبت و دشوار سپري میشد رای صواب اندیش که عقده کشاي مشکلات روزگار است چندین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت مقارن اینحال عرضداشت منهیان دار الخلافت بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وباي ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افگنده بود مصمم گردید هفتم اردي بهشت ماه مطابق غرهٔ شهر جمادي الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمد

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد اباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت والله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر آزار بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است.در حیرتم که بانیء این شهر را کدام لطافت و خوبي منظور افتاده که در چنین سرزمین بي فیض بد همه چیز شهر اساس نهاده و بعد ازو دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست محسوس نمیگردد و آبش بغایت زبون و ناگوار رود خانهٔ که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر موٴنتی و بضاعتی دارند در خانهای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا درو سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روی زقوم وزد فیضش معلوم * مصرع *

ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم

درنیولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت آستان بوس دریافته دوصد مهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه برسم نثار و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدریای شور پیوسته است و بهاره و جام از یك جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی برسر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آمد واو خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قوی فتوری نرفته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر دارد و درپیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بسر برد بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با مادهٔ فیل و خنجر مرصع و شمشیر و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند دریندولا بعرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده و قراولان شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش زنجیرنر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت که از عمدهای دولت شاهزادهٔ جوان بخت شاه جهانست بمیامن تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده بالتماس شاهزادهٔ گیتی ستان با فوجی از بندهای شاهی وجمعی

از ملازمان عتبهٔ سلطنت مثل شاهباز خان لودي و هردي نراين هاده و راجه پرتهیچند و غیره و دویست سوار برقنداز و پانصد نفر توپچي پیاده سوای جمعیتی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود *

مراجعت موکب همایون از احمد آباد به دار الخلافة اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجري رایات اقبال بصوب دارالخلافة آگره ارتفاع یافت مقربخان را که از صغر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهری در کرهٔ هوا مادهٔ بخاري مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد وهر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربهٔ پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار مانند دهره پشت بجانب جنوب و روي بسوي شمال منجمان و اختر شناسان قد و قامت اوباصطرلاب معلوم نمودندکه بیست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلک اعظم متحرک

و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول دربرج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستارهٔ مرئی گشت که سرش روشنیی داشت که تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد مملکت هند پرتو ظهور افگند وبا و طاعونست که هرگز در هیچ زمانی از ازمنهٔ ماضی نبوده و نشان نمیدهند و درکتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد وتا هشت سال کشید و نیز درمیان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت وهشت سال روزگار بدمگال بترتیب مواد فتنهٔ و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد وچه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدي رسیده که از محصولات زرعی و ثمر درختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا درآمد و همچنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد ازانکه میوه و غلات درباغ وصحرا نماند بمرور آوارهٔ صحرای عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی قعده سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان ازدختر خجسته اختر قدوهٔ خواتین بلند مکان آصفخان پسر والا

گهر قدم بعرصهٔ وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ زیب برصفحهٔ روزگار ثبت افتاد چون معمورهٔ اوجین محل ورود موکب مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمند ترتیب فرموده بورود قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند ازانجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود موکب گیهان شکوه دست داد کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروضداشت درخلال اینحال خبر بغی وکافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر داشت و سورجمل اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن ازبد سگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او بود پیوسته درحبس میگذرانید و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد وجنس که سالها اندوخته بود باین بي سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح قلعهٔ کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواري کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه فتح خواهد شد درمقام ناسازي و فتنه پردازی

در آمده پردهٔ آزرم از میان بر گرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحهٔ احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که امارات بغي و نادولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنهٔ و آشوب نیارست پرداخت ناگزیر بخدمت نواب قدسي القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجي بهم رسانیده درمقام خراب ساختن و بر انداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبه بر حواشی خاطر دولتخواهان نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد مجمله بالتماس شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار مغفرت الهي پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقدهٔ توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر برظاهر احوال او افگنده همدران زودي مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته درخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند

بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد

رسائل بر انگیخته متصدی فتح قلعهٔ کانگره شد هرچند این بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقدهٔ دشوار بکلید همت شاهزادهٔ گیتی ستان حواله شد ناگزیر بارادهٔ و اختیار ایشان باز داشتند وآن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده اورا با محمد تقی بخشی خود تعین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و اینخدمت ازو متمشي نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقي را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیلهٔ و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانهٔ آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون بظاهر تفرقه در سلسلهٔ جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمرهٔ سادات بارهه بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندي

از برادران و خویشان پای همت افشرده شربت خوش گوار شهادت چشید و بعضي بزخمهای منکر که پیرایهٔ شیر مردان عرصهٔ کارزار است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستي بتك پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدي و تطاول دراز ساخته اکثري از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزاي کردار خویش گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درینولا عبد الرحیم خانخانان سپه سالار باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ سعادت نوراني ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و از پیشکشهاي او آنچه پسند افتاد موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روزي چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود مجددا بصاحب صوبگي ملک خاندیس و دکن سربلندي بخشیده خلعت خاص با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمدة الملك با لشکر خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیواني بلند پایگي بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دي ماه در کنار کول فتحپور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیمودند هفت کروه شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بافراط

کشیده و کس بسیار داده بر آورده تلف میشوند بنابرین بتاریخ
بیست و ششم دي ماه موافق غرهٔ صفر هزار و بیست و هشت
هجري معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آراستگي یافت
مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضهٔ غفران پناه
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار
فرمودند یکی از اعاظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است
بی اغراق عمارتیست عالی از سیاحان روي زمین استماع افتاده که
مثل این مسجد در هیچ بلادي از معمورهٔ جهان نیست عمارتش
همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لك روپیه از خزانهٔ
عامره خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو
دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و
نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرعه عرض و شانزده
ذرعه طول و پنجاه و دو ذرعه ارتفاع دارد و بسی و دو زینه بالا باید
رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوصد و دوازده ذرعه است ازان
جمله مقصورهٔ بیست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده
ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول
و بیست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بردو پهلوی
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذرعه در ده ذرعه
تتمهٔ ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب
یکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار

حجره است عرض حجره چهار ونیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول
ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سواي مقصوره
و ایوان دور یکصد و شصت ونه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه
عرض است و بالای ایوانها دور و بالاي مسجد گنبذ هاي خرد
ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع درمیان نهاده
دور آنرا بپارچهٔ الوان میگیرند و از عالم فانوس مینماید و زیر صحن
مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند
چون فتحپور کم آب است باهل این سلسله ومجاوران و معتکفان
این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند
و در مقابل دروازهٔ کلان برسمت شمال مائل بمشرق روضهٔ شیخ است
قدس الله سره العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دورگنبد ایوان سنگ مرمر
که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و
مقابل این روضه برسمت مغرب باندك فاصله گنبد دیگر واقع است
که اولاد و عشائر شیخ در انجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز
فتح قلعهٔ مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل
این مجمل انکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل
برگشته روز گار خواست که روزي چند به تبذال و کرپزت بسر آرد
مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم
جرأت و جلادت پیش نهاد و آن مخذول العاقبت سر رشتهٔ تدبیر
از دست داده بجنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری
همت گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه
آوارگی سپرد وقلعه مود و مهری که اعتضاد قوي آن برگشته بخت

بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن جد درتصرف داشت بی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بگریوهای دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت و راجه بکرما جیت ملک او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و از غرایب انکه سورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه نام چون حضرت شاهنشاهی اورا بخطاب راجگی و مراتب امارت سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی سهم و شریك بمشارالیه ارزانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با برادر سر سازگاري نداشت بمنصب قلیلی مقرر نموده بصوبهٔ بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگاری بخواری و دشمن کامی گذرانیده نظر بر لطیفهٔ غیبی داشت قضا را بطالع او چندین منصوبه نشست و آن برگشته بخت تیشه بر پاي دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند وبخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه وخنجر مرصع و اسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرما جیت فرستادند *

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارك شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری خورشید جهان افروز ببرج حمل در آمد وسال چهاردهم از

جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان که غرهٔ جبههٔ مرادات وفروغ چهرهٔ سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قوتیست بیست و دو سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگر شش دانهٔ مروارید غلطان که یکی از انها یك تانگ و هشت سرخ وزن دارد وکلای ایشان به بیست و پنجهزار روپیه در احمد آباد ابتیاع نموده اند و پنج دانهٔ دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس که هژده هزار روپیه بها دارد و همچنین پردلهٔ مرصع باقبضه شمشیر که در زرگر خانهٔ ایشان باتمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار برده اند و به پنجاه هزار روپیه بر آمده و از تصرفات آن برگزیدهٔ دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یکی از بادشاهان نشده نقار خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته و تتمه گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره انچه لازمهٔ نقار خانهٔ بادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت وپنجهزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواریء فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملك برسم پیشکش به شاهزادهٔ نامدار فرستاده بود فیل اول بانام داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس گجرات که کر کراقان سرکار شاهی

مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد) درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود سدهٔ خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزادهٔ دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروضداشت درخلال اینحال شاه بیگخان که بخطاب خاندورانی ممتاز بود بنابر کبرسن و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته پرگنهٔ خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیرهٔ رارمالدیو رسید که در دکن باجل طبعي رخت هستي بربست گجسنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار خطاب راجگی داده فرق عزت بر افراختند درینولا حکم شد که از اگره تا لاهور بهر کروه میلی سازند که علامت کروه باشد و در میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت وصعوبت نکشند طیار سازند و مانند خیابان دورسته درخت نشانند *

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بحراست دار الخلافة اگره

تربیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه قیمت مجموع پیشکش قریب پنج لک روپیه شد درین تاریخ خبر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان وجیه رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفتهٔ شراب گشت واز آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری بافراط کشید همتش بلند پرواز و نگاهش دور سبر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کامی روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت انکه چون خانخانان به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنزهتکدهٔ جاودانی کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت دار ابخان را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفرازي بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بسرداری صوبهٔ برار و احمد نگر رخصت فرمودند (مقرب[۲] خان را باعدم استعداد و استحقاق سرداري و صاحب صوبگی بهار و پتنه سرافرازي بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع

(۲ ن) بیک نسخه

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره باو مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور پرگنهٔ متهره مورد اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندرابن و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبپره و فرسنگ خانه کرده که از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد * بیت *

از برون چون گور کافر پر حلل * وز درون قهر خدا عزّ و جل

ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشهٔ انزوا اختیار کرده بود مرقوم گشته دریندولا باز از اوجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکدهٔ اورا بنور قدوم سعادت لزوم روشني بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب او بسیار نگرانیء خاطر داشت بتفرس دریافت که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود تعصب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصیء خسرو بخضوع و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند بجهت خلاصیء خسرو حرفهای محققانه معروضداشت

و دل آنحضرت را بر وجهی برو مهربان ساخت که مجددا نقوش
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شست و شو یافت
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیهٔ احوال او زدوده
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بورود
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه پرگنهٔ کرانه
که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائي
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقربخان باغ عالی
ساخته انبه که درباغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هرجا که تعریف انبه شنیده
تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار
پخته بردور آن کشیده یکصد و چهل بیگهه زمین است خیابانها را فرش
بسته و درمیان باغ حوضی ساخته طول دویست و بیست ذرعه و
عرض دویست ذرعه درمیان حوض صفهٔ ماهتابی بیست و دو
ذرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد باندام دارد روز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون درمشکوی
اقبال شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرصهٔ
وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
بالتماس بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و
حضرت شاهنشاهي بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت
پذیر گشته پیش کش عالي کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه

پسند افتاد یك لک و سی هزار روپیه قیمت شد وچهل هزار روپیه بوالده های خود گذرانیدند (ببرابر[2] آب بپاره جشن وزن پادشاهزادهٔ بلند اقبال آراستگی یافت) و راجه بکرماجیت که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافته فرق عزت بر افراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی گیتي ستانی را بدیدن عمارت لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافرازی یافته بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه برتخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت و معروضداشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسلهٔ که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتي که شاه بخانعالم داشت اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحهٔ هستي حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در محاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت درکلبهٔ

(۲ ن) بیگ نسخه

خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایهٔ برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خانعالم اینخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفهای او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست با تقتمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو است * بیت *

زغارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

فرد

لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی * دگر در عذر خواهیهای مستی

مقارن اینحال حمیدی پسر سلطان قوام رباعی گذرانید * رباعی *

گردی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد

درینوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند * رباعي *

زهرم بفراق خود چشاني که چه شد
خونریزي و آستین فشانی که چه شد
ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد
خاکم به فشار تابداني که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندري از اصفهان برآمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از نفاست جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از صد درگذشته بود درگذشت - از غرایب آنکه در پرگنهٔ دولت آباد دختر باغباني بنظر در آمد با ریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه (۲) بیشتر و درمیان سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد وبچندي از عورات اشارت شد که در گوشهٔ پرده کشف ستر او نموده حقیقت را معروضدارند مبادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

(۲ ن) وجب

و عزه اسفندارمذ ماه در پرگنهٔ کري بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند هفتاد و یك قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستلام عتبهٔ خلافت فرق عزت بر افراخت خانعالم بمنصب پنجهزاري وسه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر قلعهٔ رهتاس مخیم اردوی گیهان پوي گشت عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک سالهٔ ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور مقام بابا حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمري ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزي چند توقف فرموده بآسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدولة الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میر سامان با عمدهٔ بیوتات و کار خانجات بمرور عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ دستوري یافتند و موکب اقبال جریده با چندي از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور کرن

برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور
درموضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان
را بعنایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته بخدمت
بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان
از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین برنگ گل انار و
بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ازان سیر تر گویا چندین گل خطمی
را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلان تر
میشود و گلهایش سراپای درخت را فرو میگیرد برگ گلش اندکی
ترشی دارد درین دامن کوه بنفشهٔ خود رو بسیار است در غایت
خوشبوئی و رنگش از بنفشهٔ باغی کمترست شب بیست و دوم باران
شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران
لغزیدگی بهمرسانید چاروهای لاغر هرجا که افتاد بر نخاست
بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرا
بضبط درنیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست
و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین
منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا شگوفه کرده سراپا درگرفته
بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت
پکلي سی و پنج کروه در طول و بیست و پنج کروه درعرض است مشرق
رویه کوهستان کشمیر و برسمت مغرب آتک بنارس در جانب شمال کوه
کتور و بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیرست در زمانی که
صاحب قران گیتي ستان فتح هندوستان نموده بدار الملک توران
عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت

قباب بودند درینحدود یورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند
که ذات ما قارلغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر
اینها که بوده وچه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (محض) اند
و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید
کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور
بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و
پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمهٔ زمینداری است پیوسته بر سرحد
حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید
که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غلهٔ که باردوی ظفر
قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانهٔ مختصر
بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف
دهند و سه چهار روزه آزوقه برگیرند خواجه ابو الحسن میر بخشی
با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل
رود خانهٔ نین سکهه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازوه که
مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل
دو شاخ شده میرود متصدیان پیشخانهٔ عالی بجهت عبور لشکر منصور
دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذرعه و دوم چهارده
ذرعه و در عرض هر کدام پنج ذرعه وطریق ساختن پل آنکه
درختهای کلان از تار بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ
بست استحکام میدهند و تختهٔ چوبهای سطبر بر روی آن انداخته
بمیخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها
برجا ست فیلانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) بر کنار رود خانهٔ کشن گنگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالنامه پیشتر شتافته سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در اطرف رودخانهٔ مذکور پشتهٔ واقع بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجاه ذرعه در پنجاه ذرعه که گوئی کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت *

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانهٔ حمل اتفاق افتاد و بر لب رود خانهٔ کشن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار دریای بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تندی پر جوش و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

متنفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو و خانجهان و خانعالم و دیگر بندها و اردو را یکمنزل در قفای ما می آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این فقیر را پیش از حکم روانهٔ منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را در پای کوتل بهلیاس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دائرهٔ فقیر نمایان گشت ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده باحضرات عالیات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبهٔ خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این بیت می خواند

بیت

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل برسم

پیشکش و پا انداز معروضداشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشبانه روز در خانهٔ او براحت و آسودگی بسر برد و اورا در امثال و اقران بلکه اهل جهان چندین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش و جامهٔ خواب و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروري آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیلان کشیده که بخادمان حرم سرای عزت و بندهائي که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهتائی نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سر و پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوي از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشهٔ شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که پای درآوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی ضرور در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط بسیار دور است

بحرف آنها مقید نمی شود واز آشوب مستی و غرور جوانی باعتماد شناوری خود با یک نفرخدمتیه و یک کشتی‌گیر که آنها نیزدر فن آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود بر آمده خود را بمیان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتیء وجود خود را بساحل سلامت رساند میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب محبتی باین پسر بود و در راه پونچ از استماع این خبرجانکاه دل خراش جامهٔ شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر وپا برهنه متوجه ملازمت میگردد (و از (۵) سوز و گدازمادرش چه نویسد) اگرچه میرزا دیگرفرزندان هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت سنش بیست و پنج بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواریء فیل را خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میشد که در پیش فیل خاصهٔ بادشاهی سوار شود ودر سپاهگری بغایت چسپان بود چون از کوتلها گذشته در موضع نیسار (۶) (بلتار) منزل شد صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد وگلهای غریب که مخصوص اینملک است بنظر درآمد درین منزلها آبشاری بر سرراه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بی سار - بیدیار

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیکن
این آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر ببارة موله منزل
شد بارة موله از قصبهای مقرر کشمیر است برلب آب بهت واقع
شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر
آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند
پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها
کشتیها آراسته درینمقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن
شهر بغایت نزدیک بود في الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها
نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از
کشتوار آمده باستلام عتبهٔ خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز
افزون شاهنشاهی و گونا گون نوازش ظل آلهی عز اختصاص یافت
الحق اینخدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تامعمورهٔ
کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه
دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده جلوس دلاورخان با ده هزارنفر
سوار و پیادهٔ جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
و حسن نام پسر خود را با کرد (۵) علی میر بحر بمحافظت شهر وحراست
سرحدها مقرر داشت وچون لوهرچک و ابیه (۶) چک بدعوی وراثت
کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و ادبار بودند
هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعي در مقام دیسو که متصل
بکوتل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

(۵ ن) با کبر علی (۶ ن) یبه

منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه منگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعین فرموده جمال نام پسر کلان خود را باگروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام باکافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بپای مردی و همت پیموده تا دریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت وغازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبانروزی بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و

کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند
تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام آزوقه خاطر جمع
نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روباه بازی
وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود
را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون
گردد و بیم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتي
پناه رفته آستان بوس مینمایم دلاور خان سخن فریب آمیز اوگوش
نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بي نیل
مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد
جمال پسر کلان او با جمعي از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالاي
آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نموده و بامخالفان
بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند وچون آنها تاب مقاومت در
خود نیافتند تختهٔ پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای
نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیهٔ لشکر را گذرانیدند
دلاور خان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا
دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز
مسافت بوده باشد و درکنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان
آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیادها طنابهای
سطبر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوبهای مقداریک بدست پهلوي
یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را بر
آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند

تر تعبیه مینمایند که پیادها پای خود را بران چوبها نهاده بهر دو دست طنابهاي بالا را گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هرجا مظنهٔ بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیر انداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بدستیاری شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دوکس بران طرف آب افتاده درچنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندرکوت پاي همت افشرده سعی در گذشتن آب داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری رهبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته و در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعي از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر بیخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که برگرد و پیش راجه بودند درمیان خواب و بیداری سراسیمه بر آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیهٔ سیف جان بتگ پا ازان ورطهٔ بلا برآوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد برآورده که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هرکس هرجا که بود خود را بگوشهٔ کشید دلاور خان از شنیدن این مژدهٔ فتح و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد (دختر[5] سنگرام راجه جمهو و دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانهٔ او بود از دختر سنگرام فرزندان دارد) پیش ازانکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمیندارن فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار وپیاده بحراست آنملک گذاشت ـ مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه در کشتوار (گندم[6] وجو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزهٔ کشمیر است و دیگر میوها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرود ترش و زبون می باشد اگر تربیت کنند یمکن که خوب شود (سنهسی[7] نام زریست مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی حساب میکنند دو سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه (۷ ن) بیک نسخه

نیست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر هر خانهٔ در سالی شش سنهسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلوفهٔ راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده و غایةً دروقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است که باندک تقصیری مبلغ کلي ستاند) بهمه جهت یك لک روپیه تخمیناً حاصل خاصهٔ او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ درمیان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهای او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار ضابطهٔ جهانگیری بوده باشد (چون (۲) دیوانیان عظام نسق بسته بجاگیر دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است) روزدوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهارگهری روز بمبارکی و فرخی درعمارتی که مجددا برکنار تالال احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایةً هنوز نا تمام است یك ضلع آن مانده امید که بعد ازین باندک مدت بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاورخان حسب الحکم راجهٔ کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میداند

(۲ ن) بیک نسخه

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آنحضرتم بهرچه حکم شود - اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سي و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامي آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیاني از زبان هندوی بفارسي ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند ازان تاریخ تا حال سي و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل پهولباس تا قنبردیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابو لفضل در اکبر نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبردیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی ست که مردم بزبان آن ملک متکلم باشند بنابر آن از پهولباس که یازده کروه آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهي که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش آشیاني بسته اند هرکروهي پنجهزار ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعي میشود هرجا کروه یا گز مذکور میگردد مراد ازان کروه و گز معمول حال است نام شهر سري نکر است و دریای بهت ازمیان معموره میگذرد و سرچشمهٔ آنرا ویرناک نامند از شهر چهارده کروه برسمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهي بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آنملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالي از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتي سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگي بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و

عرض یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف ایوان و ستونهای عالي نقاشی و نقاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال پرآب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه برکشتی است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سي و هشت پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالي حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت آثار باشد یك ترک و جمع ولایت کشمیر سی لك و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام مي‌شود و بضابطهٔ حال جای هشتهزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنبر و پکلي ودمتور است اگرچه راه بهنبر نزدیك تر است لیکن اگر کسي خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلي است و دیگر راهها دران موسم از برف مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و اطوار و خصوصیات

آن رقمزدهٔ کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه ایست آهنین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروح را چه گوید * مثنوی *
شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ افروخته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیرپوست * چوتعویذ مشکین ببازوی دوست
غزل خوانیٔ بلبل صبح خیز * تمنای می خوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آبگیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده
بهترین اقسام شکوفهٔ بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غرهٔ اسفندارمذ ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور وانجام شکوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیاز لاله چو غاشي می نشانند و سال بسال در موسم بهار مي شگفد و بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

امسال در باغچهٔ دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد غایة یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی است صندلی رنگ و بویش در غایت نزاکت و لطافت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ مشابه وگل سوسن دو قسم میشود آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه کم رنگ تر است غایةً خوشبواست گل جعفری کلان و خوب میشود تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و بر گلش پردهٔ از عالم عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک میکند و امسال چندین شد و گلهائي که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصري استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبوده محمد قلي افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درینملک شائع ساخت والحال فراوانست و (الحق)[۲] زرد آلوی کشمیر خوب میشود درباغ شهر آرای کابل درختي بود میرزائي نام که بهتر ازان در کابل خورده

(۲ ن) یک نسخه

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی هست) ناشپاتي فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتي سمرقند است سیب کشمیر بخوبي مشهور است و امرود وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد وخربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون بسفچگي رسید کرمی درمیانش بهم میرسد و ضائع میسازد و اگر احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود وشاه توت نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت تاک انگوري بالا رفته غایة توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود وتخم پیله از گلگت و تبت می آورند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین آچارش آچار سیر است وانواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ مشتبه میگردد وبرنج از همه بیشتر یمکن که سه حصه برنج ویک حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون میشود خشکه نرم مي پزند ومی گذارند که سرد شود بعد ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصهٔ ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

نمك ازهندوستان می آرند و دربهته نمک انداختن قاعدهٔ نیست سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکي بجهت تغیر ذایقه دران مي اندارند وجمعي که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه روغن گاو نیز مگرآنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش نمیباشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریزهٔ و کم مغز ست نان خوردن رسم نیست وگوسفند بی دنبه می باشد از عالم کدی هندوستان آنرا هندو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه وغیرهٔ فراوان میباشد ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می شود اما بغایت زبون و بی مزهٔ ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد و زن کرتهٔ پشمین می پوشند وآنرا پتّو میگویند فرضا اگر کرتهٔ پتّو نباشد اعتقاد شان آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست شال کشمیری را که حضرت عرش آشیاني پرم‌نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال جسیم‌تر و موجدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسک بر روی فرش می‌افگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان است و در کشمیر از پشم شال پتّو هم می بافند و دو شال را باهم

رفو کرده از عالم مقرلات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرتهٔ پتو سه سال چهار سال بکار میرود و نا شسته از خانهٔ بافنده آورده کرته می دوزند و تا پاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرتهٔ دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه برلب آب دارند یکقطره آب بتن آنها نمیرسد مجملا ظاهر وباطن اهل کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفا است ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچه و قبر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزبان کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق میرزا حیدر را دررونق افزائي کشمیر حقوق بسیار است پیش ازعهد دولت حضرت عرش آشیاني مدار سواری مردم آنجا برکونت بوده اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام آوردندي و کونت عبارت از یابوئیست چار شانه بزمین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه در طرف بنگاله میشود انرا تانگهن میگویند اکثر جنکره و شخ جلو میشود بعد ازان که این گلشن خدا آورین بتایید دولت و یمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت و بسیاری از ایماقات را درینصوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسپ عراقي و ترکی

حواله نموده که کره بگیرند و سپاهیان از خود نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک بهمرسید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سخی و سنی اند و سپاهیان شیعهٔ امامی اند وگروهی نوربخشی و طائفهٔ از فقرا می باشند که آنهارا ریشی گویند اگرچه علمي و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائي میورزند و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن کتابها بزبان سهنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سهنسکرت زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالي که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی مني و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقيء آن کول دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه حکم فرموده بودند که

درین مقام قلعهٔ از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچهٔ مذکور درمیان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسپان گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف برآب است و در دولتخانه باغچهٔ واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند وچون درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد براقم اقبالنامه حکم شد که در ترتیب این عمارت و باغچه وتعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این ندوی رونق تازه یافت و درمیان باغچه صفهٔ عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر استادان نادرهٔ کار رشک نگارخانهٔ چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاو قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر اشرف گذشت و درصورت و ترکیب بگاومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پرپشم است و این لازمهٔ حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رمك که از ولایت بکر و کوهستان گرمسیر می آورند بغایت خوش صورت وکم پشم میباشد و آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما وبرف پر موی و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم درینولا آهوئی مشگین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها ازان پختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد از حیوانات صحرائی گوشت هیچ یک ببزبونی و بد طعمی این

نیست نافه در تازگي بوئی ندارد بعد از آ نکه روزی چند ماند و خشک شد خوشبوی میشود و مادهٔ نافه ندارد و مخصوص نراحت درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک و شالامال (۶) محظوظ بودند بهاک نام پرگنه ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزادهٔ عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند و آبشاري ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است - روز یکشنبه هفدهم غریب واقعهٔ روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچهٔ بود بجانب دریا پردهٔ بر روی آن انگنده دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازي کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی ته کرده در پائین دیوار ها نهاده بود و فراشي متصل آن نشسته سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطهٔ حیات میشود عیاذا بالله اگر چنین نبودي کار بدشواری کشیدی دران وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای جهروکه ایستاده بود فی الفور دویده آن قرة العیون خلافت را برمی دارد و در

(۶ ن) شالمال

آغوش گرفته متوجه بالا میشود دران حالت همین قدر می پرسند
که مرا کجا می بري او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف
بر ایشان مستولی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت
باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از
جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقهٔ خلافت را در آغوش شفقت
گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجددهٔ آلهي بوده سجدات شکر
بتقدیم رسانیدند و گروها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر
و نواحي توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند
و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعي ارتفاع داشته
باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آسیبی بر اعضایش نه نشیند
جای حیرتست - و از غرایب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه
جوتکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه
است بعرض اشرف رسانیده بود که از زائچهٔ طالع شاهزاده چنین
استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و یمکن که از جای
مرتفعي بزیر افتند وغبار آسیبی بردامن حیاتشان نه نشیند وچون
مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر
اشرف میگشت ودرین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار
یک چشم زدن ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهري
و باطني را وقف محافظت و محارست ایشان داشتند تا بکشمیر
نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایهاي
ایشان در چنین وقتي غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون
از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازي يافت و پسران اورا نيز بمناصب مناسب امتياز بخشيدند - روز چهار شنبه بقصد شکار کبک بموضع چادوره (۱) که وطن حيدر ملك است سواري شد الحق سرزمين خوش و سيرگاه دلکش است آبهاي روان و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختی است هل تهل (۲) نام که چون يکی از شاخهای آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آيد عوام را اعتقاد آنکه اين حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقا در ديهه مذکور درخت ديگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرك بود معلوم شد که اين حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص يک درخت و در موضع راول پور از شهر دو و نيم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است ميان سوخته هفتاد کس درآن ميان راست استادند جانوران پرنده که در کشمير نيست بدين تفصيل است کلنگ - سارس - طاؤس - چرز - اک - تغداغ - کروانک - زرد پلك - نقره پا - غرم پی - بوزه - لکلک - حواصل - مکه - بغله قاز - کويل - دراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسيچه - هريل - دهنگ - شکرخواره - مهوکه - مهرلات - دهنيس - کلچري - تتهری - چون اسامی بعضی ازينها بفارسی معلوم نبود بانکه در ولايت نمی باشد بهندوي نوشته شد - و اسامي بهائم که درکشمير نميباشد از درنده و چرنده بدين تفصيل است شير زرد - يوز - گرگ - گاو ميش صحرائی - آهوي سياه - چهکاره - کوته پاچه - نيله گاو - گورخر - خرگوش -

---

(۱) ن) چاروره (۲ ن) بل تهل هل هل

سیاه گوش - گربه صحرائی - موشک کربلائی - سوسمار - خارپشت -
درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکره بصاحب صوبگی تته
و بمنصب دو هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
و علم نیز ضمیمهٔ مائر مراحم گشت - درین تاریخ از عرائض سپه سالار
خانخانان و منهیان صوبهٔ دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه
بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمهٔ سرشت
زشت آن بد اختر است بنیاد کرده و ازینکه موکب منصور بولایت
دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی
که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقهٔ
بادشاهی دراز ساخته است (امید که درین زودی بشامت اعمال[2]
ناپسندیدهٔ خویش گرفتار آید) و چون سپه سالار التماس خزانه
نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک
روپیه بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که
امرا تهانجات راگذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر
دور لشکر فوج فوج وجوق جوق در سیر و دوراند و قزاقی مینمایند
و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه
بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبهٔ
آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران
تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

(۲ ن) بیک نسخه

بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفرقرین عسرت و گرانیء عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده و چارا زبون شده دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از گریوه روهنکره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت می رسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معهذا مقهوران شوخی و شلائیغی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ دیو باقتضاء اقبال بیزوال بمدافعهٔ غنیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هر چند خواستند که بر فیل اندازند پای جهالت افشرده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند (امید[۲] که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که درینولا بظهور آمد دعویء عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجلت کذب و تفصیل این مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات یکی از انها را خرج نمودند او گواه ثالث

(۲ ن) بیک نسخه

آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات منکرند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهرهٔ ندارد و برما ستم میشود و معاملهٔ کلی است ممکن نیست که از عهدهٔ وصول آن توانیم بر آمد و بغیر ازینکه کشته شویم نتیجهٔ بران مرتب نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید که سادات شب بکلبهٔ این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر ساختند چون معاملهٔ کلیست هرچند در تحقیق آن بیشتر تامل و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیّه آصفخان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنهٔ شک و شبه نماند بمجرد شنیدن اینحرف حکیم زاده را دل از دست افتاد و هرچند آصفخان بطلب او مردم گماشت ازانجا که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از آشنایان را شفیع انگیخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را بآصفخان نیندازند خط آنرا می سپارم که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از دوستان خود سپرد و این حرف بآصفخان رسید او جبرا او را حاضر ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از غلامان ساخته ومراازراه برده خجلت زدهٔ جاوید گردانید و بهمین

مضمون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایهٔ اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند) درینولا سریر آرای سرادق عفت بادشاه بانو حجله نشین ملک بقا گشت و الم اینواقعهٔ دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت - و از غرایب آنکه جوتکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود (درین تاریخ[۲] شیخ احمد سرهندی را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکافات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده برفتن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نفس مرا اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسلهٔ سخن بفتح قلعهٔ احمد نگر و سوانح ایام محاصرهٔ آن کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلوله قریب بدولتخانهٔ ایشان رسید ازانجا باز کنده شده پهلوی خانهٔ قاضي

(۲ ن) بیک نسخه

بایزید که از مصاحبان شاهزاده دانیال بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه چهار گز دور تر ازانجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوله بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده شده بیرون افتاد غلوله اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمثابهٔ کلانست که شخصی مستوی الخلقت درمیان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناک که سرچشمهٔ دریای بهت است و از شهرتا آنجا همه راه سیرگاه و چشمهای جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را آراسته بسمت بالا(۶) آب شتافتند روز سوم مقام بیج(۷) برارة بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر است و چلکهٔ واقع شده درغایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته واین دیه بجاگیر شاهزده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیج برارة بموضع ابنج(۸) تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینهٔ یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجاگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچهی بهون است آب این چشمه ازان

(۶ ن) تالاب (۷ ن) بنج برارة (۸ ن) اپنج

بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجوشند که چشم خیره میشود و صفای آب بمثابهٔ که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد * بیت *

در ته آبش زصفا ریگ خرد * کور تواند بدل شب شمرد

از ...ی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سربهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچهٔ بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت عنبر سرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمهٔ ویرناک بزم نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده حوض مثمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده ذرعه و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه (۱) رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوئی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بردو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی

جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی
سبز تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزهٔ سیر و نیم سیر
در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاؤس
منقش و از موج آب متحرک و گلها جا بجا شگفته نفس الامر
آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست
چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
ارتفاع یافت و سرچشمه لوکا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت
این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی
اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمهٔ
اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیهٔ اندوهناک اینست که ماهیِ
این چشمه اکثري نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام
انداختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی
چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیری است که ماهی را کور
میسازد بنابر غرابت ثبت شد و بشرحي که رقمزدهٔ کلک بیان
گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خانسامان بصاحب
صوبگیِ کشمیر سرفرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت
مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهي مشاهده
افتاد در جائي که آب تا سینهٔ آدمي باشد دو کشتي محاذیِ یك
دیگر می برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور
بفاصلهٔ چهارده پانزده ذرعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها
چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر

میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتیها را
که باهم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و
ماهی که درمیان هردو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد
بپای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب
میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند
تا آب او را ببالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که
درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آرند
از جمله پیرملاحی بود که در هرغوطه زدن دوماهی بر می‌آورد و این
شکار مخصوص دریای بهت است و بجای دیگر دیده و شنیده نشده
و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد (در[۶] شهر
جشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون
درآوردند) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهرساخت
و اثر کوتاهی دم وتنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را
به اطبائی که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند
بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال
اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب
کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است
و برسمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغازموسم
خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد
آلو و غیرآن درمیان آب بغایت خوش مینمود و بی اغراق خوبیهای

(۶ ن) بیک نسخه

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد (* بیت * [۵]

ذوق فنا نیافتهٔ ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان)

چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت بر افراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع بانپور شتافتند در تمام ملك کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصهٔ خالصه و نصف حصهٔ رعایا معمول است وسیری بده روپیه خرید وفروخت میشود ورسم مقرری است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانهٔ خود برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ربعي که از قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمك در وجه اجوره میگیرند نمك د رکشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفهای کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری ودر سالی تا دو هزار و هفتصد پر بهم می رسد و از باز و جره تادویست دست بدام می افتد آشیان باشه هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین کارخانهٔ قالی بهم رسید و از پشم شال کشمیر بغایت عالي شد وقماش

---

(۵) دریک نسخه

قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد *

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دو شنبه بیست و هفتم مهر ماه آلهی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیهٔ مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن آن با پنجهزار روپیهٔ دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف باریده بود وکوهها سفید شده و درمیان جاده یخ بسته چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت مینمود درین راه ازسختی سرما شیخ ابن یامین (۲) مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهدهٔ او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون

(۲ ن) یمین — امین

موضع تته معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده معهذا اورا راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده بآتش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور درآمده و بعضي از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هنود خویشي و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود اورا سیاست کنند درمنزل بهبر (۱) شکار قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در مقام کهرجاک (۲) و مکهیال نیز شکار قمرغه کردند و ازانجا بده منزل شکار گاه جهان گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

(۲ ن) پتهر - بهنبر (۷ ن) کهرجال و مکیال

شاهزادگی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش دیهي آباد ساخته و مختصر عمارتي بنا نهاده بسکندر معُین که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنهٔ ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و مناري اساس نهند و بعد از فوت سکندر معُین بجاگیر ارادتخان عنایت نمودند و سربراهیٔ عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکار گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و سی هجري در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانهٔ دار السلطنت لاهور که مجددا باهتمام معمور خان میر عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته *

فرد

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعهٔ کانگره مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که

از عنایات مجددهٔ واهب العطایا بود سرنیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم بر سمت شمالی لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعهٔ مذکور از قومی بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانهٔ برو تسلط نیافته و العلم عند الله بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام و آوازهٔ دین متین محمدی بهندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت وچون دانست که استحکام ومتانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه باستحصان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست کام ناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندي نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه درآوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد توکنند و قلعه را بتصرف درآرند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه
بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس میدارد که همه
وقت یکسان نیست سلطان آفرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب
بوده رخصت معاودت یافت وبعد ازان هرکه برتخت دهلی نشست
لشکری بتسخیر قلعهٔ کانگره فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله
حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری
حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهاني
شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمود در اثنای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته
بصوب پنجاب علم فتنه و فساد بر افراخت و خانجهان ناگزیر ازگرد
قلعه بر خاسته متوجه اطفای نائرهٔ شورش و آشوب او شد و تسخیر
قلعه در عقدهٔ تعویق افتاد وپیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف
بود و شاهد مقصود از نهانخانهٔ تقدیر چهره کشا نمي شد چون تخت
دولت بجلوس جهانگیري آراستگی یافت نخست مرتضی خان را
که ایالت صوبهٔ پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر
قلعهٔ مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که
مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو
تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند
و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتي در آمده عصیان
ورزید و تفرقهٔ عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقدهٔ
توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل
خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

گذارش یافته و بالجمله دریںولا شاهزادهٔ بلند اقبال گیتی ستان شاهجهان عزیمت تسخیر قلعهٔ مذکور بر ذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهاي دولت ایشان بوده باستعداد تمام‌تعین فرمودند وبسیاري از امرای پادشاهی وبندهای شاهی بکومک مشار الیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال هزار و بیست و نه‌هجري بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت نمودند و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواري کشید و بعد از آنکه از قسم غله و آنچه ازو غذا تواند شد در قلعه نماند چهارماه دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند نا گزیر امان خواسته قلعه را سپردند - روز مبارک شنبه غرهٔ شهر محرم سال هزار و سی و یک هجري فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان ظاهر بین دور مینمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت ترددات پسندیدهٔ نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافهٔ مناصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقهٔ خاصه شد دریںولا زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت برافراخته رقیمهٔ

کریمهٔ شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس درآورده چهارده راس اسپ با یراق و سه دست باز تویغون وپنج سر استر و یک قطار شتر ونه قبضه کمان ونه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخره با جیغه و طرهٔ مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیهٔ نورجهان بیگم را که از علی قلي خان ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستکاري فرموده یک لک روپیه ازنقد و جنس برسم ساچق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند •

دستوري یافتن شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان به تنبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافة اگره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود ازعرایض متصدیان ممالک جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از مرکز خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکن ازکوته اندیشی وکم عقلی نقض عهدنموده سر بفتنه و فساد بر داشته اند و پا از اندازهٔ خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته اند و مدار شغل آن شور بختان برتاخت و تاراج وآتش دادن و ضائع ساختن کشتها و علف زار ها ست لاجرم مقرر شده بود که شاهزادهٔ

گیتی ستان شاهجهان توجه بانتظام آنصوب مبذول فرمایند وچون
بندهای شاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره اشتغال داشتند نهضت موکب
منصور روزی چند در عقدهٔ توقف افتاده بود درینولا که قلعهٔ کانگره
بکلید همت شاهزادهٔ بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
وا پرداخت مجددا آنعزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم
دی ماه آلهی شاهزادهٔ عالی مقدار بحکم پدربزرگوار باستیصال ارباب
زوال رایات نصرت و اقبال بر افراشتند خلعت با خنجر و شمشیر
مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدی و هزار
سوار برقنداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای سی ویکهزار
سوار که پیش ازین درآن صوبه متعین بودند با توپخانهٔ عظیم و
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزادهٔ بلند اقبال دستوری یافتند و
یك کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندهائی که بخدمت مذکور
متعین شدند هرکدام در خور پایهٔ خویش باضافهٔ منصب و انعام
اسپ وفیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکافات
محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست او مینمودند
حکم شد که همراه خود برده بضابطهٔ که خاطر آن فرزند مطمئن
باشد مقید دارد و درهمین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت
اکبرآباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری
سر بلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزادهٔ اقلیم
کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی

ملتان سرفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر مرصع و اسپ وفیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر ظاهر ساخته و بهانهٔ درد چشم وضعف باصره را وسیلهٔ آمدن خود بدرگاه نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت و حراست قندهار بعبد العزیز خان مفوض داشته اورا بدرگاه طلب فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان قلعه را حوالهٔ او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون پرگنهٔ کرانه که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنهٔ مذکور مورد اردوی گیهان پوی گردید و او سر مفاخرت بر اوج عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغهٔ پا انداز و صد نفر شتر بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم معمورهٔ دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر افراشتند و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبهٔ بنگاله نوزده زنجیر فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا آقابیگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان روای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر باکالی پرابلق

بنظر اشرف در آوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانهٔ میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمرور روزگار وگردش ادوار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان درگوشهٔ دیگر بفرمودهٔ شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خانهٔ جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود مبارک گرفته بسعد الله داروغهٔ زرگر خانه حکم فرمودند که درگوشهٔ دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم اسفندار مذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانهٔ آگره بورود موکب گیهان شکوه محسود بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم قلعهٔ اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چارباالش افلاک بشرف خانهٔ حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم ازجلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقربخان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه بیسزاولی تعین شد که ایشان را

از اله باس(۶) به پتنه راهی سازد و مکرم خان حاکم اوڑیسه سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایهٔ قبول یافت درینولا گور خری ازراه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه(۷) مانند شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است وازین سیاه و سفید) و از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه وسفید مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی راگمان میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع پرگنهٔ جلندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائي عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز وبوم قالب از جان تهی کنند دراثنای این شور و شغب روشنئ برق آسا روي بانحطاط نهاده برزمین افتاده نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت ودلهای مشوش از سراسیمه سری و آشفتگي بخود آمد قاصد تیزتگ نزد محمد سعید عامل پرگنهٔ مذکور فرستاده ازین سانحه آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و برسرآن قطعه زمین رفته بنظر در آورده موازی ده دوازده ذرعه در طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی ازسبزه و رستنی نمانده وهنوز حرارت و تفسیدگي داشت

(۶ ن) آباد - (۷ ن) بیک نسخه

محمد سعید فرمود که آنقدر جارا بکنند هرچند بیشتر کندندید اثر حدت وحرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچهٔ آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کورهٔ آتش بر آورده اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد و درخریطه کرده ومهر برو نهاده روانهٔ درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری و کاردی مرتب سازد عرض کرد که در زیر پتك نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه بآهن دیگر که پاک و بیجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یکحصه آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یك کارد ساخته بنظر کیمیا اثر درآورد از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیر یمانی وجنوبی خم می شد و اثر خم نمی ماند و دربرش باشمشیرهای اصیل اول اول برابر آمد - و چون والدهٔ امام قلیخان والیٔ توران مکتوبی مشتملبر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائي بنور جهان بیگم فرستاده و از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب بیگم مکتوبی در جواب مراسلهٔ ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یاد بود فرستاده شد - چهاردهم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزادهٔ گیتي ستان شاهجهان عرض داشتی مشتملبر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب آورده باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالیٔ اوجین پیوست عرض داشت

جمعی از بندها که در قلعهٔ ماندو بودند رسید باین مضمون که فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج مشغول اند لاجرم مدار المهامی خواجه ابو الحسن باپنجهزار سوار برسم منقلا تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدهد خواجهٔ شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب رسید و مخذولان آگاهی یافته لحظهٔ پیشتر به آب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته قریب چهارده کروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عنان مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابو الحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آن طرف آب توقف نماید ومتعاقب خود نیز باعساکر اقبال بفوج منقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند هنوز آن مخذولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار بر قرار داشتند چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی اسپان زبون شده بنابر آن مدت نه روز بسرانجام لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسپ وجیبه بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین بخون عدو رنگین سازند سیه‌بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را

به تیغ انتقام برخاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود رانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده بقلعهٔ دولت آباد داشت وخود پشت برقلعه داده نشسته و بیشتری از مردم را بر اطراف ملک پراگنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلدهٔ کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملا بعد از انهدام آن بناها رایها برین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه انجا رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده وکومک گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت صائب تا قصبه پٹن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیله ساز وکلا نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشتهٔ بندگی و دولتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه فرمان شود ازجریمه و پیشکش منت داشته بسرکار میرسانم اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانیء غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعهٔ احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنهٔ نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موازی چهارده کرور دام دیگر ازمحال که متصل بسرحدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانهٔ عامره رسانند بالجمله حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته جیغهٔ لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشتهٔ کلک سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارسال داشتند وقلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و محب علي بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگي انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مشتملبر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتي که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده بودند براجه کشنداس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس اسپ از طویلهٔ سرکار در عرض پانزده روز سامان نموده روانه سازد و اسپ روم رتن نام که شاه والا جاه روم از غنایم فتح روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند۔ درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پیٔ او دارد و اظهار گرفتاری و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا

به آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن دلداده در باطنش اثر نمیکند هردو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هرچند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آن حضرت ازروی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون ازچشمهایش بیرون افتاد و جان داد و بلائی که ازچشم کشیده بود بچشم خود دید *

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمائی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانئ نفس و کوتاهئ دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگي ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید و از اطبائی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یکچندي دواهای گرم ملائم تدبیرات بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت ظاهر ساخت درینمرتبه روزی چند بشیر بزو باز بشیر شتر پرداخت و از هیچ کدام فایدهٔ معتد به حاصل نشد مقارن اینحال حکیم رکنا

بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدار بر ادویهٔ گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائدهٔ مترتب نشد بلکه سبب افزونیِ حرارت و خشکیِ مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء پیاله بنقد خفتی میشد احیانا روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای نا موافق احتراز کردند (امید که (۲) حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کناد درینولا شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماریِ آنحضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگاه آمده سعادت زمین بوس دریافته مسرت بخش خاطر پدر فرشتهٔ سیر گردید) در بیست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمشی بمبارکي و فرخي آراستگی یافت چون در سر آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجنات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدیِ سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشاني پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

(۲ ن) بیک نسخه

خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرافرازی یافتند وبعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتك‌رای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد ودر آخر مجلس پیشکشهائی که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد ازجواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد بر گزیدند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتي که بیگم کرده بقلم آمد سواي آنچه برسم پیشکش گذرانیدند دریغولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان فرستادند چون بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبهٔ دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر اورا تغییر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز اورا بخدمت شاهزاده رساند دریغولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانهٔ مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج عنایت فرمودند *

ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود روز در شنبه دوازدهم آبان ماه آلهي سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیرو شکار

گلزار جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ وحراست دار الخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت انعطاف ارزانی فرمودند - درینولا بعرض همایون رسید که جادو رای کایتهه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدائی گزیده ببدرقهٔ توفیق سعادت زمین بوس شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه کچهواهه در صوبهٔ دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زادهٔ او هردو بافراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان وجیه وسنجیده و نیک ذات بود خواجه ابو الحسن از دکن آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت افروخت وراقم اقبالنامه بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه آلهی موضع بهلوان[(۶)] از مضافات سیدنا[(۷)] محل ورود اردوی گیهان پوی گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعهٔ مذکور شدند و چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اردو گذاشته صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

(۶ ن) بهلون / ۷ ن) سیبا محل

تنگی شده و علامت یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر است بنابر اضطراب نور جهان بیگم و گرانیِ خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف عنان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردند وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت شاهنشاهي اشارت نمودکه میشناسید درچنان وقتی این بیت انوري بر زبان آورد * بیت *

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود
در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسالت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعهٔ کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای مان(۶) کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه جنبا(۷) بنظر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دور تر است و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده برادرش که پیشکش اورا آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازي یافت بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضي و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعهٔ

(۶ ن) بان کنکا (۷ ن) جنبه

مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جلّ شانه بانگ نماز و خواندن
خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع
نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدات شکر این
موهبت عظمی و عطیهٔ کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته
بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند
قلعهٔ کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش
بحدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داري برجا باشد دست
استیلا بدامن امنیتش نمیرسد وکمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است
اگرچه بعضی جا سر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن
حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از
آسیب آن محفوظ مانند و قلعهٔ مذکور بیست و سه برج و هفت
دروازه دارد و دور درون آن یك کروه و پانزده طنابست طول پاو
کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم
نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و دو حوض کلان در درون قلعه
واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتماشای بتخانهٔ درگا که به بهون
مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت گشته قطع
نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه
از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و
بپرستش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می
جویند نزدیک به بتخانهٔ مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است
و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و ارباب
ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هنود میگویند که چون زن مهادیو
را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که باو داشت
لاش او را بر دوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید
چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر
فرو ریخت و هر عضوی درجائی افتاده در خور کرامت و شرافت
هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت
اعضای دیگر شریفتر است درینمقام افتاد اینجا را بنسبت جاهای
دیگر گرامی تر داشتند (و[۶ ب] بعضی برآنند که این سنگ که الحال
معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه
سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده ازینجا برداشته
در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد
و مدتها این غوغاي کفر و شرک از عالم برافتاده بود تا آنکه
برهمني مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را درجائی نهان
ساخته نزد راجهٔ وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم بمن
گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا
ازانجا گرفته درموضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم
از سالوسي و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن
برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته
بعزت و شوکت تمام آورده درینمقام نصب سازند و باینطریق
از نو) دکان ضلالت وگمراهی فروچیدند والعلم عند الله - درین تاریخ

(۶ ب) بیک نسخه

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابو الحسن بعالی منصب دیوانی کل سربلندی یافت - در خلال اینحال از عرایض منهیان صوبهٔ دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضهٔ درد قولنج ودیعت حیات سپرد پیشر، ازین قراولان تعین شده بودند که در مقام کرحهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهکاره شکار فرمودند *

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سي و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزاني داشت و سال هفدهم از جلوس بادشاهي آغاز شد (دریں[2] روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بزنبدیل بیگ ایلچي عنایت شد درخلال اینحال استماع افتاده که داراي ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت بر افراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن ازانجا که حزم واحتیاط از شرایط آساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزادهٔ گیتی ستان

(۲ ن) بیک نسخه

شاهجهان دستوري يافت که با عساکر فيروزي مآثر و فيلان کوه شکوه و توپخانهٔ عظيم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درين تاريخ مهابتخان از کابل آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصيهٔ سعادت بر افروخت حکيم مومنا بوسيلهٔ مهابتخان دولت ملازمت در يافته از روي قدرت و دليري متصدي علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روزکه آثار صحت بر ناصيهٔ جلال پيدا شد مهابتخان را رخصت صوبهٔ کابل فرمودند اعتبار (٦) خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاري ذات و چهارهزار سوارسرافرازي يافت و چون پيرومنحني شده و از صغرسن بسعادت پرستاري آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگي اکبرآباد و حراست قلعه و خزائن بعهدهٔ آن ديرينه خدمت مقررگشت (نوزدهم (۷) فروردي ظاهرپکهلي مورد بارگاه اقبال شد وجشن شرف در آنجا آراستگي پذيرفت و دوم اردي بهشت درخطهٔ دلپذير کشميرنزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اينحال عرضه داشت خانجهان از ملتان رسيد که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان وآلات و ادوات قلعه گيري آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزيز نقشبندي با سي صد جوان درقلعه متحصن گشت تا بعد ازين چه رو دهد زين العابدين که بطلب شاهزادهٔ جوان بخت شتافته بود درين تاريخ آمده ملازمت نمود و معروضداشت که موکب اقبال شاهزادهٔ والا شکوه از برهانپور بقلعهٔ ماندو درپيوسته چون موسم برشکال نزديک رسيده بود ايام بارندگي را در قلعه ماندو گذرانيده متوجه

(٦ ن) امتياز (۷) بيک نسخه

درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان (۶) بخشی بر جناح استعجال روانهٔ درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانهٔ مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای منجم معروضداشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد و زن سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزادهٔ بلند اقبال پرگنهٔ دهول پور (۷) را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهریار قلعهٔ دهول پور را در تصرف داشت مقارن

(۶ ن) مولف اقبال نامه که بخشیِ آن لشکر بود روانهٔ رکاب ظفر انتساب گردد (۷ ن) دهاپور

اتصال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقهٔ چشم شریف الملک رسید و اورا کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد ٭

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بیست و پنجم مرداد ماه آلهي نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق افتاده بفتنه پردازی نور محل و شورش طلبی او خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار سرافرازي بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر به لاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد در مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجهٔ کشتوار را از حبس برآورده بعنایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاري بخالصهٔ شریفه ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه غبار شورشي که مرتفع گشته بآبیاري مدارا و ملایمت فرو نشیند و پردهٔ آزرم و ادب از میان بر داشته نشود و ارادهٔ فاسد بد اندیشان واقعه طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد

و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند
وچون آصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را
از حیله پردازي بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته
بودند هرگاه ازین عالم سخني مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار
عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت وارباب فساد میدان
را خالي یافته درآتش افروزي سعي داشتند وچون خود مرد این
کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم باآصفخان
خصومت دارد و با شاهزاده بي اخلاص است از کابل باید طلبید
تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هرچند
فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب اوصادر میگشت نظر برنسبتهای
سابق ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمی
توانست ساخت و جرأت برآمدن نمي نمود و بخدمت مهد علیا
عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور
نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم
ساخته اند آصفخان را بصوبهٔ بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که
خلیفهٔ بیعت شاهجهادست سیاست باید فرمود تا من جرأت
برآمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله خان پسر
مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی
یافت و فرمان شد که اورا بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده
متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت
لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام
عتبهٔ اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم شد

که محال متعلقهٔ شاهجهانرا که در سرکار حصار و میان دوآب و غیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض جاگیر آن محال از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعي نموده نتیجهٔ بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده اورا بی نیل مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زادهٔ بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبهٔ دکن وگجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانهٔ درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ساخته و پرداختهٔ بیگم بود و غرض اصلي آنکه اگر شاهجهان بتغییر جاگیر و جدا ساختن مردم تن درداده این تحکم و تعدي را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت وسامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرازندهٔ تخت و تاج بشورش درآمده با قبلهٔ حقیقي و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدین جانب نهضت فرمایند (۲ تا روز فتنه پرداز چه نیرنگیها کند وچه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

(۲ ن) بیک نسخه

بر افراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هجده اسپ عراقي برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه عباس بسعادت آستان بوس سرافراز گشته مراسلهٔ محبت طراز بنظر اقدس در آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت انعطاف ارزاني داشتند خانجهان را که بجهت بعضي مصلحتها طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده بطریق منقلا تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت آگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش آشیاني انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان التماس نموده بود و پیش ازین درجای خود اشارتي بدان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبهٔ بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار درآمدن مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدري از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسي مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه برآنحضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بندهای مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که برارادهای باطنی

و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرافرازی یافت درخلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان درمیان کار است برهم زدن هنگامهٔ شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند ببهانهٔ خدمتی روانهٔ کابل سازند تا من اورا آوارهٔ راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان بالشکر بسیار از ماندو متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پردهٔ غیب چهره کشا گردد درخور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت آگره ارتفاع یافت درخلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگربندها پیوسته از دارالخلافت آگره رسید که چون موکب منصور شاه زادهٔ گیتی ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان و دارابخان پسر اورا با دیگر امرا که از تعینات صوبهٔ دکن بودند همراه آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسیده و آمدن شاهجهان بتحقق و تیقن پیوست لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب

دار الخلافت آگره از اعاظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازی نورجهان بیگم کار باینحد رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندی را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف برسر ستیز و لجاج آوردند و چنین بادشاهی را که درکبر سن با کمال ضعف و بیماری درهوای که بمزاج اشرف نهایت نا سازگاری و تناقض داشت بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل ازانکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان زدگی این دولت ست وبجز ندامت نتیجهٔ برآن مترتب نخواهد شد بندهائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایهٔ امارت رسانیده‌اند و امروز بایستی که درموکب شاهزادهٔ والا قدر بر سرقندهار که ناموس سلطنت است گوی مسارعت از یکدیگر بربایند در جنگ خانگی ضایع ساختند درینوقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسلهٔ عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز برطبق آن گواهی دروغ داد همچنین ابو سعید ازجانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمهٔ چندکه بوی خون ازان‌ها آید معروضداشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بیچاره شد و مهابت خان که درهلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل وتوقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در

آمده و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از دار الخلافت رسید که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتحپور توقف گزیدند و موسویخان در فتحپور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز برفاقت مشارالیه متوجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجهٔ برآن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکابره و ستیزه تغیر داده بشهریار تنخواه فرمود و چون حرفهای ناملائم و مقدمات زشت ازبی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بداندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید و متیقن گشت که هرچند مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بتعدی وتحکم خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحهٔ احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چندین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف واقطار ممالك بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود باالجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و ازبسکه مزاج اشرف بتحریک و فساد نور محل بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حوالهٔ مهابتخان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا

و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در کرنال بخدمت پیوست ونوازشخان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید وتا رسیدن بدار الملک دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد سید بهوه بخاري و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس فرق عزت بر افراختند باقر خان از صوبهٔ اوده آمده فوج آراسته بنظر درآورد و راجه گردهر پسر رای سین در باری استسعاد ملازمت دریافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابتخان مفوض بود و سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهدهٔ او شد *

آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس

شب چهار (۲) شنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری نیر فروغ بخش ببیت الشرف حمل پرتو سعادت انگند و سال هژدهم از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی سنگه نبیرهٔ راجه مانسنگه از وطن خود آمده باستلام سدهٔ سنیّه ناصیهٔ سعادت افروخت درینوقت خبر رسید که شاهزادهٔ والا شکوه از سعادت جبلی وحق شناسی نتوانستند بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابند مبادا

(۲ ن م شنبه بیسم الخ

کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته با خانخانان و بسیاری از بندها بپرگنهٔ کوتله که از راه متعارف بیست کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت میرسانم راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان و بسیاری از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند نام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرو نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و لشکر خان و فدائی خان و نوازشخان و غیره را با موازی بیست و پنجهزار سوار موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج زبردست خان و شیر حمله و شیر پنجه (۶) پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و نور الزمان (۷) پسر اسد خان معموری از فوج عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از ارادهٔ عبد الله خان آگاهي داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند قضا را درینوقت تیر تفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

(۶ ن) بچه (۷ ن) عبد الوهاب

رسید از افتادن او سر رشتهٔ افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود دارابخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از نسق انداخت و درینجانب بکشته شدن راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجا و مقام خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی از حوالیٔ اکبر اباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت بر افراشتند و در کنار کول فتحپور اعتبارخان خواجه سرا باستلام عتبهٔ سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم بندگي بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب مراد گردیده منصب شش هزاري ذات و پنجهزار سوار عنایت نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزاني داشتند دهم اردی بهشت ماه حوالیٔ پرگنهٔ هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحیٔ اردوي گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتابند یازدهم ماه مذکور بعد ازگذشتن نیم روز در ساعتی که مختار انجم‌شناسان وصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بشوق و شغف تمام درآغوش عاطفت گرفته‌نوازش و مهرباني بیش ازبیش ظاهر ساختند صادقخان بخشي بحکومت و حراست صوبهٔ پنجاب سر افرازي یافت در خلال اینحال بمسامع جلال رسید

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که درسرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران خرد او شبی بیخبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و مقارن اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبهٔ بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزلهٔ پدر است چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز باعساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزادهٔ بلند اقبال شاه جهان از راه گهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکرگیهان شکوه که درظل رایت جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزادهٔ کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد * اسامی امرائی که درخدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نرسنگدیو بوندیله - و راجه گجسنگه کچهواهه - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزبر خان - و اکرام خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود

و توپخانهٔ عالی با بیست لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غرهٔ خورداد شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دولک روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغهٔ مساعدت مرحمت فرمودند و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه دستوری یافت سی ام خورداد سنه هزدهٔ جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای جاودانی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد جگت سنگه پسر را نا کرن از وطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبهٔ گجرات مشتملبر جنگی که میان عبد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده درحوالی دهلی جان نثار گشت چنانچه درجای خود گذارش یافته و چون

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماندو شدند گجرات را به تیول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفي ديوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردلهٔ شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوارترتیب داده بودندنزد خود طلب نمودند و عبدالله خان وفا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آنملک فرستاد و او با معدودی بی سرو پا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کریه منزل گزید و ازانجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان مینمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که درمحال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح فوجدار سرکار تبلاد از فحوای کار دریافت که صفی را اندیشهٔ کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهر داس هم اینمعني را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیك فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعي و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از تو هم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانهٔ شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهر داس نیز پردلهٔ مرصع را گرفته از پیٔ او روانه شد اما تخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هرکدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع نیراعظم از دروازهٔ که بسمت راه آنها ست بشهر در آیند و خود بابو خان افغان از پرگنه کریخ یلغر کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظهٔ توقف نموده تا روز روشن خوب شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازهٔ شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیلهٔ او نگذشته بود سراسیمه بخانهٔ شیخ حیدر نبیرهٔ میان وجیه الدین پناه برد ونام بردها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانهٔ محمدتقی دیوان وحسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانهٔ من است فی الفور اورا هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسای لشکر وفراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفهٔ مردم قدیم وجدید قسمت نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد درهم شکسته طلا را بعلوفهٔ نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر بماندو رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته

بکومک و مدد التفات نفرموده باچارصد پانصد سوار برجناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز ازماندو به برودہ پیوست صفی وناهرخان از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان ازکثرت غنیم وقوف یافت روزی چند در برودہ توقف گزید تاکومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم شهر از کنار تال کاکریه برخاسته درظاهر موضع بتوه (۶) نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارتیچه (۷) آمده صفی و ناهرخان در دیه بالود منزل کردند و بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصهٔ کار زار شدند قضا را جائی که عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابرین سلسلهٔ افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر پادشاهی بود باهمت خان که ازپیش قدمان فوج عبدالله خان بود مبارزت اتفاق افتاد و از شست قضاتفنگی بر مقتل او رسید و راه عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان و تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعداز زد و خورد بسیار از نیرنگی تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده بپرگنهٔ برودہ شتافت وازانجا به بهروچ رفت و سه روز در بهروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت رفت و دوماه درآنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

(۶ ن) پتوه ـ بیوه (۷ ن) ناریچه

و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفي را که چندین (۲) خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیفخانی و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سودند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دوهزار و پانصد سوار عز امتیاز یافت سبحان الله کجا صفي وکجا عبد الله خان * ع *

این از فلک است و از حسن نیست

اکنون مجملي از ماجرای موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که درخدمت شاهزاده سلطان پرویز تعین شده بود نگاشتهٔ کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کریوهٔ چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعي که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعهٔ ماندو فرود آمده پیش ازخود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاؤالدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قوابی گرفته درکمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگیر فتنه بر انگیخته خود را بهٔلشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از راه کمترک بود شاه عالی قدر اورا از منصب سه بیستي بوالا پایهٔ پنجهزاری و خطاب رستمخاني ترقي فرموده صاحب صوبهٔ گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که اورا سردار لشکر قرار

(۲ ن) چندین روز بخواب ندیده بود

داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشتهٔ انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سپاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرمودند و کشتی هارا بآنطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند درینولا محمد تقی بخشی نوشتهٔ خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزادهٔ والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود * بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ورنه بپریدمی ز بی آرامي

و لهذا اورا با دارابخان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر از انکه سرخجالت و ندامت درپیش افگند چارهٔ ندید بنابرین اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون موکب گیهان شکوه بپای قلعهٔ اسیر پیوست میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند و حراست قلعه بگوپالداس راجپوت که سپاهی کاردان بود تفویض

یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر وجه دلخواه فرمود بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراه گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده پرویز و مهابتخان بکنار آب نربده رسیده هرچند سعی در گذشتن نمودند چون بیرم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در گریزت و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی نوشتها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و خانخانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناساز کاری پرداخته اگرروزی چند بنا کامی در ساخته طرح صلح بمیان اندازند هرآینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد بود شاهجهان که همواره به اطفای نائرهٔ فتنه همت مصروف می داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده داراب‌خان را بافرزندان او درخدمت خودنگاهداشتند و قرار یافت که مشار الیه دریطرف آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

به بندهای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت به آب در زده مردانه عبور نمودند و دران دل شب از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست بمدافعه و مقابلهٔ آن پرداخت و تا بر خود می جنبید کس بسیار از آب گذشت درینوقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهابتخان بخانخانان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا و روز جزا نیندیشیده پردهٔ آزرم از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرده به مهابتخان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده و سرافگنده خود را بخدمت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده و آمدن بیرم بیگ به مسامع علیهٔ شاه جوان بخت رسید توقف دربرهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای شاهی راه بیوفائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و شاهزاده پرویز ببرهانپور رسیده منزلی چند از پی شتافت و چون موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبهٔ اودیسه و بنگاله نهضت فرموده شاهزادهٔ مذکور عطف عنان نموده دربرهانپور توقف گزیدند *

متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزند اقبالمند فراغ گونهٔ یافت و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعین فرموده بودند چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانیء خاطر داشت حکم شد که عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش رخصت یافت درخلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند وتفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان زر و سیم در شکنجهٔ تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت و بوسیلهٔ اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع دراندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن ازآنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوهٔ خدا وخداوند آزرده میداشت درینولا مکرربعرض رسید که هرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر میشود آن حق ناشناس درشکایت و آزردگی میفزاید ومع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در

محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو شنیده پوشیده بودند بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد * ع * زبان سرخ سر سبز میدهد برباد * درینولا صادقخان بضبط کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و سید بهوه بخاری بحکومت و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت برهنمونی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نضارت پذیرفت و در کنار دریای بیاه صادقخان با کومکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس دریافت وجگت سنگه راکه روزی چند درشعاب جبال آتش فتنه وفساد مشتعل ساخته بود بنوید مراحم بیکران مستمال نموده همراه آورد باستشفاع نور جهان بیگم رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا از عرایض متصدیان و منهیان صوبهٔ دکن بعرض همایون رسید که شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اوڈیسه وبنگاله شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان خاک ادبار برفرق روزگار خود بیخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند ازآنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده و عیال خود فرار برقرار داده جدائي گزید در خلال اینحال افضلخان درینجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر وخان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب اوفرستادند و حکم فرمودند که تاممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا اورا زنده بیارند

و اگر میسر نشود سر اورا بیارند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده درأثنای راه بوی رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسیل کرد و خود با معدودی پای همت و جمعیت افشرده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهله درمیان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی و چرب زبانی اورا فریب دهد هرچند بترتیب مقدمات بیم وامید سخن پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد درو اثر نکرد جوابش به تیر جان ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافر راه عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود بزخمهای کاری جان نثار شد لیکن تا رمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر سچهلی بتن بصوب اوڈیسه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و سحارسان سرحد خویش نوشتها فرستاد که غله فروشان و زمینداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را باردوی گیهان پوی میرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایهٔ سعادت خویش میدانست *

آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع

روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

هجري بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزاني فرمود و سال نوزدهم جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اوڈیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبهٔ دکهن وا پرداخته متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبهٔ بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر گیهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بنابر حزم و احتیاط عمدهٔ سلطنت خانجهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که درآنحدود بوده گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان اورا درقید نگاه داشت و بعد ازروزی چند کام نا کام ملازم خود ساخت و از برهانپور برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم القلب اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام معتمد خود را نزدمهابتخان روانه ساخت وازعالم نوکران عرضداشت نوشته نهایت عجز و فروتني ظاهر کرد و قرار داد که در دیول کانو آمده مهابتخان را به بیند و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه منتظم گرداند و نوشتهٔ قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان نطاق خدمت و دولتخواهی برمیان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد لاهوری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقهٔ اوست و درمحاورات و مراسلات اورا ملا بابا میگویند ومینویسند با پنجهزار سوار بفرستد

که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب اورا رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد باوجود ایام برسات و شدت باران و لاي وگل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا رسیدن ملا محمد لاری(۵) درشهر توقف نمود ولشکر خان وجادو(۶) رای و اوداارام(۷) و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند و جانسپارخان را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرمود و اسد خان معموري را بایلچپور(۸) باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بجالناپور تعین نموده و رضوی(۹) خان را به تهانیسر فرستاد که صوبهٔ خاندیس را صیانت نماید و همچنین هر جائي را بیکی از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را وا پرداخت دریناولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود که موکب شاهزادهٔ بلند اقبال داخل اوڈیسه گردید.

اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبهٔ بنگاله رقمزدهٔ کلک وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان که صاحب صوبهٔ اوڈیسه بود بر سر زمیندار گردهر(۱۰) رفته بود از سنوح این حادثهٔ غریب که بی سابقهٔ آگاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیپلی که

(۵ ن) لاهوري (۶ ن) جادون (۷ ن) اودارای (۸ ن) بایلچپور

(۹ ن) رضوان خان (۱۰ ن) کروهه

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پیپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کتک نیز نتوانست پای همت افشرد ازانجا به بردوان نزد صالح برادر زادهٔ جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهرساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصوره نمی نمود درینوقت نوشتهٔ عبد الله خان بجهت استمالت صالح رسید و او باین وعدهٔ همداستان نشده حصار بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید برروی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زدهٔ کار خود گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مگهه و دیگرتهانجات متفرق بودند در اکبرنگر پای همت افشرده باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسای لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی وسرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و ازگردش روزگار و دور لیل و نهار ورود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه درنظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت واگراو ارادهٔ رفتن داشته باشد دست تعرض وتصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمائیم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود و اگرتوقف را صلاح وقت داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال

تعیش کند ابراهیم خان معروضداشت که تا بندگان حضرت این ملک
را به پیر غلام خود سپرده‌اند سر من است و این ملک تا جان دارم
میکوشم وخوبیهای عمرگذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت
چه مانده بجز این آرزوئی و ارمانی دردل نیست که حقوق تربیت
ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات
جاوید یابم القصه چون موکب گیهان نشان شاهگیتی ستان ببردوان
نزول اقبال ارزاني فرمود صالح کوته اندیش حصار را استحکام
داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرصت نداده
محاصره را برو تنگ ساخت و چون کار بدشواري کشید و از هیچ
جانب امید کومک و راه نجات ندید نا گزیر از قلعه برآمده عبد الله
خان را دید و خان نصرت قرین اورا فوطه بر گردن افگنده بنظر
عالی در آورد چون این خرسنگ از سر راه بر داشته آمد رایت
اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست
که قلعهٔ اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داري
پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود
نداشت که از همهٔ جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در
مقبرهٔ پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست
در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهانجات متعین بودند خود
را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره
را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت
درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرون حصار در آمد و از آمدن او
دلها را نیروي دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثري درآنطرف

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدآنسو شتافت و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که باصطلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند واو عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کار طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک و مدد است گروهي از جوانان خوش اسپه برجناح استعجال خود را بابراهیم خان رسانیدند ودریا خان آگاهی یافته چندکروه پس نشست و عبد الله خان فیروز جنگ چندکروه بالا ترشتافته برهنمونی زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصهٔ کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده متوجه عرصهٔ نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستاد و نور الله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آنصوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست نور الله تاب
مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ باحمد بیگ
خان رسید موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم
خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن
سررشتهٔ انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر
رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند
ابراهیم خان با معدودي پای غیرت وحمیت برجا داشت هرچند
مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه برآرند راضي نشد
گفت که وقت من مقتضیِ این کار نیست چه دولت بهتر ازین
که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف
هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در
حصار مقبرهٔ متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته
دل پای دادند درین هنگام نقبي را که بندهای شاهی بپای
حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کارطلب از اطراف دویده
بدرون حصار در آمدند درین دویدن عابد خان دیوان و شریفا
بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند
و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاریِ عیال سلسلهٔ
پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای
ابراهیم خان در ڈهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدآنصوب
نهضت فرمود احمد بیگخان برادر زادهٔ ابراهیم خان پیشتر از موکب
منصور خود را بڈهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری

نیافت و بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط در آمد تا حال دارابخان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن اورا بایک دختر ویک پسر و یك پسر شاهنوازخان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا راکه درین هرج و مرج ازخدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود بانوجی برسم منقلا پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبهٔ پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آنملک مقرر داشته الله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را بفوجداری گذاشته بودند برسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جای رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پتنه برآمده بجانب آله باس شتافتند وچندان ملکی را رایگان از دست داده راه سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر در آمده صوبهٔ بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب اقبال شاهگیتی ستان سایهٔ سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افگنده و جاگیرداران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک که حراست قلعهٔ رهتاس بعهدهٔ او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار اوجینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالله خانرا بانوجي بصوب آله باس ودریا خان افغان را با

جمعی بسمت اوده تعین فرمودند و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبهٔ بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال بر افراشتند و پیش ازآنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بآله باس رفت و عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبهٔ جهونسی که بر آنطرف آب گنگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال حضرت جهانبانی درجونپور نزول سعادت ارزانی فرمود وچون نوارهٔ عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در معمورهٔ آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشتهٔ کلک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد یافته که عنبر حبشی علی شیرنام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهدهٔ او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود بامداد و اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط وترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضهٔ اقتدار او حواله شود آخر افسون عادلخان کارگرتر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام روائیء عادلخان پرداخت وچون عنبر بر سر راه بود وملا محمد وکیل عادلخان از جانب او نگرانیء خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور ببالا گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام

الملک از قصبهٔ کهرکی بر آمده بقندهار که سرحد ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز قلعهٔ دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که بسرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان تا شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و ازانجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلندرای را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادورای برادر او اودارام رای را بکومک او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودا رام را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوسته مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با پنج هزار سوار درخدمت شاهزاده شتابد وباین قرار داد مشار الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند وبمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده سر اسپ و دو زنجیر فیل یکی نر و یکی ماده و شصت و هشت هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطهٔ دلپذیر کشمیر بورود موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درینمدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروضداشت چون بمسامع جلال

رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که
حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاد خان پسر مهابتخان با امرای
که بکومک او مقرر اند از شهر بر آمده بمدافعه و مقاتلهٔ او همت
مصروف داشته بنابرین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود
بڈاک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر
مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیرهٔ آنحضرت و دیعت
حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیهٔ خود
عنایت بسیار داشتند درچهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفت
غازی بیگ‌که بجهت خبر گیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت
پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت
آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری
مینمودند قلعه درموضع چتور از مضافات غزنین ساخته همشیر زادهٔ
خود را با فوجی بازداشته بود سران الوس نزد خانه زاد خان آمده
استغاثه نمودند که ما ازقدیم رعیت شمائیم اگر شر او را از ما کفایت
کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم و الا ناگزیر بآنها ملتجی
گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد
خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله
پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهر زادهٔ یلنگتوش با جمعی
از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته
مظفر و منصور عنان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن
اینخبر خجلت زدهٔ کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس
نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآرد در

اثنای (۶) اینحال نذر محمد خان واتالیق و عمدهای او تجویز این جرأت و بیباکي ننمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت گونهٔ حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانجی و از هر دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود نهاد و خانه زاد خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهانجات تعین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصهٔ کارزار (همه (۷) یکدل و یکرو بجنگ قرار داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصهٔ شهامت) بموضع سرک (۸) دره که در دو کروهی از غزنین واقع است معسکر آراستند ازانجا افواج ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و اندرای سنگهدلن و سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمش بآئین شایسته ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروه غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقیٔ فریقین اتفاق افتد قضا را سه کروهي از موضع شیر گذشته قراولان اوزبک نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانهٔ عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

(۶ ن) ابتدا نذر محمد خان (۷ ن) دریک نسخه (۸) شیر

آرمیده بان انداختند و توپ زده شتافتند اتفاقا یلنگتوش شب آمده در پس پشته برغنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعي را بکومك قراولان فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند یک کروه بلشکرگاه مانده سپاه غنیم نمایان شد آن مقهور مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصلهٔ یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول افزوني داشت بهادر خان فوج غول خود را گرم وگیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سردادند و از پس آن فیلان جنگي را دوانیده کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چندین وقتی یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معهذا کاری نساخت و پای همت آنها از جای برفت و بهادران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزبران بیشهٔ وغا مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسپ و جیبهٔ بسیار که ازگرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتح نامهای باستانی زیبد بتایید ایزد جل سبحانه چهره کشای مراد

گشت (اصل(۵) یلنگتوش اوزبک است از الوس الماں(۶) نامش خستی(۷) بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا درجنگی سینه برهنه واز تاخته و ازان روز درالسنهٔ عوام یلنگتوش اشتهار یافته نوکرنذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین قندهار و غزنین میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانچی ولوت مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین قزاقي تاخت و باخت نام برآورده چون مکرر بسرحد خراسان رفته اولکهٔ دارای ایران را تاخته و میر سرحد خراسان نتوانسته شر اورا از رعایا و متوطن آنحدود. کفایت کند شاه ازو درحساب توان گفت که در مدت عمر چندین گوشمالی نخورده باشد) بندهای شایستهٔ خدمت که درین جنگ مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش باضافهٔ منصب و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشیء لشکر دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاري به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط و نسق صوبهٔ دکن إطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملك بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازیء خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او درخدمت شاهزادهٔ والا شکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاهداشتند و

(۵ ن) بدو نسخه (۶ ن) ایمان (۷ ن) حسنی

مقرر شد که متصل بدولتخانهٔ شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده کنند و جانه بیگم صبیهٔ او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتمد بر دور خیمهٔ او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان فهیم نام غلام اورا که ازعمدهای دولت او بود وشجاعت را باکارآگاهی جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد وپاي همت افشرده با پسر و چندی از نوکران جان فداي غیرت و زاد مردي ساخت غرهٔ شهریور ماه آلهی در ویرناک که سر چشمهٔ دریای بهت است و ازسیرگاههای جانفزای نزهت سرای کشمیراست و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشتهٔ کلک بیان گشته عرضه داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گذرهاي آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد ازان زمینداران برهنمونیء بختیاري و دولتخواهی سی منزل کشتي بدست آورده چهل کروه بالای گذرهای آب بجهت عبورلشکر اختیار نموده راهبری کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند ٭

نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهر یورماه رایت اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت منهیان گجرات بمسامع جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی

مسافر دار الملک بقا گردید (نامش[۲] عزیز میرزا محمد است
کوکلتاش حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه بود و آنحضرت اورا
از جمیع کوکهای خویش عزیز وگرامی تر میداشتند و در محاورات
گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند
از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ بر آمده
بود چون والدهٔ ماجدهٔ او جیجی انگه نسبت قوي داشت و مراعات
خاطر او از والدهٔ حقیقي بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهاي
اورا بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر
جیجی انگه درین دولت ابدقرین قریب بیست کس از اعمام و اقوام
و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبهٔ امارت رسیده صاحب علم و نقاره
شده باشند مشار الیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاقت لسان
وتاریخ داني یکتای زمان خویش بود بغایت نفس قوی داشت
خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا
میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمك قلم او از خط استادان
مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن
در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربي داه غریبم
و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم
و چون مبالغه کرد بشبهه افتادم و بعد ازانکه سوگند خورد دریافتم که
دروغ میگوید از مطایبهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماوراء

(۲ ن) بدو نسخه

النهري زن عراقی بجهت مصاحبت وهمزبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطهٔ زنا شوهري و زن ماوراء النهری بجهت شلاق که هرگاه یکی ازانها مصدر تقصیری شود اورا شلاق باید زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیعدیل و نظیر لیکن در خبث و نفاق سر آمد ابنای روزگار امت درست گفتار کج کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقبح وجهی خباثت و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیها میکرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جبلی میگذرانیدند حقوق خدمت والدهٔ او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت درهنگامیکه بی استرضای آنحضرت از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت خانهٔ مبارک شد با آنکه مبلغهای کلي در سفر حجاز صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواري کشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانیء خاطر ظاهر نساخته بعنایاتی که در مخیلهٔ او نگذشته بود سرافرازی بخشیدند (۲) داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگیء گجرات سرفراز ساخته حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شتافته محافظت نماید) درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

(۲ ن) بدو نسخه

شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کنپت[۲] که اطرافش بار عدال و جرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسید و از ممر آذوقه در اردوي ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بڈاک چوکی آمده معروضداشت که باشاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند - و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت افشرده مبالغه و اغراق را بحدي رسانید که بدون جنگ همراهیء من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی منافات دارد نا گزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونیء لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرصهٔ کارزار مبارزت نمودند نخست ارابهٔ توپخانه از حصار بر آمده گرم و گیرا شتافت افواج پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فروگرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

(۲ ن) کنتت

بهیچم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفهٔ راجپوتان توسن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشیر آبدار کار زار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج بود بزخم تیر وتفنگ از پای افتاد وآن شیر بیشهٔ جلادت و جرأت با راجپوتان جان نثار پاي عزیمت افشرده کار نامه مردی وشجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که بر گرد و پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکتای عرصهٔ همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و او تا رمقی داشت کارزارکرده جان نثارشد و سران دیگر افواج توفیق کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شتافته بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه بدست لشکر بادشاهی افتاد ودریا افغان با سایر افغانان که اختیار بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند وکار بجائی رسید که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیراز فیلان علم و توغ وقورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود متنفسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسپ سواری آن شیر بیشهٔ توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه و الحاح بسیار از عرصهٔ کار زار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار سوار ساخت بالجمله موکب سعادت از رزمگاه تا قلعهٔ رهتاس عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش

قدوم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر
می نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت
پرست خان و کوتوالخان را با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت
ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم
سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتنه و بهار نهضت
فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبرمبنی
بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از سوانح
ملک دکن که درغیبت آن حضرت حادث شد رقمزدهٔ کلک وقایع نگار
میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الملک شتافت مبلغ
مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال
موقوف مانده بود باز یافت نموده مجددا بعهد و سوگند خاطر
ازاینجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را
که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل
بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده ازآنجا با جمعیت
و استعداد فراوان بر سر ملک (۲) بیجا پور شتافت عادلخان چون اکثری
از مردم کار دیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا محمد لاری
به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند
حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود
دانسته در قلعهٔ بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم
قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

(۲ ن) عادل خان شتافت

امرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمتصدیان صوبهٔ مذکور مکرر بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چندین گستاخانه پیش آمده چشم آندارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را ازمیان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الهٔ باس گردید سر بلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که موصی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب بدوازده لک روپیه باشد بصیغهٔ مدد خرج لشکر بمتصدیان آنجا داد و نوشتهای عادلخان درباب طلب کومک به مهابت خان رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر وخنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار (نثار) خان حاکم بیر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات صوبهٔ دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند چون عنبر ازینمعنی وقوف یافت

نوشتها نزد بندهای پادشاهی فرستاد که من از غلامان درگاه ام و نسبت به سگان آن آستان گستاخی و بي ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه درمقام خرابی و استیصال من در آمده‌اند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می‌آیند میان من و عادلخان برسر ملکی که در وقت سابق بنظام الملك متعلق بوده و الحال بر خلاف قرار داد عمل می نماید نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه مشیت ایزدیست بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بکوچ متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاري افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد وملا محمد لاري بامرای پادشاهی سردردنبال او نهاده فرصت نمیداد هرچند او بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل برعجز و زبونی کرده در شدت می افزود و چون کار برو تنگ شد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر (در پنج[۲] کروهی احمد نگر قرار بجنگ داده

(۲ ن) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که او جنگ نمی‌کند برکنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال برگي نموده برآمدند و دست برد دیده گریختند بعد ازان درمیان مردم عادل خان الخ

رزم طلب گردید * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

نخست) میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادلخان را سررشتهٔ انتظام گسیخته گشت و جادورای و اودا رام دست بکار نبرده راه فرار سپردند و غیرت الهی کارخود کرده و بشومی دکنیان وخیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او برآنها بود گرفتار شدند ازان گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سر چشمهٔ تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدتخان گرفتار شدند و خنجر خان گرم وگیرا خود را باحمد نگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز بپرگنهٔ بیر که در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطهٔ هلاک بر آمدند بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامران گردید و آنچه در مخیلهٔ او خطور نکرده بود بمنصهٔ ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجهٔ تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصرهٔ قلعه پرداخت لیکن هرچند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک اورا باحدود متعلقهٔ پادشاهی که در بالاگهات

بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که
پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره
نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک
میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی
قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس
حضرت شاهنشاهی بآشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس
مهابتخان خانه زاد خان پسر اورا با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد
پدرش فرستادند و صوبهٔ کابل بعهدهٔ خواجه ابوالحسن مقرر گشت
و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل
تعیین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطهٔ دو اسپه
و سه اسپه تنخواه نمایند واحسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات
و هشتصد (۶) سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت
برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمهٔ مراحم
بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود
که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد
و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه
روی دهد در اوراق گذشته نگاشتهٔ کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان
داراب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت وحراست بنگاله باز داشته
بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یك برادر زادهٔ او همراه گرفته
بودند بعد از جنگ تونس و انعطاف عنان زن اورا در قلعهٔ رهتاس

(۶ ن) ششصد

گذاشته بدارابخان نوشتند که درگذهی خود را بخدمت رساند داراب از نارامتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و ازینجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبد الله خان حواله فرموده باکبرنگر شتافتند و کار خانجات بیوتات که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان اورا بقتل رسانیده خاطر را لختی سبکبار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارابخان[۲] را در قبل داشتند) صادر شد که زنهار دست تعرض ازکوتاه ساخته روانهٔ ملازمت سازند واو بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت وگمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

(۲ ن) بیک نسخه

سازد بالجمله مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبهٔ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانهٔ صوبهٔ دکن سازد و هم درینولا قاسم خان از تغیر مقربخان بحکومت و حراست دارالخلافت آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت اسد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سربلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزینند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

(۲)
هفدهم اسفندارمذ ماه آلهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

(۲ ن) هفتم

الثاني سنه یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال بیستم از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یکراس قوچ کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در منزل چنکس هستی (۷) جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم کتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوهٔ پونچ دست داد (درین (۸) کوتل غریب گلی بنظر درآمد که تا حال دیده نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهای خطمي را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشرنگي و نظر فریبی بي نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امرود و برگش ببرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در وخامت نیز دو برابر بید مشک باشد گلش بمرتبهٔ کلان میشود که در دو دست نگنجد و درختش پر گل میشود و سراپا فرو می گیرد و اهل کشمیر مکر بوش و مردم پکلی و دهمتور بوه بهلول مي نامند و این مخصوص

---

(۷) هسی (۸ ن) در دو نسخه

کوهی است که برف درانجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید وزود برطرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دوسال و سه سال بر درخت میماند از میر نصر الله عرب جاگیر دار این سر زمین شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یکدرخت مي باشد - روز جمعه بیست ونهم درمنزل نورآباد که بر ساحل دریاي بهت واقع است نزول اتفاق افتاد از کوتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال منزل بمنزل خانها ونشیمنها ساخته اند درین راه نیزاساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثناي راه آبشار خوشی بنظر درآمد من وجهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرعه باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متصدیان منازل صفهٔ عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیالهٔ چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحهٔ روزگار یادگار بماند درین منزل لاله جوغاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تنزل نهاده معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه غرهٔ اردی بهشت قصبهٔ باره موله که از قصبهای کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر

اصناف جوق جوق وگروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتي نشسته متوجه شهر شدند روز شنبه (۲) هجدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دلنشین کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که درمیان دولتخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون شهر اقسام شگوفه جهان افروزی مینمود * بیت *

باز این‌چه جوانی و جمال ست جهان را
زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر درپیوسته ودرکتب طبی خصوصا ذخیرهٔ خوارزمشاهی ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنيِ را از زندان طلب فرموده در حضور خود پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر دو چند آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به‌تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد غرهٔ خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشي دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیولگام رسیدند و یاقوت حبشي با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای

(۲ ن) دو شنبه

غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داري همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ بارگاه اقبال بر افراخت و بعضي از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نساختند درخلال اینحال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده ببالا گهات روهنکره (۲) شتافتند و مردم عنبر نیز نا کام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عواطف و مراحم سرافرازي بخشیدند و منصب پنجهزاري ذات و و سوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود نامبردگان را آورده نخست هوشنگ آمده دولت زمین بوس دریافت او را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصهٔ شریفه رساند بعد ازان عبد الرحیم خانخانان بسعادت سجود جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیهٔ خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

(۲ ن) روهنکهیره

قضا و قدر است نه مختار ما و شما با چندین جرائم و عصیان که
ازو صادر شده بنابر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود
حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایهٔ سریر سلیمانی فرمودند که
من خود را شرمنده تر ازو می بینم

* بیت *

کرم بین و لطف خداوند گار * گنه بنده کرد است و او شرمسار

آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جائی مناسب
باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه
سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق
عزت بر افرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که
در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم
شاهزاده بجدائی مهابتخان وهمراهی خانجهان راضی نیستند هرچند
درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجهٔ بران مترتب نگشت
چون بودن من دران لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده
قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر
متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت
فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر
شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابتخان
برفتن بنگاله راضي نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سائر
امرا در برهانپور توقف نمائید *

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهي بتحقیق اینمقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمائیم قضا را جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شکافتند از حوصله اش استخوان ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروضداشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزها ست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هرجا استخواني بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و ازانجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند

* بیت *

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد * که استخوان خورد وجانور نیازارد

در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نولش بگل مرغ

می ماند لیکن سر گل مرغ پر ندارد و این پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن درآمد (دریں⁽⁵⁾ ایام سردار خان برادر عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاودانی شتافت) شب مبارک شنبه سی ام آذر ماه آلهی در ساعت مسعود بدولتخانهٔ لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد درین تاریخ آقا محمد ایلچیٔ شاه عباس بدولت زمین بوس سربلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابتخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت ـ از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیر زرد پیشکش آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره میباشد و بآن بز نهایت محبت ولابه گری ظاهر می‌سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش او دور برده مخفي داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند که میشي⁽⁶⁾ را بدرون پنجرهٔ او در آوردند فی‌الفور از هم درید و خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را بر روی سینهٔ خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تاحال مشاهده

(۵ ن) بدو نسخه (۶ ن) کدی

نشده که دهان جفت خود را بوسه کند درینولا افضلخان را بخدمت
دیوانیٔ صوبهٔ دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و
هزارو پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه
مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او
فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبهٔ بنگاله وغیره بدست
آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار
نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر
وتبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابرین حکم شد که عرب
دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه
بیارد و مطالبات حسابي نیز ازو باز یافت نموده بخدمت شتابد
و اگر اورا جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان
عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که
خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهم درینولا
عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت
شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی
مبنی براظهار ندامت وخجالت ارسال داشته باعتماد کرم وبخشایش
آنحضرت نوشتهٔ اورا بجنس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران
چنانست که رقم عفوبرجرائد جرائم او کشیده آید (وباین(۶) موهبت عظمی
در امثال و اقران سرفراز و ممتاز کرده آید) درجواب او فرمان شد
* مصرع * این درگه ما درگه نومیدی نیست *

(۶ ن) بیک نسخه

ملتمس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوست قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونی بخت خود را بقدسی آستان رسانیده بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیهٔ خود را بطهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیهٔ سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت *

نهضت موکب مسعود بصوب بلدهٔ فاخرهٔ کابل

بتاریخ هفدهم اسفندارمذ ماه مطابق هشتم(۷) جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار(۸) خان پسر احمد بیگخان کابلی سر احداد را از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجددهٔ آلهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانه نواختن فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده

(۷ ن) بیستم (۸ ن) سردار خان

از دروازهٔ قلعه بیاویزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق دیگر بندهائی که از تعینات آنصوبه بودند لشکرها فراهم آورده برسر او روان شد درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته باشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوهٔ شنیعهٔ مفسدان سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان ارادهٔ باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب وا پرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت از راه گردیز برسر او روان شدند چون خبر برگشتن یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر (۶) که محکمهٔ او بود کشید و این بیعاقبت آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده وبآلات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال اورا وجه همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدرهٔ مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گماشتند و قریب پنجاه (۷) روز زد و خورد کرده محاصره را برو تنگ ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقارهٔ فتح

(۶ ن) بنواح نغز (۷ ن) پنجماه

بلند آواز ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و
و جلادت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عواطف و مراحم آلهی ابواب
فتح و فیروزی بر چهرهٔ مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن
محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از
احدیان شمشیر و گرزو انگشتر وکاردي که الچه یافته بود نزد ظفر
خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفر خان
خود با احدیٔ مذکور بر سر لاش او رفت و ظاهر گردید که تیر بندوق
از شست غیب باو رسیده و بجهنم واصل شده هرچند منادي
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسیده
بالجمله (سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردار خان روانهٔ درگاه (۵)
والا نمود و) ظفر خان و دیگر بندهای شایستهٔ خدمت که مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام در خور استعداد خویش
باضافهٔ منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیهٔ میرزا هندال منکوحهٔ
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند درزماني که شاهجهان از صبیهٔ موته راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت
را به شکوی تربیت بیگم بردند آن سریر آرای خلوت سرای قدس

(۵ ن) بسه نسخه (۶ ن) بدو نسخه

متکفل تربیت شاهزادهٔ والاگهر شدند آن صاحبه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانهٔ عدم شتافتند بیست) و نهم اسفندارمذ ماه ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی

شب شنبه بیست ودوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهر تحویل نیر جهان افروز ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی و فرخی آغاز شد آقا محمد ایلچیء شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبي در جواب محبت نامهٔ شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لك روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامهٔ عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حوالهٔ او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزدهٔ کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالیء اردوي پیوست بالجمله طلب او بتحریک و کار پردازی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه اورا خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ ویک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

و کارد باستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پازده باهل و عیال خود جان نثار شود * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است وفیلانی که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته بخواری و بیعزتی کره کاری فرمودند و دست وگردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابتخان بوی داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانهٔ عامره رساند (اکنون[۲] زمانی گوش با من دار تا آنچه مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لب ریز از اخبار و آثار درمیان است ازین سال صاعقه درهیچ ازمنه نشان نداده بالجمله) چون منزل برکنار آب بهت واقع بود آصف خان با چندین خصم قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریزبازنده محتال در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبلهٔ خود را دران

(۲ ن) بدو نسخه

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده درآن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک درکل از دریا عبور نمودند (و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که (۲)

---

(۲) چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه درگرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود ازمنزل خود برآمده نخست برسرپل رسیده قریب دو هزارسوار درانجا میگذارد که اگر کسی ارادهٔ آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمدافعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد چون راقم اقبالنامه خدمت بخشي گري و میر توزکي هردو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفی و سرگذشتی درمیان داشت درینوقت آوازي بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانهٔ فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدمبوسی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محابا ملازمت نمایم کسی که سدّ راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برچهه و سپر در دست گرفته اسپ اورا بمیان گرفته می‌آیند و ازگرد و غبار چهرهٔ آدم خوب محسوس نمی شد او برسمت دروازهٔ کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه درآمدم معدودي از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهارخواجه سرا پیش دروازهٔ غسلخانه استاده دیدم‌که مهابت وخیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسپ فرود آمد درآنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دویست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد تغییر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازهٔ را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخیء او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکیء که دربیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او ـ بدونسخه

دم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی حریف را بنظر در نیاورده بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول و نفس الامر آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو نمی افگند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد یك این بخاطر میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که قدم جرأت و بیباکی پیش نهد و مجملا هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از راجپوت و غیره درآنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد گذشتن ازانطرف هجوم آورند. پل را آتش زده بمدافعه و مقابله قدم ادبار برجا دارند وخود متوجه دولتخانه گشت (در[٦]ینوقت حضرت در غسلخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و بعرض رسید که مهابتخان بیعاقبت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب عبودیت و بندگی را فرو هشته گستاخانه و بیباکانه دروازهٔ غسلخانه و کلان بار را درهم شکسته باچهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته) مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری ورسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم درحضور

(٦ ن) بیک نسخه

اشرف سیاست فرمایند دریندوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده دور سراپردهٔ پادشاهی را فرو گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا وبلند خان وخدمت پرست خان ونصیح خان مجلسی و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیوفا خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد گوهر را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون وبیرون دولتخانه رافروگرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد دریندوقت آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطهٔ معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی درخدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت وگستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند وبجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه

کار برفتن درون محل راضي نشد القصه آنقدر توقف روي داد که
اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز
بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی
مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد
خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقربخان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه
نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه بی‌تمیزی زخمي
میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و سینهٔ او
ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیالهٔ خاصه در
دست داشت خود را بفیل رسانید وهرچند راجپوتان بهمان برچهه
و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون[۴] در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را بمیان حوضه درگنجانید) وچون قریب به نیم
کروه مسافت طی شد گجپت[۵] خان داروغهٔ فیلخانه ماده فیل سواری
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود
(ظاهرا[۶] وسواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد)
براجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله
در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبري نمود و

---

(۴) ن رفته درپس قرارگرفت (۵) گجپت ـ گجپت (۶) بدو نسخه

آنحضرت بدرون خانهٔ او درآمدند زمانی توقف فرمودند وفرزندان نحس خود را برد ور آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود دریذوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده ازآنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمردهٔ با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیست عظیم لاجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از[۶] غایت اضطراب و هول جان کردار و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و درچه کار است هرزمان ارادهٔ و هردم اندیشهٔ بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) وآنحضرت از وسعت حوصله وگران باری دست رد بر ملتمسات او نمی نهادند القصه در هنگامیکه این بیعاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت خانه درآمد جهجو نبیرهٔ شجاعتخان (که[۷] از امرای معتبر حضرت عرش آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

(۶ ن) بدو نسخه (۷ ن) بیک نسخه

بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم وسواسی وتوهمی بخاطر آن بداندیش راه‌یافت) همراه‌شد چون حضرت شاهنشاهی بدرون می آمدند براجپوتان اشارت کرد که اورا گرفته به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت درکام او ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمده‌های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت‌که از غفلت و خام کاری شما کارباینجا کشید و آنچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زدهٔ کردار خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و درآنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنکاش نا صواب بمسامع جلال رسید ازضابطهٔ معقول بیگانه نمود و همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پی درپی نزد آصفخان وعمده‌های دولت فرستاده فرمودندکه از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجهٔ خام کاری و نارسائی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب نخواهد شد و هرگاه من دریذطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

زادهٔ طبیعت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرمودند ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد درینوقت فدائی خان چون از فتنه پردازئ زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده درتدبیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندي ازنوکران خویش فدائیانه رو بروی دولتخانه اسپ بدریا درزده خواست که بشناوري عبور نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از تندئ آب پایان رویه افتاده نیم جاني بساحل سلامت رسانیدند و خود با هفت سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بملازمت اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچهٔ سنگي بدیوار آهنین خورده باز پس افتد بهمان چستي وچالاکي عطف عنان نمودهٔ از آب گذشت وحضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روزشنبه بیستم(۲) فروردی ماه آلهی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی آصفخان باتفاق خواجه ابو الحسن و دیگر عمدهای دولت قرار بجنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذري که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرارگذشتن دادند اتفاقا بد ترین گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد

---

(۲) ن) نهم

آصفخان و خواجه ابو الحسن و ارادتخان با عماری بیگم رو بروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را مضبوط ساخته استاده بود درآمدند فدائی خان بفاصلهٔ یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابو طالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اله(۶) یار و بسیاری از مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند باینحال اسپان شنا کرده یراقها تر شده جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده و نا رسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابو الحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت (و(۷) مرا از مشاهدهٔ آن حالتی دست داد که گوئی آسیا بر فرق سرم میگردد) دیگر کیست که بکسی پردازد و سخن بشنود و پای همت برجا دارد (۸) (اول بایست که گذری که عبور لشکر بسهولت میسّر باشد بدست آورده فوجی را پیشتر از آب میگذرانیدند که روی لشکر غنیم را نگاهداشته بر کنار دریا مانند سد سکندر پای همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین فوج را قوی پشت میساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام پای عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبلهٔ خویش سر بلند می گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس می افتد (و(۹) آنکه در برابر آید بسر درآید) هرگاه سرداران از

(۶ ن) الله (۷) بدو نسخه (۸) بیک نسخه (۹) بیک نسخه

سراسیمگی بی نظام و نسق میرفته باشند و ندانند که بکجا می روند ولشکر را بکجا می برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابو الحسن از یک آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسپ و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما هردو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل وتوقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم شده راه آوارگي پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم (هفت (۲) صد و هشت صد سوار راجپوت و فیل مست بی محابا در پیش داده در آنطرف آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم متفرق و پریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این مشت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غنیم بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته زده وکشته می آمدند و درعماری بیگم دختر شهریار که اتکه او صبیهٔ شاه نوازخان بوده چندین وقت مخمصه تیری بربازوی اتکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست برآورده بیرون انداخت ولباسها بخون رنگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

(۲ ن) بدو نسخه

سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر درپیش فیل جان نثار شدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچهه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند تا بجائی کشیدکه آب عمیق درپیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانهٔ بادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه گرمتر راند و من درکنار آب با چهل سوار از تابیدان خود ایستاده ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه وبی راهه رفتن رفیقان و بد نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند وسخن تمام نشده مجلس تمام شد و هرچند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابو الحسن که از فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدریا در زده وچون آب عمیق بود و تند میرفت دروقت شناوری از اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ غوطهٔ چند خوردهٔ نفس گیر شد اما خواجه قاش اورا نمی گذاشت درین حالت مخمصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد فدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندي از نوکران خود که جهتمندي قدیم باوي داشتند از آب گذشته با فوجی که درمقابل او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانهٔ شهریار که

حضرت شاهنشاهی درانجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برسر در ایستاده به تیر اندازي پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر درصحن خلوتخانه نزدیك بآن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکتای جوانان کار دیده کارطلب فدوي بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردي بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاري که او نیز جوان شجاع کاري بود زخم کاری برداشت وچهار زخم باسپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاري از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو بر آمده بطرف بالاي آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و ازانجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندنه رخت سلامت کشید و چون بدر (۶) بخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور رابطهٔ قدیم داشت فرزندان را درانجا گذاشته و خاطر از انجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت شیر خواجه والله بردي قراول باشی و اله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند وآصف خان که مادهٔ این فساد بود و ازکم فکري و کوته اندیشی و سبکساری از کار بایجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

(۶ ن) بزربخش جنهونه

وخیم العاقبت خلاصي ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب و
دویست وسیصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعهٔ
اتک که در تیول او بود رفت چون برهتاس رسید از ارادتخان خبر
یافت که در گوشهٔ فرود آمده کسان فرستاده بمبالغهٔ بسیار نزد خود
طلب داشت لیکن هرچند که سعی کرد بهمراهیٔ او راضی
نشد آصفخان بقلعهٔ اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته
باردو آمد و چون خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
بهمرسانید مهابتخان را دیده نوشتهٔ بنام ارادتخان و فقیر مشتملبر
سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت
و ناموس نرساند وآنگاه ایشان را وفقیر را همراه برده ملاقات داد (۲) (چندان
هرزه گوئی کرد و حرفهاي رکیک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان
زندگی خوشتر است) درین روز عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم را
که بآصفخان رابطهٔ صحبت قوي داشت و الحق جوان مستعد بود
بشومیٔ آشنائی اورا در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال
شاه خواجه نام ایلچیٔ نذر محمد خان والیٔ بلخ بدرگاه والا رسیده
ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول
این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک
گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندیٔ بسیار نمود آنگاه پیشکش خود
را بنظر مبارک در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ
و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازیٔ پنجاه هزار روپیه قیمت

(۲ ن) بیک نسخه

شد پیش ازین نگاشتهٔ کلک وقایع نگار گشته که چون آصفخان بهیچ
وجه از مهابت بیعاقبت ایمن نبود بقلعهٔ اتّک که در تیول او بود
رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو
همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی وملازمان
خود و زمینداران آن نواحی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و
جوجهار (۵) راجپوت و شاه علي فرستاده که گرم وگیرا شتافته بمحاصرهٔ قلعه
پردازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را
بدست آوردند وآصفخان بهمه وجه محنتی و بلائی برخود قرارداده
عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوي بعهد و سوگند آرام
بخش خاطر متوحش اوگشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند وچون
موکب گیهان شکوه از دریای اتّک عبور فرموده مهابت وخیم
العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعهٔ اتّک رفت
و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه
باردو آوردهٔ قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق
برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از مصاحبان و
مخصوصان آصفخان بود با محمد تقي بخشئ شاه جهان که در محاصرهٔ
برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیباکي آوارهٔ صحرای عدم گردانید
و نیز ملا محمد تتهی را که بتهمت (۶) آخوندی آصفخان (بی (۷) جرم و
خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت
اگر خواستي بدر رود هیچکس راه برو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

(۵ ن) جونجهار (۶ ن) بسمت (۷ ن) بدو نسخه

بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصه
بنابر آشنائی صوری و معنوي بقاضی و میر عدل توسل جسته
برفاقت ایشان نزد مهابت بیعاقبت شتافت و هرچند از فضایل و
خصایل و صلاح و پرهیزگاریهاي او شرح دادند اثري برآن مترتب
نگشت و درلحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید
ساخت از اسباب قتل او نخست تهمت آخوندي آصفخان) بود دیگر
آنکه در وقتي که اورا زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار درپاي او
کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و
از سر و پاي او بر آمده و اینمقدمه را حمل بر سحر و افسون و دعا
وتکسیر می نمود وچون حافظ قرآن بودپیوسته بتلاوت اشتغال میداشت
و لبهاي او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که
مرا دعای بد میکند از غلبهٔ وسواس و فرط توهم این مظلوم را
به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوري وکسب
کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاري آراستگی داشت افسوس که آن
سفاک بیباک قدر چندین مردي نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعی
از کافران درهٔ نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات
و رسومي که درمیان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
طریق اینها بآئین کافران تبّت نزدیک است بتي بصورت آدمی
از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی
کنند مگر که زن اول نازای باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن
نخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

بخانهٔ خویشي و یا دوستي بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند وحصار شهر جز یك در نمی‌دارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم ما هرکس ماهی خورده البته کور شده وگوشت را یخنی کرده می خورند و چارپاي کلان مثل گاو و گاومیش را بشمشیر گردن زده می خورند وگوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می خورند لباس سرخ را دوست مي دارند جوانان مردانه زنگله بر کمر مي بندند و مردهٔ خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته باصراحی وپیالهٔ شراب درگور مي کنند سوگند ایشان اینست که کلهٔ آهو یا بزرا درآتش می‌نهند و باز ازانجا برداشته بر درخت زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته ببلائی مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را خوش‌کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر و زرنقد وسر وپای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست ویکم شهر شعبان بمبارکي و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل گذشته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غرهٔ خورداد بروضهٔ منورهٔ حضرت فردوس مکاني انار الله برهانه تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسي مواطن آنحضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از نهانخانهٔ تقدیر بمنصهٔ ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصلهٔ نا سپاهی از غفلت خویش خجلت زده جاوید گشتند و امری که در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خودسر شده دست تعدي و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کیش منصوبهٔ برانگیخت ودست فتنه آتش بخرمن هستئ آنها در زد بالجمله جمعي از راجپوتان بیورت چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و محارست شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید بجنگ و نزاع کشید و آن بي باکان احدي را شهید ساختند چندی از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر اورا می شناخته باشید نام و نشان او معروض دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بپاداش رسد احدیان باینحکم تسلی نشده از ملازمت بر گشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیزقریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگراحدیان مستعد رزم وپیکار شده همه یکجهت ویکرو بر سردایرهٔ

راجپوتان رفتند و جنگ عظیم درگرفت و چون احدیان اکثر تیرانداز و توبچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردي راجپوت بسیار کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامي تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت بقتل رسیده باشد مهابت بیعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکومك نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل رسد برگشته خود را درپناه دولتخانه انداخت و بالتماس او حبش خان و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شد که درچاره زده این فتنه را فرو نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض رسانید که باعث جنگ و مادهٔ فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابي که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون کس بسیار ازو بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن نشده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم وقت شمرده نام بردها را بوی گیرانیدند و آن بی آزرم در نهایت خواري و رسوائی سر و پا برهنه بخانهٔ خود برده مقید ساخت وآنچه در بساط آنها بود تمام متصرف شد دریندولا بعرض رسید که بتاریخ سي و یکم اردی بهشت ماه عنبر حبشي در هشتاد سالگي باجل طبعی درگذشت•

و عنبر غلام کارآمدني در فنون سپاه گري و سرداري و ثوابت تدبیر و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقي را که باصطلاح اهل دکن برگی گري گویند خوب دریافته بود و اوباش آن ملك

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پای عزیمتش از جای نرفت و روزگارش بعزت بر آمد و درهیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی رسیده که در سفر وحضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هرکس در فن شکار وقوفي و مهارتي دارد تصرفي بخاطر آورده وسیلهٔ تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور کلاني که اهل هند آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده دور آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هرقسم جانور کلان و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار حکم شدکه این تور را بموضع ارغندي که از شکار گاههای مقرر این ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها اورا به بزرگي و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر این و مرصع آلات و طلا آلات لطف نمودند ازانجا بنشاط شکار پرداخته قریب

بسصید راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که بنور درآمده بود شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینولا از عرض داشت منهیان صوبهٔ دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقهٔ نظام الملک بر آمده از محال صوبهٔ مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسلمیر بصوب تته نهضت نمودند *

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غرهٔ شهریور ماه آلهي بساعت مسعود از کابل بصوب هندستان رایت اقبال بر افراشتند درین تاریخ از اوراق واقعهٔ دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد بي شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی دست داد مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی بامتداد و اشتداد انجامید چنانچه پنج گهړي که دو ساعت نجومی باشد بي شعور بودند ناگزیر اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقهٔ ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمرهٔ افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار

شراب کردند درینولا شاهزادهٔ والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد از عرضداشت متصدیان دارالخلافت آگره معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (۶) (در همسایگی راقم اقبالنامه زرگری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبهٔ سوم بعد از دو سال فرزند آورد وهر سه فرزند او را فقیر دیده بود ودرینمدت که حامله بود خدمت تمام خانهٔ خود را چنانچه رسم مردم نامراد است میکرد و هیچ برو گرانی نبود) درینولا ازنوشتهٔ فاضلخان بعرض همایون رسید که بایسنغر (۷) پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امرکوت ازشاهجهان جدائی گزیده خود را براجه کج سنگه رسانیده عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعاظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت وخیم العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخي و سوء ادب شد (۸) (وهم مهابت او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتي دست داد که گوئی مردم را سیاهي زیرکرده وخواب پریشان می بینند) حضرت شاهنشاهي از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

(۶ ن) بدو نسخه (۷ ن) باشینغر ـ بانسغر (۸ ن) بدو نسخه

و بحدی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت و آنحضرت دانسته خریداری میفرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از حضور بنابر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر ونق خواهش و طبق مراد ما ست و هرچه نور جهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش وصبیهٔ شاهنواز خان نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد واظهار اینمقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار می آورد و برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش (۲) ترسید دل پای داد و برخلاف او نور جهان بیگم درخلوت و درملا پیوسته در انتهاز فرصت بود ونوکر نگاه می داشت و صید دلها می نمود و مردم را بزر و زبان دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشتهٔ ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

(۲ ن) خمشتش نماند ترسیده دل پای داد الخ

ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم
آمده بود حضرت شاهنشاهی یکمنزل پیش از رهتاس دیدن محلهٔ
سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه
پوشیده از دولتخانه تا دور جا دو رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلند خان
خواص را حکم شدکه از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد
که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذراند بهتر این است
که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم گفت
و شنود هرزه کنند وکار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه
ابو الحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول
روانهٔ منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلایل معقول او را روانه
ساخت چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بیحیائی
و پوفیوزی را بیکبار وا نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر
قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاقایم
کرد دو منزل را یکي کرده از آب رهتاس گذشته فرود آمد و
دولتخانهٔ پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را
نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند
نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی او شتافته
آن مهم را باتصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را
بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده
دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانهٔ حضور نماید ولشکری پسر
مخلص خانراکه ضامن است وتاحال بملازمت نیامده اورا نیز حاضر
سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسدکه فوج

برسر او تعین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده معروضداشت که مهابتخان درباب آصف خان عرض میکندکه بصوبه تته میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبادا بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعین فرمایند دریتصورت بنده را بهر خدمت که تعین نمایند چون از لاهوربگذرم منت برچشم ودل نهاده آصف خان را روانهٔ درگاه خواهم ساخت آنحضرت (۲) از حرفهای لغو او بشورش درآمدند و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنهار که طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت بیعاقبت دل پای داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر وا پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانهٔ درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر اورا بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزي چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت تته وا نموده کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج مرج او برساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او برلب همان آب روی نمود *ع* نعوذ بالله اگر روز گار بر گردد * و پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و

---

۲ ن) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت بیگم از حرفهای لغو او الخ

بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و خواجه قاسم برادر زادهٔ او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقربخان و میر جمله ودیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین‌بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات مالی وملکی پردازد وخدمت دیوانی بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازي بخشیدند و میر مذکور بخدمت بخشیگری سر بلند گردید سید جلال ولد سید محمد نبیرهٔ شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت بیعاقبت از سمت راه ته عطف عنان نموده بجانب هندوستان روی ادبار نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست و دولک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند وبحوالیٔ دهلی رسیده بنابران انیرای سنگه دلن وصفدرخان وسپهدار خان و علی‌قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعین شدند که بر جناح استعجال شتافته زرهای او را بدست آورند نام بردها کاربند خدمت شده در حوالیٔ شاه آباد بمردم او که خزانه می

آوردند رسیدند آنها با ارابهای زر در سرائی متحصن شده تا ممکن و مقدور بود بمدافعه و مقاتله پای ضلالت افشردند و بندهاي درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را بتصرف در آوردند و مردم او فرار بر قرار داده راه ادبار سپردند ومقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پرویز درچهارم ماه مذکور مطابق ششم صفرسنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغفرت ایزدی پیوست (۶) (در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده بود بدیهه تاریخ فوتش برصفحهٔ خاطر رقم زد) عمر او بسی و هشت سال شمسي رسیده بود (۷) (و دراینمدت سرموئي خلاف رضای پدر عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از بسیار ازو راضی وخورسند میبودند وهمگی همتش مصروف بمتابعت و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز ماندهای او را روانهٔ درگاه و الا سازد موموالیخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سر گشتهٔ بادیهٔ ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که زخمهای کاري ازو بدل داشت بالحاح و زاری ومبالغهٔ بسیار التماس تنبیه و استیصال او نموده بنابرین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت به تیول خانخانان تنخواه فرموده خلعت وخنجروشمشیرمرصع واسپ

(۶ ن) بیک نسخه (۷ ن) بدو نسخه

قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبهٔ اجمیر و استیصال آن بدعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی بصاحب صوبگیِ ولایت بهار و پایهٔ فرق عزت بر افراخت درینولا از عرضه داشت متصدیان صوبهٔ دکن بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که درآنملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهدهٔ او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت خود دانسته با پانصد سوار بحوالیِ جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من با فتح خان ولد ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر سبقت گزیده پی درپی خواهند آمد چون خانجهان ازنوشتهٔ سربلند رای برحقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتملبر استمالت ودلجمعی بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده او را بزودي روانهٔ برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزدهٔ کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا جاه شاه عباس طریقهٔ دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد یمکن که به آبیاریِ مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور ظاهر و باطن نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و باآنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهاي وفا دار درظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمهٔ اینها نیاورده برگشته بحصار شهر درآمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار دربرج وبارهٔ حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقابله پای ضلالت و ادبار افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده برحصار بند شهر یورش بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عریض عمیق مملو ازآب بود پیش رفتن محال وپس برگشتن ازان محال تر در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بنزد خود طلبیدند اثری بران مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمدهٔ ایشان مثل مان دهاتا کورو علی خان نربن و غیره بکارصاحب آمدند و هرکه رفت او نیز

رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت درینوقت وجود مسعود آنحضرت تکسري بهمرسانید و بنابر بعضي موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدۀ توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قویست معهذا بتسخیر تته پرداختن و اوقات گرامی باین مطلب پست و ارادۀ زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوي وبیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانۀ سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزادۀ ممالک ستان بملک گجرات در آمده از حوالیء راج پلپلیه عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن که بنگاه خویش را درآنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزاني داشتند درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطۀ دو اسپه و سه اسپه فرق عزت بر افراخت (تا[۲] از قید مهابتخان و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش نا منتظم بود و مراحم شاهنشاهی اورا دریافت و از نو مشمول عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبۀ دکن بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشي وفتنه

(۲ ن) بدو نسخۀ

انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهاي نو دولت را بحدود ملک پادشاهي فرستاده غبار شورش و فساد بر انگیخته لاجرم عمدة السلطنت خانجهان بجهت محافظت و محارست ملک و مدافعه و مقابلۀ ارباب فساد افواج تعین نموده لشکر خان را که از بندهای کهن سال کاردان است بحراست شهر برهانپور مقرر داشته وخود با عساکر ظفرلوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید (۲) و از سوانح غرایب کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسلۀ نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه صبیۀ سادات خان بنی عم نقیب خان را بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نورد حضرت شاه جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج همراهی گزید سادات‌خان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از خدمت شاه بلند اقبال جدائي گزیده نزد سلطان پرویز رفت وچون خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد مهربان نشدند و آن سید زادۀ مظلوم را درپاي فیل‌مست انداخته بعقوبت تمام‌سیاست فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعۀ دولت آباد بود وحمید خان

(۲ ن) در دو نسخه بتغییر و تقلیل عبارت و مضمون آمده

نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکي بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بافسون و افسانه اورا از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعهٔ احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را بسه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که درتهانجات بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حوالهٔ وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشتهٔ بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بدآنجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجملا هرچند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان ذخیرهٔ بسیار بدرون قلعه درآورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشتهٔ خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده ببرهانپور آمدند درینمقام حقیقت احوال حمید خان حبشي و منکوحهٔ او بنابر غرابت مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک کهنه پرکار خوش روی) در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیفتهٔ زنان شد آن زنکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفي

که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزیب و زرین مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و موانست (۲) پری پیکران سیمبر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته مدار اختیار بیرون بقبضهٔ اقتدار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعي را بمقابل او تعین کردند و این زنک بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکست دهم یک زني مصدر چنین کاري شده باشد و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گربز محتال نقاب افگنده بر اسپ سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهاي سر دست که باصطلاح هندوستان کرّه گویند و دیگر نفائس باخود میداشت و داد ودهش را بهانه می جست و هیچ روزي نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها روبرو شد از فرط جرأت و دلیري لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصهٔ عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

(۲ ن) معانقت

نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلیخان والئ توران سلسله جنبان محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه‌کلان جویباری را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی گري فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده حضرت شاهنشاهي آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پي باستقبال فرستادند نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته ضیافت کند وخلعت خاصه مصحوب او ارسال داشتند و بعد ازان بهادر خان اوزبک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود ودرین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت وچون خواجه بحوالئ شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان(۲ ن) بخشي را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و مهربانیها انداخته حکم نشستن فرمودند بي تکلف بغایت نیک‌ذات و ارزندهٔ اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب صوبگئ بنگاله از تغیر خانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرماني بنام او عز اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

(۲ ن) دارابخان

غیر ازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنگاله است نالهٔ آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینهٔ مکرم خان بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی درکنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهمرسید تا سر کشتی برگردانید طوفان و جهکر تند گشت و از شورش و تلاطم جهکر و حرکت بیموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هرکس که درآن کشتی بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متنفس سر ازآن گرداب بلا بر نیاوردند و درخلال اینحال خانخانان ولد بیرم خان درسن هفتاد و دوسالگی باجل طبعی ودیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل او شتافته دو روز ویکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برافراشت (و درآن معرکهٔ مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید) (۶) سوم فتح تته وملك سنده ودر زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

(۶ ن) بدو نسخه

کارهای نمایان نیارست شد لیکن پسر کلانش شاهنواز خان باندک مایهٔ مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده بی اغراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو بر صفحهٔ روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی می گفت این غزل ازوست * غزل *

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
که پای تا بسرم هرچه هست دربند است
به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
مرا فروخت مودت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و متاع من چند است
ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم
که اندکی باداهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیرهٔ راجه رامچند مشهور که از اعاظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که

من فتح هندوستان کردم در بادشاه و سه راجهٔ کلان در هندوستان بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را شمرده اند بندگی و دولتخواهي اختیار نموده عرضه داشت کرد که چون پدر وبزرگان من بسعادت زمین بوس مستسعد گشته اند من نیزامیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برافرازم بنابرین خان راتهور که ازخدمتگاران زبان‌فهم بود دستوری یافت‌که رهنمون سعادت‌گشته او را بقدسي آستان بیارد و بجهت سر افرازئ او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان رفته علی‌الرغم او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شادابئ سخن نگاشتهٔ کلک بیان می گردد چون او از راه تته عطف عنان نموده روي ادبار بوادئ فرار نهاد فوجي را که بجهت‌گرفتن خزانهٔ او تعین شده بود مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقهٔ رانا بحال تباه روزگار بسر بردهٔ عرایض مشتملبر ندامت و خجالت بیش از بیش و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زباندان بخدمت شاه بسیار بخش اندک پذیر فرستاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب فرمودند بعد ازآن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام مراحم و نوازش که در مخیلهٔ او راه نیافته بود فرق عزت بر افراخت و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که بادراک این سعادت ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین

سالہ بیگ ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدسی آستان از اعظم آثار اقبال او بود *

نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطۂ کشمیر

بتاریخ بیست و یکم اسفندارمذ ماه آلهی درساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطۂ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگاریست لاجرم هرسال درآغاز موسم بهار صعوبت راه را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند وخوبیهای هوای کشمیر را دریافته و استیفای لذات آن رشک بهشت فرموده بازدرزشتیهای هوای او عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز به عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده بودند و درینوقت فیل ماده با حوضۂ نقره شفقت نمودند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی
162

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز شد و نوروز جهان افروز برلب آب چناب آراستگی یافت (۲) حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بنابر کثرت عذوبت و گوارائی همیشه آب چناب را آبحیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز

(۲ ن) بدو نسخه

موکب مسعود سیر کنان و شکار افگنان طیّ عقبهای راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال ارزاني داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینولا فدائی‌خان بحکومت صوبهٔ بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لك روپیه بصیغهٔ پیشکش بیگم که مجموعه ده لك روپیه باشد بخزانهٔ عامره داخل سازد و نیز ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله بحکومت تته فرق عزت بر افراخت درینمدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند آناً فآناً مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهربند عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکي نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند روزی درد وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهائي که ازان بوی نومیدی آید بي‌اختیار برزبان جاري می‌شد شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از مدت حیات باقی بود درآن مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها مفقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیالهٔ شراب انگوري دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار ناشدني بمرض داءالثعلب آبروي خود ریخت موي بروت و آبروی و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب

نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانهٔ لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله شود بهمان دستور باراد تخان سپردند *

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی ازکشمیر بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشتهٔ کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغهٔ کوه بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغهٔ کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین مي افتد و بي تکلف عجب نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیادهای آن مرز و بوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچهٔ سنگی بعسرت جا گرفت وچنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد پاي خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت درپیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه داشت قضارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباه بر

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش
از هم گسیخت از مشاهدهٔ اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب
گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده
بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار
ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف
تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلق گشته بنظر
اشرف در آمده بود از ان ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست
و حال متغیر گشت از بیرم کله به تهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند
و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه
پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و
تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در
حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواري کشید و هنگام صبح که
زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود
نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست
وهشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه
آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت
از آشیانهٔ خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطهٔ افلاک افگنده
جان بجان آفرین سپرد و از شنقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جنت
مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمودار شد از درون و بیرون
آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سنوح اینواقعهٔ دلخراش
و وقوع حادثهٔ جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید وجهانیان
سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان

که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان شده داوربخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او اینحرف را باور نمی داشت واعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغلظ تسلی بخش خاطر آشفتهٔ او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانهٔ منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد اوشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته بادشاهزادهای عالیمقدار بر عماری فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بنارسی نام هندوئی را که در تیزروی و ڈاکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی فرستاده خبر شنقار شدن جنت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را بار سپرده تا سجّلی باشد بر اعتماد او القصه آن شب در نو شهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانهٔ لاهور ساختند و روز جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندهائی که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته داوربخش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخت و بی تکلف بگوسفند قربانی مناسبت تمامی داشت همه

باصفخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکردند تابع
و رضا جوي بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داوربخش خوانده
روانهٔ لاهور شدند چون پیوسته ازصادقخان ابن عم یمین الدوله آصفخان
اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد
درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و
بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست
و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت
شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که
بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم
خویش سازد و همشیرهٔ یمین الدوله که درعقد ازدواج صادق خان
بود پرستاری شاهزادها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد
فرق مبارک ایشان می گشت ویمین الدوله چون ازجانب نورجهان
بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد
ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار
سریرآرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار
شدن جنت مکانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه
اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم (۲) ساخته دست
تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس
هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت
و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه وقور خانه وغیره

(۲ ن) بد نام ازل وابد

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه
بمنصبداران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت
ومیرزا بایسنغر پسر شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شنقار
شدن آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر
آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل ازانکه کار فرمایان قضاوقدر
در تهیهٔ دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیهٔ اطاعت و
فرمان برداری او را پیرایهٔ دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت
و فلك شاهبازی برسر دست دارد که با وجود اوصعوه وگنجشک را چه
حد و یارای آنکه درهوای همت اوبال هوس تواندکشود و قطره را بدریا
نسبت دادن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور
بخش را بر فیل سوار ساخته خود نیز بر فیل دیگر نشسته روی
بعرصهٔ کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابو الحسن و مخلص
خان و آله وردیخان و سادات بارهه درهراول کارطلب گشتند شیرخواجه
و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری
از امرای در برانغار پای همت افشرده صادقخان و شاهنواز خان
و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه کروهی
شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حملهٔ اول انتظام افواج شهریار
از هم گسیخت نوکران زر بنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام براهی
شتافتند دریئوقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار از مردم
قدیم درظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیرداشت *مصرع*
تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت وخیم العاقبت بر آمد کار خود را نسنجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عنان نموده بقلعه در آمد (و در حقیقت خود را بپای خویش بدام افگند)[۵] روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدي قاسم خان لشکر گاه ساختند و اکثري از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند وشب اعظم خان بدرون قلعه در آمده درصحن دولتخانهٔ پادشاهی توقف گزید وصباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را سریر آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جنت مکانی رفته درکنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای که از محرمان و معتمدان شبستان اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد واو (فوطهٔ کمرش کشوده هردو دستش بسته)[۶] پیش داوربخش حاضر ساخت وپس ازتقدیم مراسم کورنش وتسلیم درجائی که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویهٔ ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله عرضه داشت مشتملبر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان سای برجناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد و دیدهٔ منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمهٔ

---

(۵) بدو نسخه (۶) بدو نسخه

بینش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسي بدرگاه والا ونهضت رایات جهانکشای بمستقر سریر خلافت رقم زدهٔ کلک بیان می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگزهتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بهنبر بمنزل مهابتخان که دران چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر یمین الدوله آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحهٔ دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجبههٔ همایون هویدا گشت چون وقت مقتضئ اقامت و تقدیم مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود وفرصت توقف بر نمی یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجري که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتملبر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار ونهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از گرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارسال داشتند وجان نثار خان را که از بندهاي مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوي بر

انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب صوبهٔ دکن بود فرستادند تا اورا بنوید عواطف گونا گون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق درمیان آورده بسوگندان مغلظه موکد گردانید تمام ولایت بالاگهات را بغنیم داده ببرهانپور آمد و همه جاگیرداران و سران سرحد بموجب نوشتهٔ او محال متعلقهٔ خویش را بغنیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعهٔ احمد نگر بعهدهٔ او بود هرچند وکلای نظام الملک نوشتهٔ خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که قلعه را متصرف گردند میسر نشد و درجواب گفت که بی فرمان بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آذوقه خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میکنم و الا سرمن است و این قلعه بالجمله چون خانجهان انداز فساد داشت و ارادهٔ باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی را مفت و رایگان بغنیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او برسد مقارن اینحال دریائی روهیله که پیش از شنقار شدن جنت مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بنا کامی روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسلهٔ فتنه وفساد شد وآقا افضل دیوان صوبهٔ دکن که برادرش دیوان شهریار بود

او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای پوچ خانه
برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان
را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه
عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معاودت فرمود (۶) (راقم حروف خود مکرر از جان نثار خان
شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد
هرچند من درخلا وملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار
ازپیش رود) القصه خان جهان فرزندان خود را باسکندر خان دومانی و
جمعي از افغانان که ازصمیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور
گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم باو ازموافقت
می زدند (۷) (و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه
گج سنگه و راجه جي سنگ و غیره) بماندو آمده اکثر محال ولایت
مالوه را متصرف شد ومکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالمیان
ظاهر ساخت وهم بزودی برگشته ببرهانپور پیوست و چون لشکر
گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال بر افراشت عرضه داشت
ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبني براظهاراخلاص
و دولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که درآنوقت
صاحب صوبهٔ احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهاي شاه جوان بخت مصدر
گستاخیها شده بود از کردهاي خویش خوف و هراس عظیم داشت

---

(۶) بدو نسخه (۷) بدو نسخه

رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤیّد و مصدّق قول او گشت لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حوالهٔ معتمدان خود نماید وسیفخان را نظربند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان بیماری صعب داشت چون همشیرهٔ کلان نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی در حبالهٔ نکاح سیف خان بود و آن ملکهٔ جهان به همشیرهٔ خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمهٔ مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمدآباد شتافته نگذارد که آسیب جانی بسیفخان رسد موکب نصرت طراز دریای نربده را از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبهٔ سنور که بر لب آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان بارهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست او بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید که از نوشتهٔ هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش

را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر افراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان و آوردن او شتافته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیر خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس نورانی ساخت سیفخان را که به بستر ضعف وناتوانی افتاده بود بر پالکي نشانده حوالهٔ خدمت پرستخان کرد خان موسی الیه آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید وشهنشاه جرم بخش عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب ممتاز الزماني جرایم و زلات (اورا بیمار مرض ادبار حق نا شناس را)(٦) بعفو مقرون داشته از حبس غمها و المها آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر وا پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی(٧) وغیرهم در محمود آباد بسعادت مین بوس کامروای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز درآنمقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیر خانرا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند ومیرزا

(٦ ن) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود (٧ ن) ولي

عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانهٔ سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی‌شان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او نا شدنی و پسران شاهزاده دانیال را آوارهٔ صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آلهی سال بیست و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان درایوان دولتخانهٔ خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامیِ شاه جوان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها پذیرفت داور بخش (ه) را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش بسلطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ ادبار محبوس گردانیدند روز چهار شنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول اورا با گرشاسب برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمای راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن

(ه ن) بولاقي

در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگي با پدرش رانا امرسنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهي گشته بود بتدارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخورخویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیدهٔ خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سر افرازی بخشیده خلعت خاصه با دکهدهکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول مطابق پنجم بهمن ماه ساحت دار البرکت اجمیر از عساکر موکب منصور محسود بهشت برین گردید وبآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضهٔ متبرکهٔ معینیه شتافته ازسعادت جاویدذخیره برگرفتند و بعد از مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده بتقایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان صوبهٔ اجمیر و پرگنات نواحیٔ آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند روز خانعالم مظفرخان معموري و بهادر خان اوزبك و راجه جیسنگه و اندیرای سنگهدلن و راجه بهارت بوندیله و میدبهوه وبسیاری از بندها بتدارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیعت

وششم شهر جمادی الاول سال هزار وسی وهفت هجري موکب فلک
شکوه بظاهر دار الخلافت اکبرآباد درباغ نور منزل نزول اقبال ارزاني
فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس
جبین اخلاص را نورانی ساخت وصباح روزمذکور همای چترهمایون
شهنشاه بلند اقبال سایهٔ ابد پیرایه بر فرق متوطنان مستقر سریر
خلافت و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهرکرامت بهررا بفروغ
جمال جهان آرای خویش روشني بخشیدند و ازباغ مذکور تا دردولتخانهٔ
ارک برتخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرمسکوک بریمین و
یسار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مراد ساختند و از مردم
شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت
بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و
حساب تماشائی بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که
سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیربرج دولت و اقبال
کوکب سپهر عظمت و اجلال درة التاج نصرت و فیروزی قرة العین
عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت موسس
مبانئ مرحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازي را بحکم همایون
آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین
متصدئ گذارش و نگارش گشته بعبارتي که منتخب مستعدان
روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره می نهند
لاجرم این فقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت دست ازان
شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جنت مکاني و وزرای آنحضرت

و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد *

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دو ختر قدسی اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از شتقار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند و دختر تا حال درقید حیات است - و ازسلطان پرویز طفلی وصبیهٔ بود طفل پس از پدر بزودي رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند وسه صبیهٔ قدسیه روشنی افزای دیدهٔ جد بزرگواربودند - سلطان دارا شکوه - سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهنر بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست لاردلی بیگم نام *

ذکر وزراي شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست راي کهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد ازو خواجه دوست محمد کابلی که درایام سلطنت بخطاب خواجهٔ جهانی رو شناس گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ باین منصب امتیاز

یافت اما مدار مهمات بر شریف خان بود که پس از جلوس آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بخطاب والای امیرالامرائی سر عزت برفلک سود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد و فرق منبر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ طهرانی را که شمهٔ از احوال او در محل خود نگاشتهٔ خامهٔ بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند و همچنین امیر الامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد وموکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفربیگ قزوینی مخاطب بآصفخان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته بخدمت جلیل القدر وکالت چهرهٔ سعادت بر افروخت خواجه ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سررشتهٔ دفتر وکاغذ نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود اما بترش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت وبعد ازآنکه آصفخان بهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز گشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد ازانکه مهابتخان را از درگاه معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق اعتمادالدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند وهمچنان خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بسرای جاودانی شتافتند *

ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازي - ملا تقیای شستری - میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمري - ملا باقر کشمیري - ملا باقر تهتوی - ملا مقصود علي - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا عبد الحکیم سیالکوتی - ملاعبد المطلب سلطانپوری - ملاعبد الرحمن بهوره گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی - خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری *

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم گیلانی ملقب بحکیم الملك - حکیم مومنای شیرازي - حکیم روح الله بروجی - حکیم حمید گجراتي حکیم تقي گیلاني *

ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

باباطالب اصفهانی - ملا حیاتی گیلانی - ملانظیری نیشاپوری - ملا محمد صوفی مازندرانی - ملك الشعرا طالباي آملي - سعیدای گیلاني - میر معصوم کاشي - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالي - شیدا *

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله - استاد محمد نائی - حافظ چیله *

نغمه سرایان هند

جهانگیرداد - چتر خان - پرویزداد - خرم داد - ماکهو - حمزه *

تمام شد

THE

IQBALNAMAH-I JAHANGIRI;

OF

MOTAMAD KHAN.



PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY

MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES. LL. D.



Printed at the College Press.

CALCUTTA:

1865.

کتبخانہ

جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی
[illegible] شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکینگے

۲- اساتذۂ جامعۂ عثمانیہ و کلیات متعلقہ [illegible] عہدہ داران جامعہ
[illegible] کتابیں ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکینگے اور اگر [illegible]
اور اراکین دارالترجمہ [illegible] کتابیں [illegible] سے

۳- طلبائے ایم اے، ایل ایل بی و [illegible] لے سکینگے
کے طلبہ [illegible] کتابیں [illegible] اپنے پاس [illegible] اور طلبہ [illegible] بحساب
طلبہ پانچ کتابیں [illegible] لیا جائیگا۔ [illegible]

۴- مدت مقررہ پر کتاب [illegible] ادا کرنا [illegible]
ایک آنہ یومیہ فی کتاب [illegible] لازم ہے۔

۵- [illegible] کتاب کا لانا لازم ہے۔
[illegible] کتاب [illegible] خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری

۶- کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible] بنایا [illegible]
عائد ہوگی۔

۷- کتابیں [illegible] حوالے کی کتابیں
[illegible] جاسکے۔

۸- قلمی نسخے [illegible]
جا [illegible] سکینگی فقط